

مبداء فرادهای انسان

نوشته میخائيل نستورخ



ترجمه دکتر هوشنگ مشکین پور و فرامرز نعیم

میخا بیل نستورخ
مبداء نژاد های انسان
ترجمه دکتر فرا مرز نعیم / هوشمنگ مشکین پور
چاپ اول قطع جیبی
چاپ دوم قطع رقیع
چاپ سوم تابستان ۱۳۵۸
چاپ / چاپ افست رشد یه
قیمت: ۵۰۰ ریال

فهرست مطالب کتاب

۰	مقدمه
۹	فصل اول وجوه تعابز نژادهای انسانی
۹	۱- مطالعه خصوصیات نژادی
۱۹	۲- نژادبزرگسازی
۲۸	۳- نژادبزرگواروپائی
۳۲	۴- نژادبزرگآسیانی
۴۰	۵- خصوصیات مشترک بین کلیه نژادها
۴۳	فصل دوم نژادها و مبدأ انسان
۴۳	۱- فسیل انسان تیپ کنونی
۴۸	۲- آدم شاندر قال - جد انسان کنونی
۵۲	۳- انسان اولیه - جد آدم شاندر قال
۶۲	۴- آنروبوجیدها - اجداد اولین انسانها
۷۴	۵- مشخصات جسمانی انسان و میمونهای آدم نما
۸۷	۶- مشخصات اصلی بدن انسان ا دست : پا : مفرز
۹۷	فصل سوم مبدأ نژادها
۹۷	۱- نژادهای انسانی - هلت تکامل تاریخی
۱۰۲	۲- عدم ارتباط جغرافیایی و اجتماعی

۱۰۸	۳- انتخاب طبیعی
۱۱۲	۴- ازدواج بین گروهها
۱۲۱	۵- تشكیل نژادهای بزرگ
۱۲۶	۶- نژاد بزرگ‌کار و پائی
۱۳۹	۷- نژاد بزرگ‌کهباوه
۱۶۸	۸- نژاد بزرگ‌گهفولی
۱۸۱	فصل چهارم نژاد و نژادپرستی
۱۸۱	۱- اساس شوری نژادپرستی
۱۸۷	۲- نژاد و زبان
۱۹۱	۳- نژاد و بوان

مقدمه

مطالعه تزادها بخودی خود شاخه‌ای از دانش انسان‌شناسی است علمی که تزاده‌ای انسان را طبقه‌بندی می‌کند و چگونگی تکامل تزاده‌ارا تحت تأثیر هولمل یولوژیک، جامعه‌شناسی و اقتصادی مطالعه مینماید؛ علمی تازه کارکه باسائل و مشکلاتی فراوان در پرواست.

علم انسان‌شناسی شوروفی تزاده‌ای انسان را اشکال یولوژیک نوع انسان میداند که در طول تکامل خود شکل گرفته‌اند. تزاد انسان در جریان مطالعه خود بر شنیدهایی از علوم مانند کالبد شناسی، فیزیولوژی، جنبین‌شناسی و دیرین‌شناسی منکن متنند گرچه اطلاعاتی که از علوم دیگر مانند باستان‌شناسی، تاریخ و زبان‌شناسی کسب می‌شود در پیشرفت این دانش نوبن بی تأثیر نیست.

کتاب حاضر میکوشد تامهوم صحیح نژادهای انسان را
از دیدگاه داش انسان‌شناسی به‌حواله‌شده بفهماند.

اکثر انسان‌شناسان شوری نژادهای انسان را به‌دسته
بزرگه‌منقولی، اروپائی و سیاه (واژه‌های نژاد زرد، سفید و سیاه
را پرای اولین بار در سال ۱۸۰۰ ترجمه کوویه بیان کرد و اگرچه
از قدر بسیاری از مکاتب امروز اعتباری ندارد، ولی باز هم
گاه‌گاهی بکار میرود). تقسیم میکنند. این نژادهای بزرگه‌به‌دسته
نژاد کوچکتر تقسیم می‌شوند که هر یک شامل گروههای متعددی
می‌باشد و این گروهها بوسیله گروههای حدوداً سطح پنجم از تبادل دارند.
بطور کلی میتوان فکر کرد که انسان‌های امروزی مجموعه‌ای از
گروههای متعدد انسان‌شناسی می‌باشند. این موضوع نشان میدهد که
چرا ادر میان پژوهی‌های مختلف بافت می‌شود، و بالعکس چرا
یک نژاد ممکن است چندین ملت‌داشتن کیل دهد. در واقع میان نژادها
و گروههای انسان‌شناسی نمی‌توان خطوط متمایز رسم کرد.

نژاد و اختلاف نژادی چیزی اذلی و غیرقابل تغیر نیست.
باعلم پاینکه این خصوصیات نژادی تحت تأثیر عوامل اجتماعی-
اقتصادی و طبیعی بوجود آمده‌اند. مارکس و انگلش معتقد بودند
و حقی اختلافات طبیعی میان گروهها مثل نژادها ... میتوانند
و باید در جریان تکامل تاریخی ازین بردنده‌های در این خصوص

• Marx K. Engels Die Deutsche
ideologie

پیش‌فنهای قابل ملاحظه‌ای در جریان ساختمان سویالیسم در شوروى بدست آمده است.

در این کتاب کوشیده‌ایم تأثیران دعیم که راسیم (نژاد پرست) ایدئولوژی ارتقایی است و هیچ کونه پایه و اساس علمی نداده، بسیارند. دانشمندان مرتجمی که شورهای نژادی کو اگون مبنی بر برتر بودن نژاد طیل حاکم و پسته بر بودن نژاد ملل استشمار شده را عرضه می‌کنند آنها در این راه مشخصات طبقاتی را از حضایم نژادی تشكیک نمی‌کنند، و تأثیر عوامل جامعه، شناسی - اقتصادی را در رشد نژادها نادیده می‌گیرند. همین شورهای است که استشاد و بهره‌گشی از سیاهان و منولها را عادلانه جلوه میدهد. انسان شناسان شوروى در نوشته‌های خود همواره برای کلیه نژادها حقوق مساوی قائل شده‌اند. بر ابری نژادها حدود دویست مال پیش بوسیله دانشمند بزرگ روسی **میخائیل لومونوسوف** - **Mikhail - Lomonosov** بزرگ شد.

اصول برابری نژادی بوسیله انسان شناس بزرگ که می‌خلو کو ما کلآلی بیان شد. اصول او پایه‌های شوری نژاد برتر و پسته بر را بکلی متزلزل کرد. جادا رد که از تحقیقات و مطالعات دانشمندان مانند **الکساندر رادیشکف** و **نیکلای چرنیشفسکی** هم در این ذمینه نام بیریم.

علم انسان شناسی شوروى از همه مطالعات و تحقیقات که در دنیای علم انجام می‌شود بجزء بزرگی، بخصوص شوری چارلز

داروین و معرفدارانش که تشكیل و تکامل نژادها بر اساس درک
مادی ممکن ساخت.

مؤلف انتظار دارد که خواسته عزیر از این کتاب ایده‌ای
کلی درباره مشخصات نژادها و مبهدا و ریشه‌شان بدمت آورد و در
 ضمن فیر عملی بودن نظریات و مقابد راسیستی (نژادپرستی) را
 نیز درک نماید.

فصل اول

وجوه تمایز نژادهای انسانی

۱- مطالعه خصوصیات نژادی

مردم کشورهای مختلف جهان از لحاظ رنگ پوست مو و چشم ، شکل پلکها ، لبها ، صورت ، سر و طول قد و غیره از یکدیگر متایز می کردند . این خصوصیات در میان مردم یک کشور هم فرق می کند ، اما بعضی از این مشخصات در میان گروهی از مردم مشترک است و این گروه از مردم ، یک نژاد را تشکیل میدهند . بطور خلاصه ما از مهمترین این مشخصات گفتگو خواهیم کرد . ولی قبل از اینکه دانست که اهمیت آنها در زندگی افراد خیلی کمتر از اختلاف جنس و سن میان مردم است .

رنگ پوست ، مو و عنیبه چشم بعلت وجود زنگ

دانه قهوه‌ای رنگ ملافین Melanin است که در بدن به شکل متبلور و محلول وجود دارد. رنگ مو و چشم ارتباط نزدیکی با رنگ پوست دارد. شدت رنگ پوست مربوط بمقدار و اندازه این رنگدانه‌ها است. سیاه‌های آفریقائی و استرالیائی رنگدانه‌های زیادتری دارند و اندازه آنها در این کروه از مردم بزرگتر است بطوریکه عروق خونی از وراء پوست مشاهده نمی‌شود. رنگ پوست در گروههای مختلف یک نژاد هم متفاوت است. شرایط جغرافیائی، عوامل اجتماعی و وضع بهداشت در رنگ پوست تاثیر فوق العاده‌ای می‌گذارند. شدت رنگ پوست را با مقیاس سه‌گانه زیر می‌توان تخمین زد.

۱ - دوشن (صورتی مایل بزرد) ۲ - متوسط (قهوه‌ای) ۳ - نیره (قهوه‌ای تیره یا مشکی)

در انسان سه نوع موجود دارد مستقیم، مجنده، فردار، موی مستقیم ممکن است نرم یا سخت باشد. رشد موی بدن اشخاص بالغ متغیر است و کاهی اصولاً ناچیز می‌باشد. پس از مطالعه رنگ پوست، مو و چشم، آنچه که

فصل اول

وجهه تمایز نژادهای انسانی

۱- مطالعه خصوصیات نژادی

مردم کشورهای مختلف جهان از لحاظ رنگپوست مو و چشم ، شکل پلکها ، لبها ، صورت ، سر و طول قد و غیره از یکدیگر تمایز می گردند . این خصوصیات در میان مردم یک کشور هم فرق می کند ، اما بعضاً از این مشخصات در میان گروهی از مردم مشترک است و این گروه از مردم ، یک نژاد را تشکیل میدهند . بطور خلاصه ما از مهمترین این مشخصات گفتگو خواهیم کرد . ولی قبل از این دانست که اهمیت آنها در زندگی افراد خیلی کمتر از اختلاف جنس و سن میان مردم است .

رنگ پوست ، مو و عنیبه چشم بعلت وجود زنگ

خارج و جلو برجسته شده و یک صورت پهن ایجاد کرده در حالیکه در نژاد اروپائی این برجستگی وجود ندارد و صورت باریک و کشیده میباشد. وقتی صورت را از نیم رخ مطالعه نمائیم شدت پیش آمدگی (Prognatism) ناحیه میینی و فک اسفل بهتر جلب نظر می نماید.

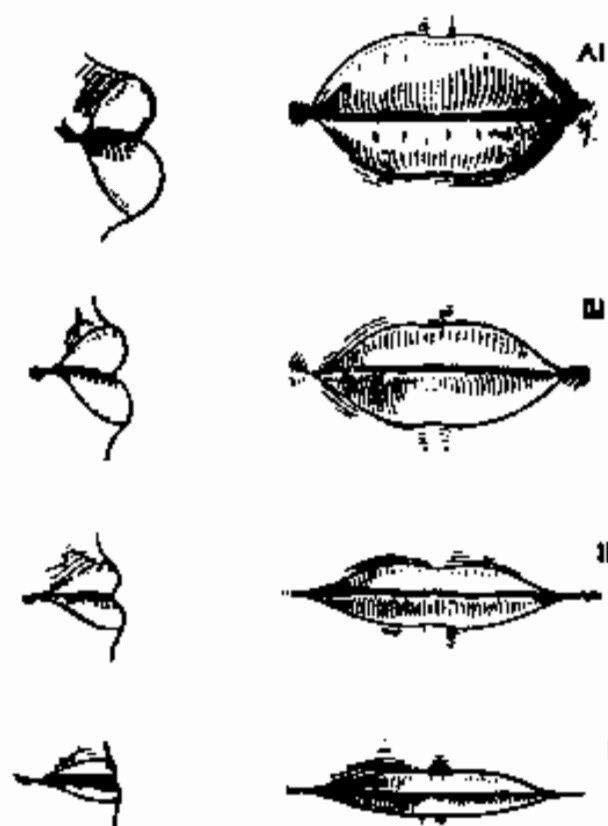
شکل چشمها به نوع و اندازه چین پلک فوقانی و گاهی پلک تحتانی، و اندازه شکاف بین دو پلک بستگی دارد. شکل چشمگانی که کاملا باز باشند بستگی بضمخت پلکها و نوع چین آنها دارد (ش ۱).

شکل بینی با ارتفاع پل بینی، شکل خار بینی (بشت بینی)، عرض بالها و جهت محور بزرگ سوراخهای بینی بستگی دارد (ش ۲).

لبها از سه قسمت ساخته شده‌اند: قسمت پوسنی لب قسمت اختصاصی لب، و قسمت هنگاطی لب، مهمترین قسمتی از لبرا که از نظر نژادی میتوان مطالعه کرد قسمت فرم زونگ اختصاصی لب فوقانی است که ممکن است باریک، متوسط و یا ضخیم باشد (ش ۳).



ش ۳ اشکال گوناگون قاعده بینی وجهت محور طولی
منخرین ، فشن ها عرض و طول قاعده بینی را نشان میدهند



ش ۴ - اختلاف رشد و نهاد نامناسب لبها (از زبر و نیزه خ)
I - نازک : II - متوسط ، III - ضخیم ، IV - خیلی ضخیم

اگر سررا از بالا مطالعه نمائیم تشخیص این مسئله
که مردم مختلف سرهای گوناگون (از اشکال دراز گرفته

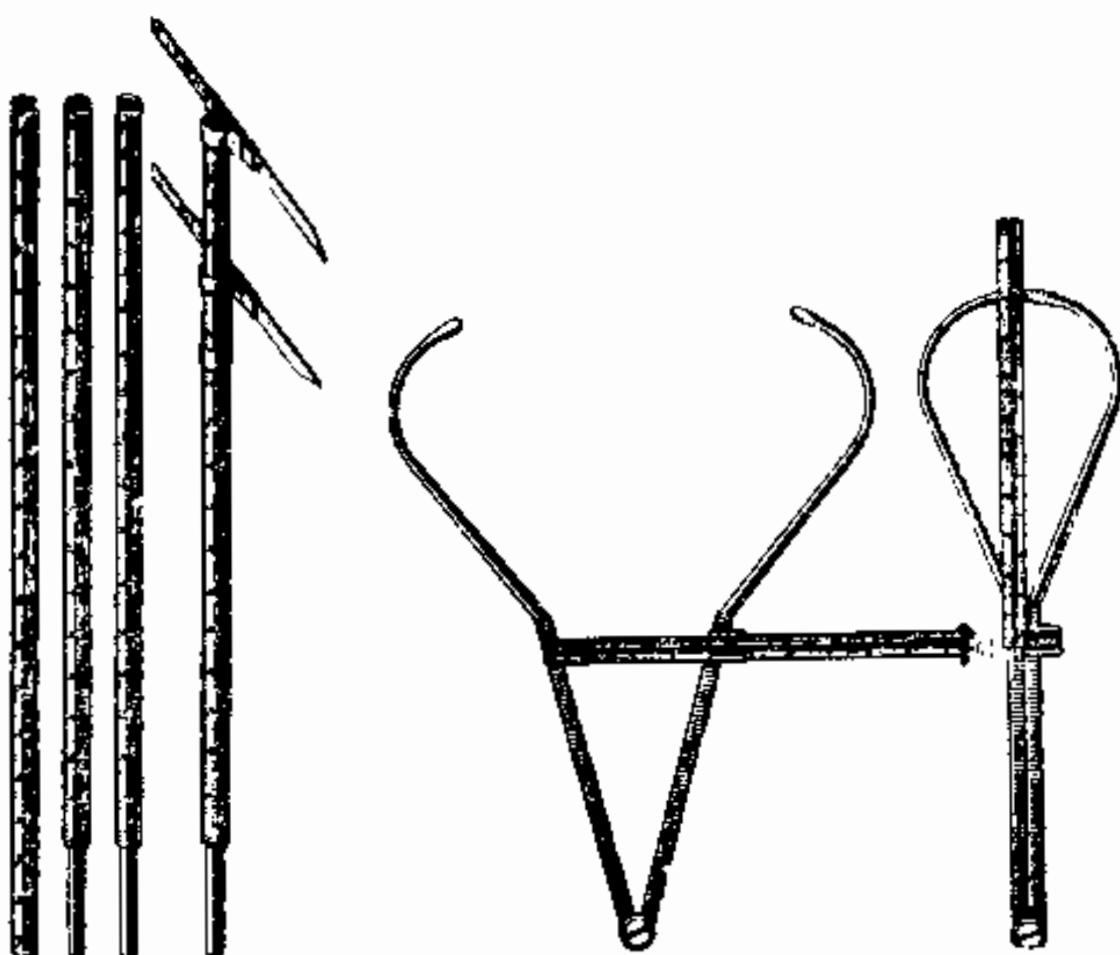
نا کرد) دارند مشکل نیست.

در انسان شناسی از ضریبی بنام ضرس سر و درازای سر را مشخص مینماید. برای اندازه گیری ضریب سراس فرمول زیر استفاده می شود:

$$\frac{100 \times \text{قطر عرضی سر}}{\text{قطر طولی سر}} = \text{ضریب عرضی سر}$$

هر چه سر درازتر باشد این ضریب کوچکتر است. (ش ۹)
طول قد افراد نه تنها با سن و جنس تغییر می کند، بلکه یکی از مشخصات نژادی است. در هر ده قدار ۱۴۰ تا ۱۸۰ سانتی متر تغییر می کند و قدمتوسط آنها ۱۶۵ سانتی متر است. برای مطالعه خصوصیات فوق وسائل متعددی در دست است. (ش ۴ نا ۸)

از طریق مطالعه کالبدشناسی انسانی، قسمتهای مختلف بدن به خصوص جمجمه و اسکلت، اطلاعات زیادی بدست می آید. در مورد جمجمه کارهای زیادی انجام شده و اطلاعات کم شده آنقدر زیاد است که رشته جدیدی در علم انسان -

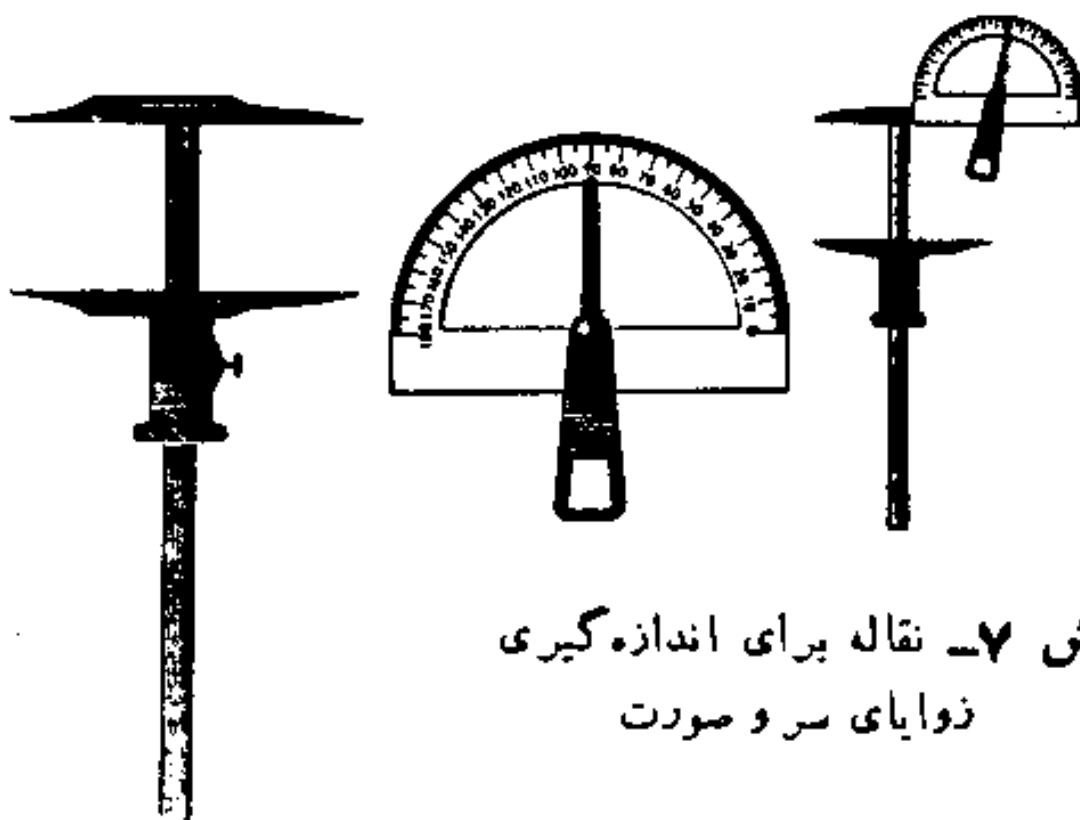


ش ۴ - دستگاه
اندازه گیری طول
بدن و اندامها

ش ۵ - پر گار یکه ہر ای
اندازه گیری قطر سر و جمجمه مورد
استفاده قرار میگیرد

شناسی بنام جمجمه شناسی (Craniology) ایجاد گردیده است . بدین ترتیب بر روی تعداد زیادی جمجمه که متعلق بگروههای مختلف انسانها است مطالعه میشود و از روی آنها احصائیه های تهیه میشود . این احصائیه ها بعداً بصورت جدول و منحنی عرضه میگردد . از این طریق انسان شناسان میتوانند

گروههای مختلف نژادی را مشخص کرده خصوصیات خارجی و اعضای داخلی آنها را توصیف کنند.



ش ۷ - نقاله برای اندازه گیری
ذوایای سر و صورت

ش ۸ - خطکش
کشوئی برای اندازه
گیری اندامهای
کوچک



ش ۸ - متر با تقسیم بندی بر حسب میلیمتر برای
اندازه گیری محیط اندامهای مختلف بدن.

گاهی از طریق تعزیه و تحلیل نژادی، بشکل و موقعیت

وروش تکامل یک ملت راحت‌تر بی‌میریم. یک ملت ندرتاً از یک نژاد بلکه از مخلوط چندین نژاد تشکیل شده‌است. اطلاعاتی که از منشاء نژادها داریم منابع مهم تاریخی را تشکیل میدهند.

طبقه‌بندی‌های گونی از نژادهای انسانی شده‌است که ما در اینجا فقط از جدیدترین آنها که مبتنی بر مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل هاند محل سکونت، هنشاء گروههای مختلف و درجه ارتباط فیلوزنیک آنها است بحث می‌کنیم.

گروههای انسانی از هفت نژاد ساخته شده‌اند که این هفت نژاد را اگر باهم تلفیق کنیم سه نژاد بزرگ خواهیم داشت:

۱- نژادسیاه (*Negroid*) یا نژاد

۲- نژاد اروپائی (*Europid*)

۳- نژاد مغولی (*Monglid*) یا نژاد آسیائی آمریکائی

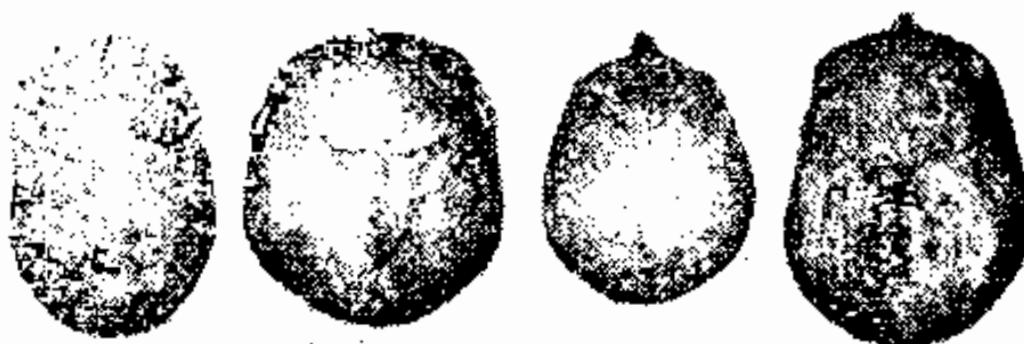
(*Asio-American*)

ی. ی. روزنیسکی Y. Y. Roginsky سه نژاد

فوق را به ۲۶ گروه کوچکتر تقسیم می‌کند که در مجموع شبیه طبقه‌بندی پرسورشبو کاروف بوده و با آن توافق دارد.

برفورد و بونانک *Bunak* طبقه‌بندی دیگری را عرضه می‌کنند که اختلاف زیادی با درو طبقه‌بندی فوق دارد. او معتقد است که فیل انسان امروزی در دوره مزوایتیک **میان سنگی** یا **نوسنگی Neo-Lithic** پچهار شکل تغییر یافته است و بهمین علت او چهار گروه انسانی تشخیص میدهد.

۱- گروه گرمیری یا نژاد **گرمیری** که از یک طرف شامل سیاهان افریقائی- پیغمبری ها و بوشمن ها بوده و از طرف دیگر شامل ملازنین ها، پاپون ها، پیغمبری های نگریتو (*Negrito*) و تاسمانی ها است.



ش ۹- اشکال گوناگون جمجمه: از راست به چپ منوسفالیک (شبیه ۵ صلیع) به دوسر بر اکیوسفال (گرد)؛ دلیکوسفال (بیضوی)

۲- گروه جنوبی یا نژاد حنوبی **Southern** که ودا ها

انیوها Ainu پولی نزین ها و استرالیائی ها متعلق به آند.

۳- گروه غربی با نژاد غربی Western که شامل اروپائی ها و جبسی ها است.

۴- گروه شرقی با نژاد شرقی EastErn که مغولی ها را در بر می کیرد.

گروه گرمسیری و جنوی با کمی تفاوت نژاد سیاه را تشکیل میدهند. گروه غربی با نژاد اروپائی و گروه شرقی با نژاد مغولی مطابقت دارد. این چهار گروه بزرگ خود به چهل و هشت گروه کوچکتر تقسیم می کردد.

ما مطابق طبقه بندی اول نژادها و خصوصیات آنها را مورد مطالعه قرار میدهیم. این مطالعه بما کمک خواهد کرد تا اولاً بروش شکل گرفتن و تشکیل نژادها پی ببریم و ثانیاً نشان میدهد که از نقطه نظر بیولوژیک نژادها برابرند.

۴- نژاد بزرگ سیاه

The Negroid Great Race

این نژاد را با اسمی دیگر

Afro-Asian, Negroid-Australoid

Equatorial - (این نام گذاری آخری بعلت موقعیت جغرافیائی آنهاست) - نیز مینامند.

خصوصیات افراد این نژاد عبارتست از:

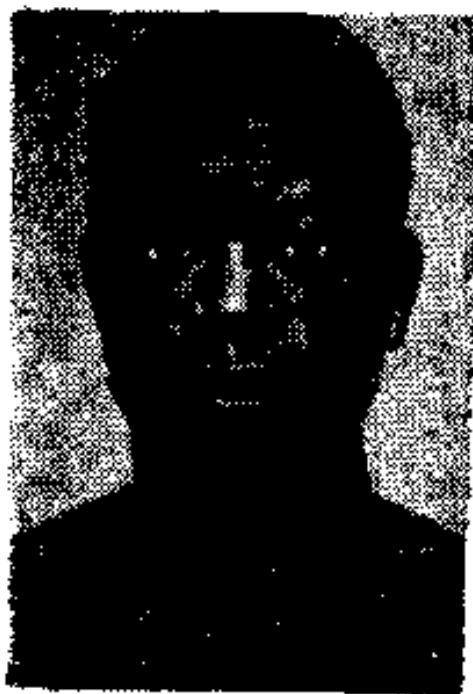
رنگ پوست، مو و چشم سیاه - موهای سر فردار و هواج - موهای صورت ظریف و ناچیز (کرچه در بعضی از گروههای این نژاد افراد موهای زیادی دارند) - استخوانهای گونه باریک بینی چندان رشدی نکرده و قاعده آن معمولاً چهن است. محور بزرگ سوراخهای بینی عرضی است . فک فوقانی کمی بجلو بر جته است . ابها کلفت و بر جته اند و دهان گشاد است . اندام پائین با مقایسه با طول تنہ کوتاه است .

این نژاد نامش را از رنگ سیاه پوست، مو و چشمها باش میکیرد زیرا در لاین *Niger* معنی سیاه است .

مجموع افراد این نژاد بالغ بر ۳۰۰ میلیون نفرند که تقریباً ۱۰٪ جمعیت جهان را تشکیل میدهند .

مسکن اصلی این نژاد آفریقا و مناطق مرکزی و جنوبی استرالیا است . ساکنین آفریقا را نژاد آفریقائی هم

عیناً هستند. آفریقائی‌ها شاخهٔ غربی فزادیاه هستند و نمونه‌های اصلی آنها در کشور سودان یافت می‌شوند. (ش. ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) سودانی‌ها با پوست قهوه‌ای تیره (شکلانی)، موهای خشن و فر دار سر (موها با زاویهٔ حاده از پوست سر بیرون می‌آیند و مقطع عرضی آنها بینی شکل است (ش. ۱۳) و موهای ناقچیز صورت (ریش و سبیل) روی بدن مشخص می‌گردند.



ش. ۱۰ - مرد سیاه از
اهالی سودان

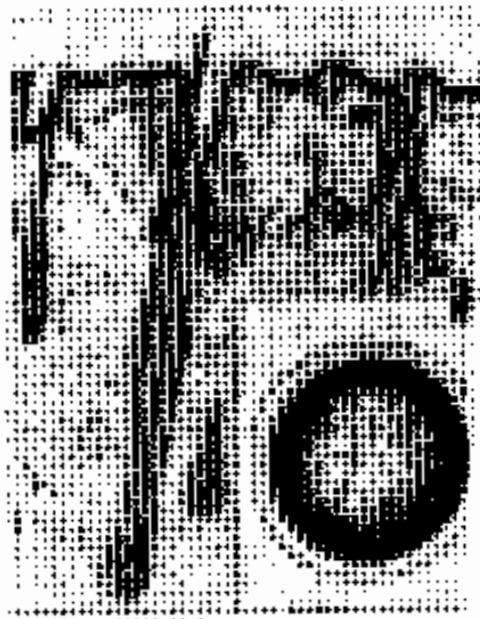
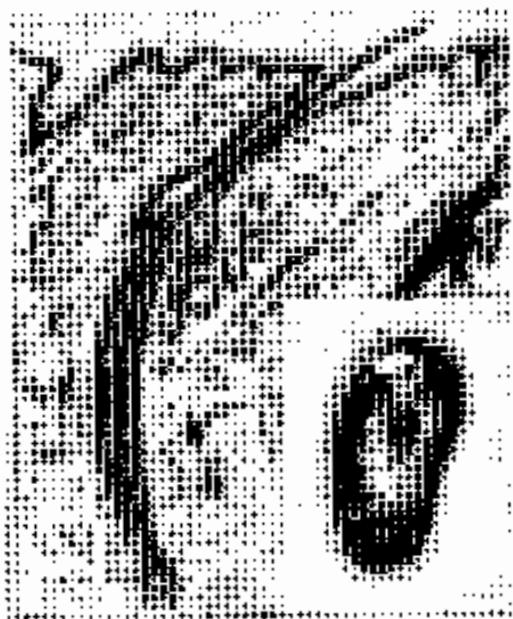


ش. ۱۱ - زن سیاه از
اهالی سودان

آفریقائی‌ها صورتی کوچک و صاف دارند. پیشانی آنها بلند و راست و گاهی برجسته است. با وجود قوس ابروئی



ش. ۱۲ - زن سپاهپوست از Dahomey
(گروه سودانی از نژاد سیاه)



ش. ۱۳ - برش عرضی پوست سر : موی محدود (سمت چپ) و
موی صاف (-مت راست). در پائین هر دو شکل مقطع عرضی .
مو قرار دارد .

ضعیف، پل بینی کوتاه و بخ است. چانه رشد متوسطی دارد و سردراز میباشد. قد متوسط افراد این نژاد بلند است.

* سرهای را مطابق ضریب زیر طبقه بندی میکنند:

$$\frac{\text{عرض سر}}{\text{طول سر}} \times 100$$

سرهای که ضریب تا ۷۵/۹ است دو-

لبکوسفال (سردراز)، ضریبهای بین ۷۶ تا ۸۰/۶ مزوسفال (سرمتوسط) و ضریبهای از ۸۱ بیالارا برآکی سفال (سرگرد و کوتاه مینامند. در مطالعه جمجمه ضریب حجمجه بکار میرود. اعداد ضریب جمجمه کمی کمتر از ضریب سرهایند ضریب جمجمه تا ۷۵ منوط به سردراز بین ۱۵ تا ۷۹/۹ منوط به.

سرمتوسط بالاتر از ۸۰ منوط به سرگرد و کوتاه است.

*** در میان اشخاص هم قد هم مشخصات بدنی متفاوت است. نسبت طول بدن (سر، گردن و تنہ) به طول پا ضریبی است که این مشخصات را تعیین میکند. افرادی که بدن کوتاه و پایی بلند دارند دولیکومورف آنها که طول پایشان متوسط است هرمورف و گروهی که بدن بلند و پایی کوتاه دارند برآکی-هورف نامیده میشوند.

**** دولیکومورفی از مشخصات بعضی از گروههای انسانی است بعضی از گروههای شادبرگ-یاه بیشتر دولیکومورفند (بگروهها، حیشیها، اسنالیایها) و برخی هرمورف (پاپانها) و بالاخره گروهی برآکی هورف (ملانزینها، پیکمیها) میباشند. دولیکومورفی بیشتر در بلندقدان شایع است؛ اغلب مردم جهان هرمورفند.

نژاد سیا در میان خود نیز دسته‌های کوچکتری دارد. بعضی پوست روشن‌تر وینی باریک دارند و برخی دیگر لب ظریف یا باضخامت متوسط. گروهی دارای قدی کوتاه با پاهای بلند نسبت به طول تنده هستند 55% . قد متوسط سیاهان نیلوتیک 180 سانتی متر است و بلندترین انسانهای جهان شناخته می‌شوند. عاد و ببر سودانی‌ها، اهالی آفریقا جنوبی (بوشمن‌ها)، آفریقا مرکزی (پیکمی‌ها - Pygmy) و آفریقا شرقی (جاشی‌ها) از این نژاد می‌باشند.

سیاهان استرالیائی **Australid** شاخه‌شرقی نژاد سیاه هستند. بعضی از استرالیائی‌ها، مثل اهالی جزایر سلیمان، آنقدر بسیاهان آفریقائی شبیده‌اند که حتی با مطالعات انسان‌شناسی هم نمی‌توان آنها را متمایز کرد. بعضی گروه‌های هم با وجود تشابه ظاهری که با سیاهان دارند با آنها مشتبه نمی‌گردند، هستند استرالیائی‌های **Aborigines** (14 و 15) که در حال حاضر 5 هزار نفرند. اگرچه قبل از استعمار استرالیا تعداد آنها به 300 هزار نفر میرسید. از نفعله نظر شکل ظاهری اختلاف کوچکی بین این نژاد و نژاد آفریقائی موجود است و این

زائیده جدا بودن آنها از یکدیگر برای مدت زمانی دراز - در حدود صدها تا هزاران سال - میباشد . چندین سال است که انسان شناسان متعددی بر روی این گروه از استرالیانی‌ها مطالعه می‌کنند ولی هنوز این مطالعات کافی نیست .

پوست سپاه یا فهومای شکلاتی ، موهای فردار سپاه ، رشد نسبتاً فراوان موهای بدن بخصوص در روی صورت (ریش و سبیل) ، صورت باریک ، پستانی شبدار با قوس ابروئی برجسته ، چشم‌قهوه‌ای رنگ‌عتمادی سپاه ، بینی بلند پهن* ، سوراخهای بینی بزرگ ، لبهای کلفت ، برجستگی واضح فک بجلو ، چانه کوچک ، سر دراز و قد نسبتاً بلند همه از مشخصات یک فرهنگ استرالیائی است .

استرالیانی‌ها یاک گروه نژادی معجزا نیستند . اهالی

* وقتی دیشه بینی فرورفته باشد پل بینی هم کوتاه است در افرادی که استخوانهای بینی رشد فوق العاده کرده‌اند پل مرتفع است و در نیمرخ پستانی و بینی روی یک خط مستقیم قرار می‌گیرد و فقط در محل پل دندانهای مشهود دارد . خط بینی در تقاطع قص استخوانی و غضروفیش ممکن است مقرر ، مستقیم با محدب باشد .

گینه جدید و جزایر ملانزی (ملانزین‌ها و باپوانها) با این فرآد همبستگی دارند. مردم تاسمانی Tasmanians که در فرن ۱۹ از بین رفقاء نیز جزوی از نژاد استرالیائی بودند



ش ۱۴ - یک استرالیائی از قبیله Arunta (گروه استرالیائی از نژاد استرالیائی

ش ۱۵ - یک استرالیائی از قبیله Vorkit (گروه استرالیائی از نژاد استرالیائی

بعضی از مکاتب استرالیائی‌ها را در درجه پستی طبقه بندی می‌کنند و آنها را شبه انسانپسای Neanderthal میدانند. این عقیده نادرست است چه

چه استرالیائی‌ها هم شبیه افراد سایر نژادهای انسان امروزی بوده و بعضی از خصوصیاتشان مانند پیشانی شبیدار، قوس ابروئی برجسته و چانه کم رشد در سایر نژادها هم دیده می‌شود.

استرالیائی‌ها
با افراد دیگر نژادها
بخصوص اروپائی‌ها
ازدواج می‌کنند و
فرزندانی کامل طبیعی
بدنیا می‌آورند. چند
هزار نفر در استرالیا
هستند که از آمیزش
سه نژاد یا گروه
نژادی مانند تاسمانی -



ش ۱۶ - مرد تاسمانی (گروه

ملانزی از نژاد استرالیائی)

گرفته‌اند بطور کلی چهل هزار نفر از مردم استرالیا در گردش باشند.

۳ - نژاد بزرگ اروپائی

The Europeoid Great Race

مردم نژاد اروپائی ۴۰٪ جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند و

نفریباً ۱۲۰۰ میلیون نفر می‌باشند (بدشکل رنگی شماره ۲۰
رجوع شود) با کشف آمریکا و سپس استرالیا، از و پائیهای در تمام

نقاط دنیا پخش گردیدند.

هسته اصلی این نژادر دنیای

قدیم (اروپا، آسیا و شمال

آفریقا) بوده و تنها ۴۰۰

میلیون نفر آنها در هندوستان

زندگی می‌کنند (ش ۱۷).

خصوصیات نژادی

این گروه بزرگ عبارتست از:

پوست روشن یا تیره (کاهی

قهقهه‌ای)، صورت فرم زدرا

ش ۱۷ - مرد قبیله تودا (Toda)

از جنوب هندوستان (گروه

هندو-پامیر از نژاد اروپائی

(جنوبی)

صورتی رنگ، موی سر نرم و مجعد از رنگ تیره یا

روشن^{*} رشد موهای بدن بخصوص در ناحیه صورت (ریش و سبیل) زیاد است . پیشانی راست یا کمی شبیدار است . حدود ریشه بینی به جلو بر جستگی دارد . کوشه‌های چشم در یک سطح اند و چین بلک بطور خیلی خفیف وجود دارد . در اکثر وارد رنگ چشم قهوه‌ای یا آبی و گاهی خاکستری یا آبی تیره است . چشم آبی رنگ در اهالی اروپای شمالی دیده می‌شود . بینی باریک و بلند است و معور بزرگ سوراخ بینی قدامی خلفی است . (سوراخ بینی وضعی سهمی دارد .) لب‌ها باریک یا متوسط و بدون بر جستگی می‌باشد . چانه رشدی متوسط یا زیاد دارد . شکل سر بسیار متغیر است . گونه و فک فوقانی بخارج بر جسته نیستند و بطور کلی صورت

* رنگ‌کمو بسنگی به نسبت هیان ملانین (رنگ‌دانه)

متبلود به ملالین محلول دارد . موهای قرمز ملانین محلول‌شان از هر موی دیگر بیشتر است . هر چه ملالین متبلود موزیادتر باشد مو تیره رنگ‌تر است . آلبینوها *Albinos* رنگ‌دانه‌ای دده‌های یاشان ندارند و برخی از آنها در پوست و چشم‌شان هم رنگ‌دانه‌ای موجود نیست .

اور توکنات Orthognatus است*.

نژاد اروپائی را به دو دسته کوچکتر تقسیم می‌کنند:

نژاد اروپائی جنوی یا نژاد هندو مدیترانه‌ای (ش. ۱۸)

نژاد اروپائی شمالی یا نژاد آنلانتو بالتیک (ش. ۱۹). گروه

اول رنگ پوست، مو و چشم تیره تری دارند**. بیماری از

* درجه پیش آمدگی فک از نیمرخ را پروگناستیم

می‌گویند که عبارتست از زاویه ایکه ربوث بینی

وفک بالا باسطح بروگی یا سطح Alveolo-Condylion

تشکیل میدهد و به درجه تقسیم می‌شود:

بروگناست یا زیاد حاد Prognathia < ۳۲°

اردتوگناست یا کم حاد Orthognathia > ۸۲°

فائم یا منفرجه Hyper orthognathia

**** درنگ چشم یا بهتر بگوئیم رنگ عنیبه، بسنگی بمقدار جلوهای ملائین و محل رسوب شان دارد. اگر ملائین در لایه‌های عمیق باشد، چشم رنگ روشن یا آبی تیره خواهد داشت بخصوص وقتی در لایه‌های عموقی عنیبه ملائین وجود ندارد رسوب لایه عایی عمیقی بخوبی قابل روئیت است. چشم‌هارا از لحاظ رنگ به تیره، نمده، روشن و روشن تقسیم می‌کنند.

افراد نژاد بزرگ اروپائی حد واسط بین این دو نژاد میباشد که روزنگری آنها را در طبقه جدا و خاص دیگری قرار داده است (نژاد اروپائی هیانی) .

از دسته اول یعنی نژاد هند و مدیترانه‌ای ، می‌توان هندیها ، تاجیکها ، ارامنه ، یونانی‌ها ، عربها ، ایتالیائیها . را نام برد . موهای مجعدسیاه رنگ ، چشمهای قهوه‌ای رنگ ، بینی



ش ۱۹ - یك مرد تا حیلک

(گروه هندو - بالقیک از

نژاد اروپائی شمالی)

ش ۲۰ - یك مرد نژادی

(گروه هندو - بالقیک از

نژاد اروپائی شمالی)

محدب ، صورت باریک و سردراز (دولیکوسفال باهزو سفل)

از مشخصات این گروه میباشد.

از نژاد انگلتو بالتیک روسها . بی لوروس ها از نژاد (لهستانی ها ، نوروزیها ، آلمانیها و انگلیسی ها و سایر مردمانی را که در قسمتهای شمالی اروپا مسکن دارند هیتوان نام برد . رنگ پوست روشن ، موهای قهوه ای روشن یا بور ، چشمهای آمی باخا کتری ، بینی و قد بلند از مشخصات ویژه آنها است .

۴ - نژاد بزرگ مغولی

The Mongoloid Great Race

نژاد مغولی یا آسیائی آمریکائی تقریباً نصف جمعیت دنیا (هزار و پانصد میلیون نفر) را تشکیل میدهد و نیمی از مردمان آن (هفتصد هیلیون نفر) در چین مسکن دارند . قسمت عمده مردم این نژاد در آسیا زندگی میکنند بخصوص در نواحی شمالی ، مرکزی ، شرق و جنوب شرقی . قسمت دیگر ساکن استرالیا و آمریکا میباشد (شکل : نگی شماره II) بسیاری از افراد این نژاد در قسمت آسیائی کشور شوروی مسکن دارند (یا کوت ها yakuts ، بوریاتها Buryats)

تونگوس‌ها tungus ، چوکچی‌ها Chuchi ، آلتائی‌ها
گیلیاکها Gilyaks ، اسکیموهای آسیانی) Altaians در قسمت اروپائی شوروی افراد نژاد مغولی تحت عنوان تاتارها ، باشکیرها و چواشها Chuvasb و قبایل دیگر زندگی می‌کنند .

مهمترین مشخصات این نژاد عبارتست از :

پوست زردرنگ یا زرد هایل بقهوهای تیره یا روشن ،
موهای خشن و مستقیم سیاه رنگ ، ریش و سبیل کم رشد و
ظریف .

مشخصات زیر که اغلب در نژاد مغولی شمالی یافته می‌شوند در سایر دسته‌های این نژاد نیز کم و بیش دیده می‌شوند : صورت پهن و کمی برجسته ، گوندهای بزرگ و برجسته ، چشم قهوه‌ای ، شکاف پلکی باریک . در بسیاری از افراد زاویه خارجی چشم بالاتر از زاویه داخلی چشم را می‌پوشاند .

چین پلک فوقانی تکامل قابل ملاحظه‌ای یافته و نزدیک لبه آزاد پلک است . پلک فوقانی زاویه داخلی چشم را می‌پوشاند

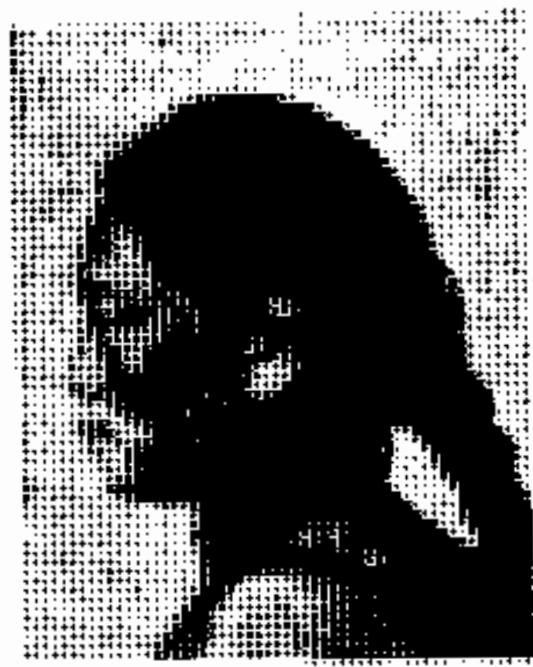
(Epicantus) عرض بینی متوسط است. اندازه سوراخ‌های بینی متوسط و محور بزرگ آن‌ها باهم زاویه ۹۰ درجه می‌سازند لبها بازیک یا متوسط است چنانه رشدی متوسط دارد، سر مزوسفال Mesocephal می‌باشد.

مغولیها به نژاد کوچکتر تقسیم می‌شوند.

مغولی شمالی یا آسیائی، مغولی جنوبی یا نژاد آسیائی، اقیانوس آرامی Asio - Pacific و مغولی آمریکائی. از دسته اول یعنی مغولیهای شمالی یا قاره آسیائی، مغولها و بوریاتها مشهورند (ش. ۲۰) و در واقع از گروه‌های مشخص نژاد مغولی می‌باشند.

در این هردم رنگ پوست، مو و چشم روشن‌تر است. موهای میشه خشن و خشک نیست ریش از موهای ظریفی تشکیل شده است. لبها بازیک و صورت پهن و صاف می‌باشد.

دسته دوم یا مغولیهای جنوبی بیشتر در جنوب شرقی آسیا مسکن دارند (مالایی‌ها، Javanese Sunda) این گروه پوستی تیره‌تر و صورتی بازیکر دارند لبها متوسط یا کلفت و بینی پهن از مشخصات دیگر آنها است. موهای سرشار موج‌دار



ش. ۳۰ - زن مغولی

(گرده آسیائی مرکزی از نژاد مغولی شمالی)

است و ریش آنها بکندی میروید. قدشان از دسته اول کوتاه‌تر است. در این مردم اپی کاتوس کمتر دیده میشود.

دسته سوم - بومیان آمریکا خصوصیات حد واسط دارند. بسیاری از خصوصیات هغولی در آنها وجود ندارد و بعلاوه خصایص اضافی دیگری دارند که آنها را به نژاد اروپائی تزدیل نمیکند.

بومیان آمریکا موهای مستقیم، خشن و سیاه رنگ دارند. موهای ریش و سبیل و بدن آنها ظریف است. رنگ پوست زرد مایل به قهوه‌ای و صورت پهن از خصوصیاتی است که

بومیان آمریکا را مغولی جملوه بیدهد . در این مردم



ش ۴۱ - بومیان آمریکای جنوبی
(گروه پانه‌کوئی از نژاد مغولی آمریکا)

پلک فوقانی ابی کانتوس نمی‌سازد. بینی فوق العاده برجسته است و شکل کلی صورت آنها مشابهی با فراد نژادار و پائی دارد. بعضی از قبایل موهای مواج دارند و برخی دیگر دارای ریش فراوانند (ش. ۲۱).

در جدول زیر طبقه‌بندی پرسور ن. ن. چبوکساروف N.N.Cheboksarov (۱۹۵۱) در مورد نژادهای انسانی آورده شده است.

نژاد بزرگ	نژاد	گروههای انسان‌شناسی با مثال
آفریقائی	آفریقائی	آفریقائی جنوبی (بوشمن‌ها)
نژاد بزرگ	نژاد	منکزی (پیکمی‌ها)
سیاه	آفریقائی	شرقي (حبشی‌ها)
Negroid	سودانی‌ها	

نژاد بزرگ	نژاد	گروههای انسان‌شناسی با مثال
		آندامان Andaman
		ملانزیائی‌ها
		استرالیائی
	استرالیائی	(Aborigine) کوریل (Ainu) Kuril
		سیلان
		(Veddah) ودام
نژاد بزرگ	اروپائی جنوبی (هندو- مدیترانه)	هنديهای جنوبی مردم آسیای غربی بالکانی- مدیترانه‌ای اتلاتیکی- دریای سیاهی
اروپائی	اروپائی شرقی	اتلاتیک دریای سفید- بالтик
اروپائی شمالی (آتلانتیک)	اروپائی شمالی (آتلانتیک)	

گروههای اندانشناسی بامثال	نژاد	فرزاد بزرگ
اوردالی‌ها Urals		
سiberی جنوبی آسیای مرکزی سiberی (بایکال) آرکتیک (Arctic)	مغولی شمالی (آسیائی قاره‌ای)	نژاد بزرگ مغولی
آسیای شرقی (خاور دور)		یا
آسیای جنوبی پولی نزی	مغولی جنوبی	آسیائی
آمریکای شمالی آمریکای مرکزی پانتاگونیائی Patagonian	بومیان آمریکا	آمریکائی

هـ خصوصیات مشترک میان گلبه نژادها

بطور خلاصه با وجود آن همه اختلافاتی که میان گروههای نژادی موجود است، این گروهها از بسیاری جهات حتی شکل خارجی وجه تشابهی فراوان باشند و گرددارند. نژادهای انسانی را میتوان گروههای بیولوژیک افراد بحساب آورده که کم و بیش در بعضی از خصوصیات ظاهری وجه تشابه دارند. ضمناً نژادها هنثاً واحد داشته و مراحل مختلفی از تکامل انسان بحساب نمی‌آیند. هر یک از آنها با بعضی از خصوصیات ظاهری و فیزیولوژیک ارثی مشخص میگردند که تحت تأثیر طبیعت و عوامل اجتماعی - اقتصادی زندگی شکل گرفته‌اند.

کرچه نژادهای انسانی شباهت بطبیقه‌بندی «تحت نوع» Subspecies در حیوانات دارند، ولی باید اختلاف کیفی میان آنها گذاشت. خصوصیات اصلی نژادها برخلاف انواع حیوانات کمتر تحت تأثیر سازش با محیط بوجود می‌آید. محتمل است که نژادهای اولیه، بخصوص انواع خیلی قدیمی، بیشتر تحت تأثیر سازش با محیط بوده‌اند. تأثیر محیط در نژادهای فعلی نسبت به نژادهای انسان اولیه کمتر است. این

اصلی اساسی در تکامل انسان است که هوا مل اجتماعی بیشتر از عوامل بیولوژیک در تکامل انسان موثرند. بدین ترتیب در تکامل انسان از اهمیت انتخاب طبیعی Natural Selection کاسته شده است.

افراد نژادهای مختلف انسانی باهم بر احتی ازدواج و آمیزش مینمایند و این برخلاف انواع حیوانات وحشی است. اگر تکامل انسان را بشکل درختی با شاخه‌های فراوان تشبیه نمائیم، ذه تنها شاخه‌های مجاور، بلکه شاخه‌های دور از هم نیز درجهت تزدیک شدن و بهم وصل شدن سیر مینمایند. تغییرات ارثی در انسان تحت تأثیر عوامل اجتماعی است و این بخوبی نژادهای انسانی را از انواع در حیوانات عالی مجزا می‌ساخت.

در هر صورت محتمل است که ظهور و تکامل نژادهای انسان امروزی و انسان گذشته سیر تکامل کاملاً متفاوتی از حیوانات اهلی یا وحشی داشته باشد. از آنجا که ایجاد و تکامل نژادها بامنثاً انسان ارتباط تزدیک دارد در فصل بعدی از منثاً انسان گفتگو خواهیم کرد.

فصل دوم

نژادها و مبدع انسان

۱- فیل انسان تیپ کنونی

علم انسان‌شناسی اتحاد جماهیر شوروی این تئوری را که انسان کنونی نتیجهٔ تکامل نئاندرتال است، می‌پذیرد. انسانهای نئاندرتال نتیجهٔ تکامل انسانهای ابتدائی هستند که مبدأ آنها یکی از انواع عالی تکامل بافتهٔ میمونها (Ape) است.

این تئوری بنام تئوری «منشأ واحد» - Mono Genesis شناخته شده است. گروهی از محققین براین عقیده‌اند که انسان از نسل چندین نوع میمون است که در نتیجهٔ تکامل آنها انسانهای اولیهٔ گوناگون محلی (منطقه‌ای) پیجاد شده‌اند و سبب انسان نئاندرتال که منشأ یکی از نژادهای

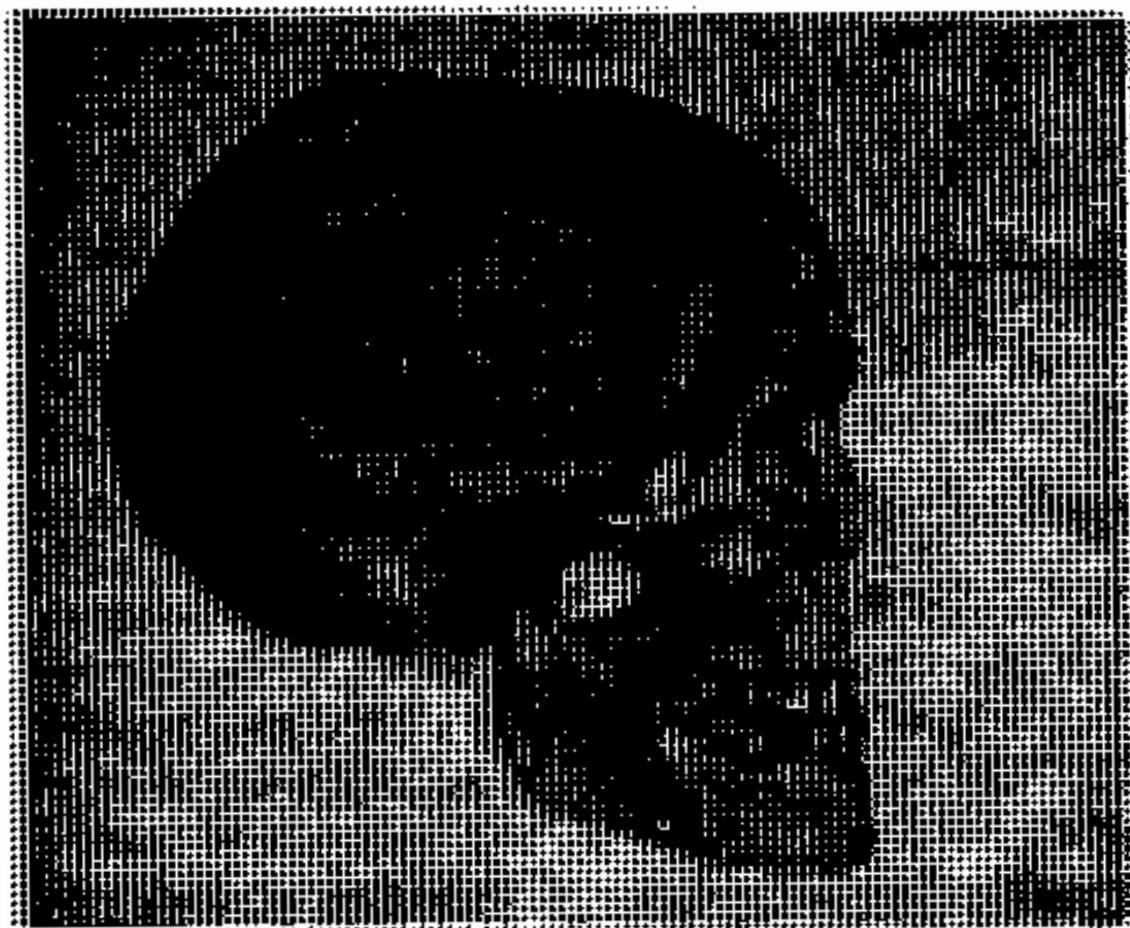
بزرگ کنونی است ، بوجود آمده است . این تئوری ، تئوری «منشأ متعدد» *Polygenesis* میباشد . طرفداران تئوری «منشأ متعدد» «خاطرنشان میکنند که انواع نژادهای انسان کنونی ارتباطی فیلوزنیک» *Phylogenetic* با یکدیگر ندارند و بهم هربوط نیستند . در هر حال تئوری «منشأ متعدد» قادر پایه علمی است .

مسئله مبدأ نژادها جزئی از مسئله کلی ترمبدأ و تکامل انسان است . برای پی بردن به ریشه و مبدأ نژادهای الازم است نظری سریع به عمق تاریخ افکنده ، راهی را که آدم نیاند رفالتی کرد . تا به آدم کروماینون و سایر اجداد انسانهای کنونی رسیده است تعقیب کنیم .

سپس عقب تر بزم انسانهای اولیه و باز هم عقب تر بدغسل میمونهای عالی تکامل یافته – اجداد انسان بر گردیم . فقط با یک چنین بررسی ، ما قادر هستیم تغییر واضحی از تکامل انسان از بعضی انواع میمونهای انسان نما بدهست آوریم و شرایطی را که تحت آن نژادهای مختلف بوجود آمدند کشف نمائیم .

* کلمه فیلوزنیک از دیشہ یونانی (*phylon*) به معنی نژاد و (*Geneia*) به معنی مبداء است و در اینجا تاریخ منشاء و تکامل نژادها معنی میدهد . م .

هزاران سال قبل در اوآخر دوره بازیله سنگی (Palaeolithic) (در زمین مردمانی زندگی میکردند) که ساختمان بدینشان مشابه انسانهای هم‌عصرها بوده است. در سال ۱۸۶۸ میلادی بقاوی استخوانهای این انسانها در غاری نزدیک دهکده کرومانتون (Cromagnon) (در فرانسه) کشف شد. از آن پس بعد از بقاوی استخوانی مشابهی در سایر نقاط از روی غربی و همچنین آفریقا، آسیا و استرالیا کشف گردیده است (ش ۲۲).



ش ۲۲ - جسمجده کرده ایون از Menton در فرانسه

جدا ا- کلت هائی متعلق به اوائل دوره نوسنگی **Neolithic** نیز در کریمه **Crimea** در غار مورزاک **koba** - در سال ۱۹۳۶ و غار فاطمه کوبا **Morzak** - در سال ۱۹۶۷ کشف کردند که شبیه اسکلت **Fatma** کرومایون بودند .

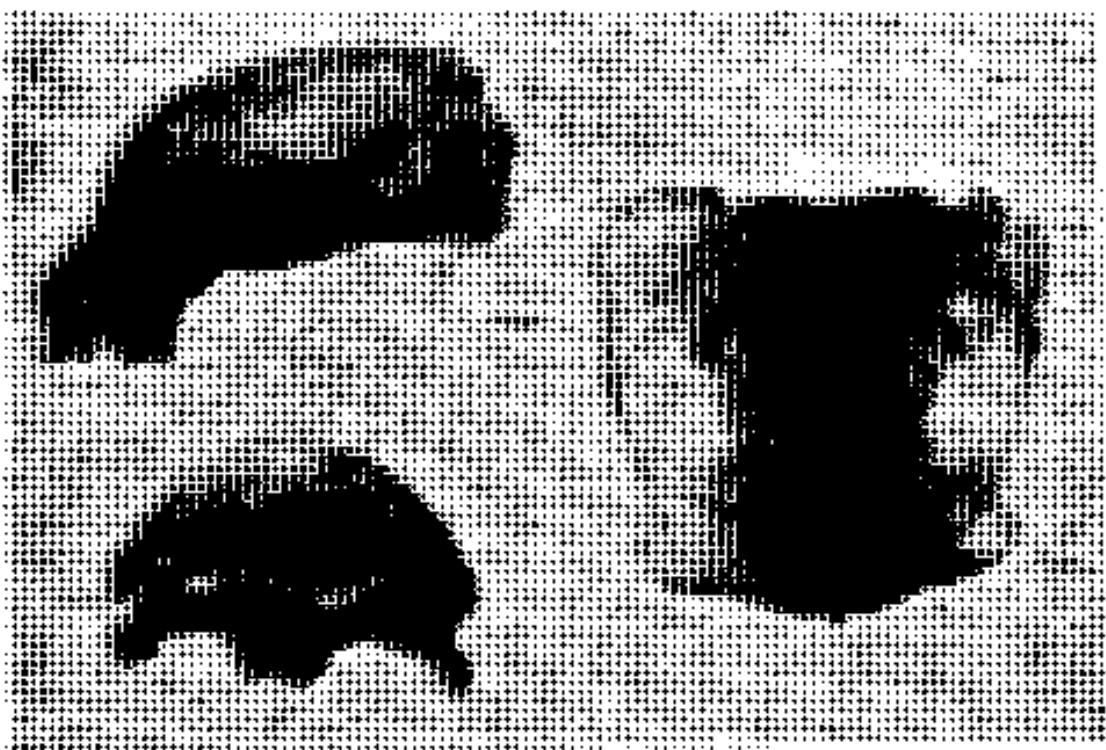
در سال ۱۹۵۲ چندین قطعه اسکلت در جریان حفاری در دهکده کوزتیونکی **Koz'yonki** در ۴۵ کیلومتری جنوب شهر وروتنز **Voronezh** (در اتحاد جماهیر شوروی) پیدا شد .

در سال ۱۹۵۵ اسکلت یک کودک ۱۸ ماهه در استاروزلی **Bakchizarai** **Sturoseleye** در کریمه کشف گردید انسانهای از این تیپ ، که بقایای آنها در اروپا پیدا شده است بنام انسانهای کرومایون موسومند .

اختقاد محققین صلاحیت دار برای نسبت که انسانهای کرد-

مانیون **Cromgnon** و سایر فیل‌های انسانی تیپ کنوئی . از تکامل آدم نئاندرتال **Neanderthal** بوجود آمدند .

این نظریه با کشف تعدادی جمجمه (ش ۲۳) باعلام انتقالی (بیناییشی) و همچنین با مثال‌های متعددی از علامت بر جسته انسان تیپ نشاندر تال که در جمجمه انسان امروزی یافته شده است، تأیید میگردد.



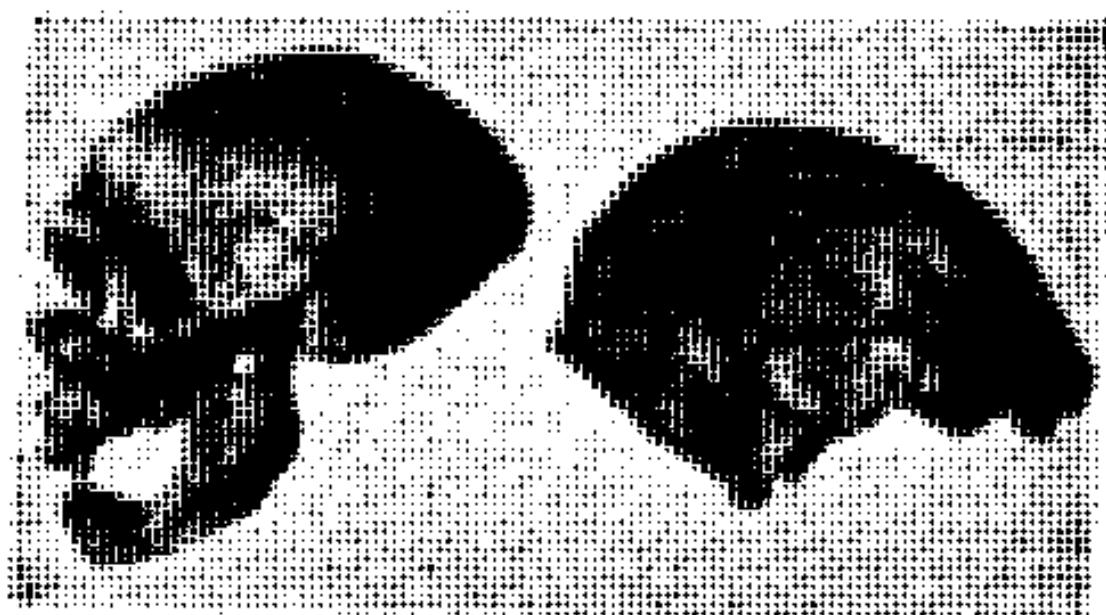
ش ۲۳ - استخوان پیشام (نمای مقابل، نیمرخ و بالا)
با صفات حدوداً متوسط بین کروماکیون و نشاندر تال

با بررسی ساختمان استخوانهای جمجمه و اسکلت انسان
بطور کلی سه نژاد اصلی در مردم، در اوآخر دوره پارینه‌سنگی
شکل گرفته است و از این سه نژاد ابتدائی است که افام

نژادهای انسان کنونی بوجود آمدند.

۴-آدم نئاندرتال - جد انسان کنونی

انسانهای نئاندرتال (ش ۲۴ و ۲۵) اجداد انسانهای کرومینیون و معاصرین آنها بودند، و خود بر اثر نکامل انسانهای اولیه بوجود آمدند. این انسانهای ابتدائی از روی بقایای متعدد استخوانها و ابزار تولیدشان در دنیا قدمیم، شناخته می‌شوند. مثلاً بعضی از آنها در اتحاد جماهیر سوری در غارهای کیک کوبا Kiik-Koba در کریمه و نشیک تاش

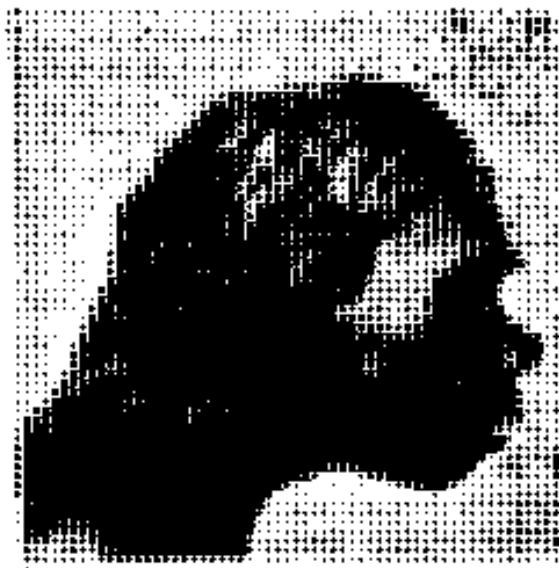
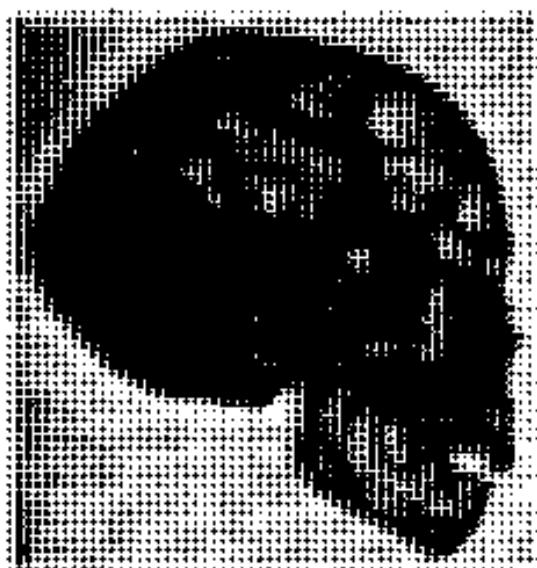


ش ۲۴- جمجمه نئاندرتال از La Chapelle-Aux-Saints فرانسه (۱۹۰۸)
ش ۲۵- جمجمه نئاندرتال از Ngandong در جاوه (۱۹۳۱)

در ازبکستان کشف شدند (ش ۲۶)، Tashik-Tash

انسانهای نئاندرتال در بیک دوره طولانی از ۵۰ هزار
تا ۳۰۰ و حتی ۴۰۰ هزار سال قبل زندگی میکردند.

نام این اجداد انسانی از دره نئاندر-تال Neander-Thal در آلمان گرفته شده است. در سال ۱۸۵۶ در این دره قطعاتی
از اسکلت انسان پافت شد که اختلافات زیادی با ساختمان
اسکلت انسان کنونی داشت.



ش ۲۶- جمجمه و طرح نئاندرتال از

Tesbik-Tash-Grotto

جنوب ازبکستان (۱۹۳۸)

داروین نیز در نوشهای خود از کاسه سر انسانهای

نئاندرتال یاد میکند.

جمعجمه نئاندرتال در میان بقایای بدست آمده اسکلت آدم نئاندرتال اهمیت اساسی دارد، خصوصیات اصلی جمجمه نئاندرتال عبارتست از:

یک کامه سر کشیده و دراز، یک قوس ابرویی برجسته (لبه فوق کامه چشمی)، پیشانی دراز، سقف کوتاه کامه سر. استخوان پس سری جمجمه طوری است که بنظر میرسد از بالا آن فشار آمده است. کناره‌های برجسته آن وسیله‌ای است برای تماس و تگاهداری عضلات گردن.

از مهمترین علائم این جمجمه نمو زیاد فک فوقانی واستخوانهای یینی است. آدم نئاندرتال قادر چانه است. دندانها دارای حفره‌های دندانی بزرگتری از دندانهای انسان کنوئی هستند. مردم نئاندرتال به بلندی انسان کنوئی نبوده‌اند، و اسکلت آنها متراکم تر و قوی‌تری از اسکلت انسان کنوئی بوده است و عضلات پیچیده و قوی‌تر داشته‌اند. ستون مهره‌ای انسان نئاندرتال خمید کی ناچیزی داشته و بخصوص در ناحیه گردانی مشابه مهره‌های گردانی هیمونپای انسان نما بوده

است (ش ۲۷) .

گرچه حجم
متوسط کاسه‌سازان
نئاندرتال در حدود
۱۴۰۰ سانتی‌متر مکعب
— مثابه حجم کاسه‌ساز
انسان کنونی — بوده
است، ولی هفز او
بخصوص قطعه پیشانی
رشد کمتری داشته
است.

انسانهای نئاندرتال
با انسانهای اولیه در
منطقه وسیعی از سر-
زمینهای دنیا قدمیم

پراکنده شدند و تحت شرایط هنقاوتی قرار گرفتند. تا کنون
أنواع متعددی از نژادهای انسان نئاندرتال شناخته



ش ۲۷- انسان نئاندرتال

شدند.

در بعضی از نژادهای انسان، نئاندرتال مغزش و تکامل قابل ملاحظه‌ای یافته است (ش. ۲۸).

ران نئاندرتال بطور قابل ملاحظه‌ای خمیده است و



ش. ۲۸ - طرح کاسه سرفیل انسان نئاندرتال در حرکت خیلی چاپک و سریع نبودند.

۴- انسان اولیه - جد آدم نئاندرتال

اجداد انسانهای نئاندرتال. انسانهای باستانی تردیای قدیم بودند. از بین انسانهای قبل از دوره نئاندرتال میتوان

آدم‌های هیدلبرگ *Heidelberg* *Atlanthropus* *Altlacertorop* و

تلانتروپ *Telanthropus*، سیناترورپ *Sinanthropus* و

پیشک آنترورپ *Pithecanthropus* را نام برد.

صاق پا در مقایسه
باران نئاندرتال
کوتاه است.

ابن فلان فیدهد
که به احتمال

قوی انسانهای

نئاندرتال در حرکت خیلی چاپک و سریع نبودند.

عدمای از این انسانها شباهت تقریبی زیادی به تیپ غثاندرنال دارند و عده‌ای دیگر به میمونها تردیکترند.

ابتداشی ترین انسانها لز لحاظ کیفیات بدنی، یک تیپ حد واسط بین میمون و انسان هستند. فسیل آنها نشان میدهد که این نوع انسان‌ها هنوز وجوده تشابه مستحکمی با میمون داشته‌اند.

این انسانها پیشانی شب دار پرقدرت و قوس ابروئی جرجسته‌ای داشته‌اند. جمجمه آنها خیلی کوتاه و فاقد چانه جوده است.

اندازه مغز این « موجودات حد واسط » تفاوت زیادی با اندازه مغز میمونهای انسان نمایارد. حجم مغز آنها بین ۹۰۰ تا ۱۲۰۰ مترمکعب متغیر است، در صورتیکه حجم مغز بزرگترین میمونها - کوریل - بین ۴۵۰ تا ۷۵۰ مترمکعب است.

ابتداشی ترین انسانها نه تنها از مواد طبیعی از قبیل شاخه درختان و تکه‌های سنگ وغیره بعنوان ابزار کار استفاده میکردند، بلکه شروع ساختن ابزار مصنوعی نیز

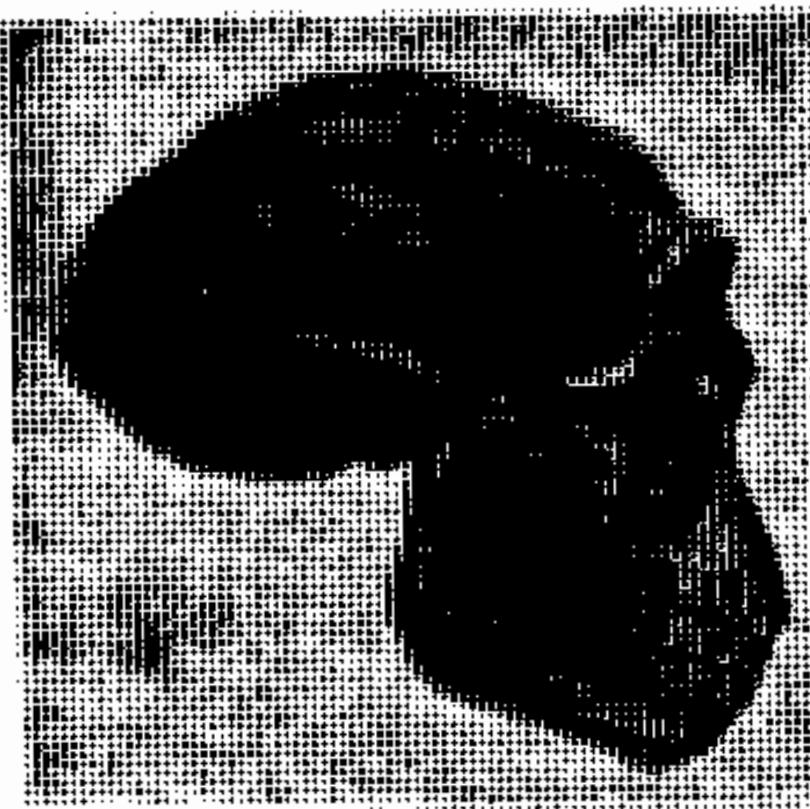
کرده بودند و بعضی از آیشان استفاده از آتش را میدانستند بنا بر این ماممکن است این موجودات را اولین موجودات انسانی بشناسیم. این انسانها که بسیاری از خصوصیات انسان مشابه می‌باشند بوده است، در همان دوران چهارم Quaternary Period در حدود یک میلیون سال قبل میزیسته‌اند.

این دوره بخصوص از تکامل انسان هدتها مديدة، در حدود یک میلیون سال تا دوره پنجم بندان، در اواسط دوران چهارم طول کشیده است.

ابتداً ترین انسانهای اولیه پیش از آنتروب (درجات) بوده. و کمی بعد سیناتروب (درجیں) ظاهر گشته است (ش ۲۹).

در زمانی نزدیک به زندگی این انسانها، انسان های دلبرک (در آلمان) میزیسته که آرواهه تھانی او در شهری معدنی نزدیک بدهکده مؤثر Mauer، در عمق قابل توجه ۱۲۴ متری پیداشده است. مطالعه آرواهه قوی و بیرون چانه فسیل یافته شده نشان میدهد که فسیل آدم های دلبرک هتعلق به زمانی دور (۳۰۰ هزار تا ۴۰۰ هزار سال قبل) است.

و شباخت تردیکی بعده میمون انسان ندا دارد . آرواره ذکر شده در هر حال ، دارای صفاتی مشابه انسان است که بقرار زیر میباشد :

- ۱ - دندانها تردیک بهم هستند ، بدون اینکه فضائی بین آنها باشد .
 - ۲ - نقش بر جستگی ها و فرو رفتگی های سطح جوندۀ دندانهای آسیاب
 - ۳ - کوتاه تاج دندانهای نیزتر که از بلندی تاج سایر دندانها تجاوز نمی کند.
 - ۴ - شکل نعل اسبی آرواره تحتانی . متساقنه تا کنون قطعات دیگری از استخوان های دلبرک
- 

ش ۳ - حجمجه مسنا نقر و پ (درجا گذاری

بوسیله م.م ژرزا زیموف)

یافته نشده است . ها اطلاعی راجع به ابزار سنگی انسان های دلبرک نداریم . احتمالاً ابزار سنگی او خیلی خشن و ابتدائی بوده است (از نوع Chellean) ابزارهای نیز در کشورهای مختلف اروپا و آسیا ، اینطرف و آنطرف همراه با استخوانهای حیوانات مختلف (از قبیل هاموت ، کرگدن و اسبهای اولیه) یافت شده است که مشابه ابزارهایی است که در سنگ ریزه های دهکده مورث پیدا گردید .

در فاصله ۲۰۰۰ کیلو متری مورث از ترنی فین با پالیکوا Ternifin (۱۵ کیلومتری عاسکارا در الجزیره) در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ ، سه عدد آررواره تعقیبی (که ۲ عدد آنها ناقص بود) و یک قطعه از استخوان آهیانه که متعلق به انسانهای خیلی ابتدائی بود کشف گردید .

ناجیهای که در آن اکتشاف صورت گرفته است قریبیک کوههای اطلس است ، لذا انسانهای خیلی ابتدائی که در آنجا زندگی میکردهاند به اتلانتروب موسوم گردیدند Atlanthropus

و. پ. یا کیموف V.P.yakimov بر این عقیده است که آرواره انلانتروپ، اگرچه مشابه آرواره انسان هایدلبرگ میباشد، با وجود این اختلافات قابل توجهی نیز با آن دارد. این آرواره به آرواره انسان میانتروپ و پیتک آنتروپ نزدیکتر است. ساختمان ابتدائی استخوان های باقیمانده از اسکلت انلانتروپ کاملاً با ابزارهای سنگی خشنی که متعلق به شروع دوره Acheulean است، مطابقت میکند.

در سال ۱۹۴۹ کشف دیگری از بقا یای یک انسان بسیار ابتدائی در انتهای دیگر آفریقا صورت گرفت.

در غاری واقع در سوارت کرانز Swartkranz ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی ژوهانسбурگ شخصی بنام ج. روبنسون J. Robinson، آرواره تحقیقی ناقصی کشف کرد. این آرواره کوچکتر از آرواره انسان هایدلبرگ است، ولی از لحاظ ضخامت و سایر خصوصیات مشابه آن میباشد. روبنسون این انسان را انسان کیپ - *Telanthropus Cape* نامید.

نالانتروپ، انلانتروپ و هایدلبرگ تمام متعلق به ابتدائی‌ترین مراحل تکامل انسان هستند.

اولین اسکلت سینانتروپ *Sinanthropus* در سال ۱۹۲۹ در غاری واقع در Choukoutien ۴۵ کیلو هتری جنوب غربی پکن - بوسیله انسان شناس چینی، پی ون چونگ Pei Wen-chung کشف گردید.

دیرین انسان چینی نیز بعداً چندین جمجمه سینانتروپ در همان غار کشف کردند. حجم جایگاه مفرز در جمجمه زن سینانتروپ بین ۸۵۰ تا ۱۰۰۰ سانتی‌متر مکعب و در هر دو مردان سینانتروپ در حدود ۱۲۲۰ سانتی‌متر مکعب بوده است که خیلی نزدیک بحجم کاسه سر بعضی از تیپه‌ای انسان کنونی از قبیل بومیان گوهیرو Goahiro در آمریکای جنوبی است.

در جمجمه انسان سینانتروپ بعضی از خصوصیات ناندرتال از جمله برآمدگی جزئی ناحیه آهیانه و قوس ابروئی برجسته، بچشم می‌خورد.

بهن ترین قسمت جمجمه سینانتروپ انتهای تحتانی آن

است، در صورتی که پهن ترین قسمت در جمجمه نثاندر تال در قسمت میانی جمجمه است. در انسان نیپ کنونی بعلت تکامل قابل ملاحظه ای اوبهای آهیانه وجود بر جستگی آهیانه، عربض ترین قسمت جمجمه انتهای فوکانی آن است.

تکامل غیر مساوی نیمکره های منع در سیناتروپ (ش ۳۰) نشان میدهد که سیناتروپ با دست راست چابکتر از دست چپ خود کار میکرده است. (آزمایشات فیزیولوژیک اخیر نیز نشان داده است که بعضی از انواع میمون های بی دم «ape» با دست راست بیشتر از دست چپ کار میکنند).

کشف پیتک آنتروپ که وجود آن با تئوری داروین پیشگوئی شده بود، عصر جدیدی در دانش تکامل بوجود آورد. اگرچه این کشف در حدود بیش از ۲۰ سال پیش صورت گرفته است، ولی هنوز با روح ترین موضوع علمی حیاشد.

سقف جمجمه پیتک آنتروپ در سال ۱۸۹۱ بوسیله یک دانشمند هلندی بنام دوبوا Eugene Dubois

(۱۸۵۸-۱۹۴۰) تزدیک تری نیل Trinil تزدیک کناره‌های Bengavan در جاوه، کشف گردید (ش ۳۱). این قطعه استخوان در عمقی برابر ۱۵ متر در رسوباتی متعلق به پیش از نیم میلیون سال پیش قرار داشت.

شبب پیشانی، برجستگی قوس ابرو، ضخامت زیاد استخوان پیشانی، باریکی جمجمه، پهنی سقف جمجمه و قراردادشتن عریض‌ترین قسمت جمجمه در انتهای تحتانی آن که معمولاً شکل عمومی جمجمه را مشخص می‌کند، نشان میدهد که پیتک آنتروپ بسیاری از خصوصیات جمجمه بوزنیه را دارا می‌باشد.

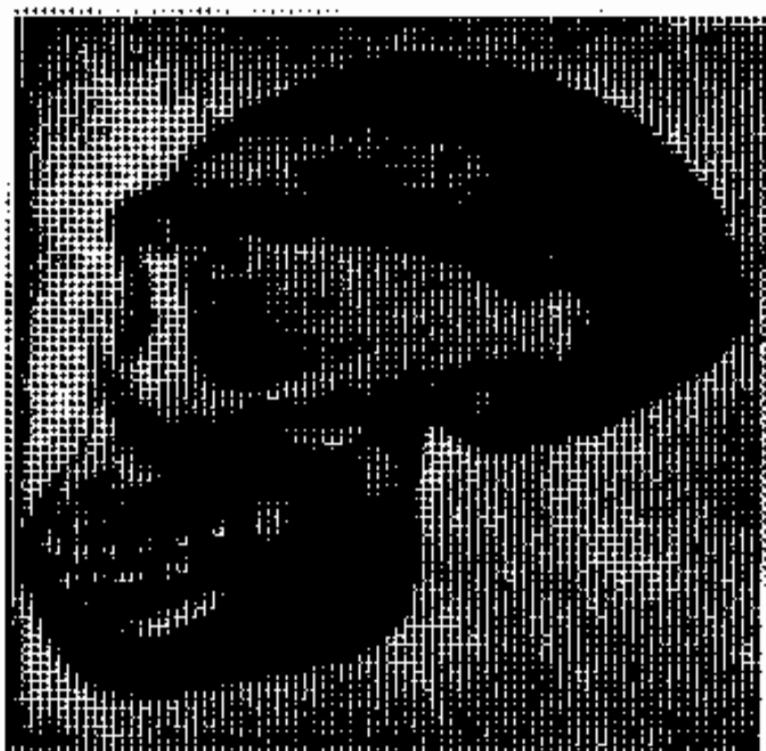
حجم جمجمه پیتک آنتروپ (در حدود ۹۰۰ سانتی‌متر مکعب) خیلی بیشتر از حجم جمجمه گوریل بوده است و این موجب شده که دانشمندان او را بعنوان انسان اولیه می‌شناسند. این عقیده با کشف یک استخوان ران (بوسیله دوبوا در همان عمق ۱۵ متری که اسکلت جمجمه را یافته بود) در سال ۱۸۹۲، که از لحاظ شکل و ساختمان اختلاف مختصری با استخوان انسان تیپ کنونی داشت، تقویت



ش ۳۰ - فسیل انسان
کرومایون (بالا) ، ناندرتال (وسط) سیناتروب (پائین)
(از م . م . ژرازیموف Gerasimov)

گردید.

دوبوا **Dubios** اسم صحیحی برای این موجود انتخاب کرد: هیمون - انسان قائم **Pithecanthropus** **Erectus**



ش ۳۱ - پنک آنروب (اکتشاف ای. دوبوا **Dubois** ۱۹۸۱) چهار جمجمه و ۱۵ استخوان ران دیگر، نظریه دوبوا را تائید کرد.

دوبوا
پنک آنروب
پنک تیپ انتقالی
بین هیمون و
انسان محسوب
میکرد. بعدها
کشف قطعاتی
از استخوان

۴- آنروب‌وئیدها - اجداد اولین انسانها

پنهان بر عقیده دانشمندان اجداد ابتدائی‌ترین انسان‌ها،

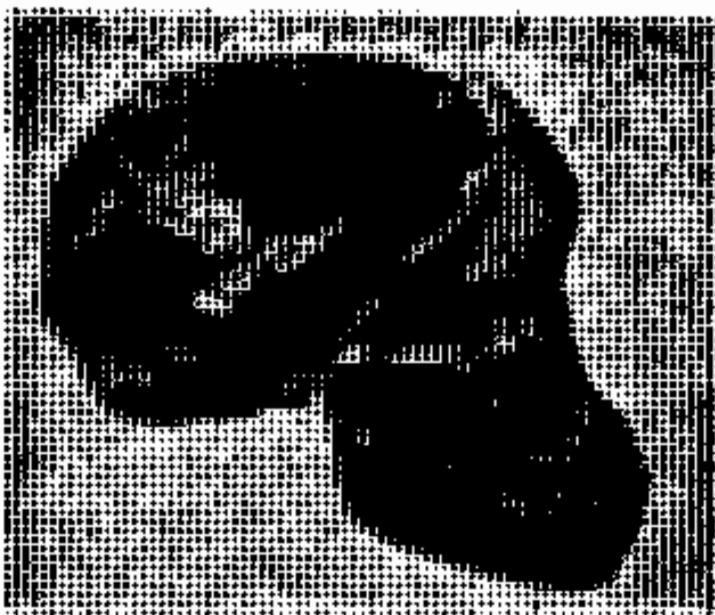
میمون‌های مالی انسان نمائی (آنtrapoid) (Anthropoid) حستند که هفرزی با هجم قابل ملاحظه داشته‌اند. این موجودات در سرزمینی سرسبز در مناطق حاره (یا تحت حرمه) زندگی میکرده و با یک حالت کم و بیش قائم بر روی دو پا راه میرفته‌اند.

این عقیده اولین مرتبه بوسیله لامارک J. Lamarck (۱۷۴۴-۱۸۲۰) بیان گردید و تئوری آن بوسیله داروین با ثبات رسید و در عصر ما با کشف فسیل میمونی بنام آستر-الوپیتک Australopithecus بشدت تائید میگردد.

در سال ۱۹۲۴ در جنوب شرقی حاشیه بیابان کالاهاڑی Kalahari Desert در آفریقا جنوبی، یک جمجمه خیلی قدیمی از میمون انسان نما سن ۳-۵ ساله نزدیک استگاه راه آهن تانگ Taung کشف گردید. (ش-۳۲)

این جمجمه سورد بررسی ریموند دارت Raymond Dart قرار گرفت و با وجود نظریات مختلف در مورد این اسکلت، دارت خاطر نشان کرد که بعضی از خصوصیات و صفات موجود در جمجمه مذکور، آنرا به جمجمه انسان

اولیه نزدیک نموده است . (عدمای از دانشمندان عقیده



ش ۳۴ - جمجمه بک استرالوبیتک
جوان (از آفریقا)

داشتند جمجمه متعلق
به بک شعبانی چوان
است ، دیگران ادعا
میکردند که به بجهة
کوربل تعلق دارد و
بالاخره حتی عدهای
معتقد بودند که متعلق
به نوعی میمون از
میمون های آفریقائی است) .

از میان صفات بر جسته این جمجمه ، پیشانی آن بود
که شب کمری داشت . گونه ها نسبت بگونه میمون های
عالی (Ape) کمتر بر جسته بودند . دندان ها نزدیک بهم
قرار داشتند و بالاخره نمو ناچیز دندان های نیش و پستانی و
بلندی های روی تاج دندان های آسیاب ، همه شبیه طرح
دندان انسان بود . بر مبنای این خصوصیات ، دارت
Dart آسترالوبیتک را جد مستقیم انسان میداند .

بعداً جمجمه دیگری در استرکفونتن **Sterkfontein** در نزدیکی محل کشف جمجمه اول کشف شد که ظاهراً متعلق به یک آسترالوبیتک بالغ بود؛ در این جمجمه دندان‌ها بر روی یک آرواره فعل اسبی قرار گرفته بودند. در کروکرسدورپ **Krugersdorp** نزدیک پرتوریا سومین جمجمه یک میمون بالغ، متعلق به آسترالوبیتک در یک حفاری کشف شد. در همین منطقه کشفیات جالب دیگری از دندان، استخوان آرواره و سایر باقیمانده‌های استخوانی بیش از ۱۰۰ فسیل پیدا شد که تمام آنها متعلق به میمون‌های مشابه بود.

مکشوفات آفریقای جنوبی نشان میدهد که میمون‌های انسان نما با مفرز هائی بحجم ۵۰۰ تا ۶۰۰ سانتی‌متر هکعب، که بر روی دو پا رام می‌رفتند، نه تنها در حدود نیم میلیون سال آغاز دوران چهارم، بلکه حتی در اوآخر دوران سوم **Period Tertiary** نیز بر روی زمین زندگی می‌کردند. این موجودات از گیاهان، ریشه درختان، پیازگل و حبوبات تغذیه می‌کردند.

و همچنین انواع حیوانات کوچک و متوسط را شکار کرده، از گوشت آنها بعنوان غذا بمیزان زیاد و قابل ملاحظه‌ای استفاده می‌کردند. شاید بعضی از این میمون‌ها از چوب و سنگی که در سرراهشان قرار داشت نیز استفاده میکرده‌اند.

احتمال دارد که بقایای مشابهی از میمون‌های انسان نما که بر روی زمین زندگی میکرده و بر روی دو پا راه میرفته‌اند، در مکان ابتدائی انسان، کشف گردد. محل سکونت اولیه انسان بنظر ما منطقه وسیعی در جنوب آسیا شاهل مناطق هالایا و هندوچین است که شاید تا شمال شرقی آفریقا امتداد یافته باشد.

معدالک تا کنون آسترالوبیتک آسیائی پیدا نشده است. در حدود ۸۰ سال پیش بقایای فسیل میمون‌های در تپه سیوالیک - ۳۰۰ کیلومتری شمال دهلی - یافته شد. از آن به بعد تعداد زیادی دندان و آرواهه نیز کشف گردیده است که متعلق به میمون‌های پست‌تر (نیپ ماکاک Macaque) و میمون‌های عالی‌تر (Ape) میباشد. این موجودات

در حدود میلیونها سال قبل در دوره میوسن Miocene و پلیوسن Pliocene از دوران سوم زندگی میکرده‌اند. جالب توجهترین بررسی‌ها بر روی بقاوای استخوانی هیمونهای انسان نما، بررسی هیمونهای انسان نمائی است به بزرگی شبیه‌ترین بنام دریوپتیک Dryopithecus و راماپتیک Ramapithecus یکی از دریوپتیک‌ها با مقایسه اندازه دندانش (نقریبیاً دو برابر دندان انسان کنوئی به بزرگی یک گوریل بوده است).

ramaپتیک از نظر زیکولوژیک Geaciology (شجره شناسی) نسبت به تمام هیمونهای سیوالیک تردیکترین هیمونها نسبت به انسان است.

با مطالعه قطعاتی که در سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ بوسیله اوئیز G.E.Lewis کشف گردید، دندان‌های راماپتیک بر روی یک آرواره شابحمی شکل (شبیه طرز قرار گرفتن دندان‌های انسان) فرار گرفته است. این شکل با آرواره هیمون‌های عالی معمولی متفاوت است.

شکافهای دندان‌های آسیاب و دو شاخه چپ و راست

آرواره نحتانی بـشـکـل حـرـف U قـرار گـرفـتـه و دـو شـاخـه آرواره باهم موـازـینـد. دـنـدانـهـای نـیـشـدر زـاوـیدـهـای آـرـوارـه قـرار دـارـند.

راماپـتـیـک در ابـتـدـای دـوـرـة پـلـیـوسـن در حدود ۱۰ تـا ۲۰ مـیـلـیـون سـالـقـبـل زـنـدـگـی هـیـکـرـدـه است و مـمـكـنـاست يـکـی اـز حلـقـهـهـای زـنجـیر سـلـسلـهـاعـقـاب اـسـانـی محـسـوبـ کـرـدـدـ.

در زـمان حـاضـر دـانـشـمـنـدان عـلـاقـه فـرـاـوـانـی به كـشـف بـقاـيـاـی فـسـيل مـیـمـونـهـای عـالـی بنـام ژـیـگـاـنـتـوـپـیـک، *Meganthropus* و *Meganthropus* مـتـعـلـق بـآـسـیـاـی جـنـوبـ شـرقـی دـارـندـ.

ژـیـگـاـنـتـوـپـیـک، هـمـچـنانـکـه اـز نـامـشـ مشـهـودـ است (Gigant بـعـنـی غـولـ است). باعـقاـيـه با دـنـدانـهـای آـسـیـاـب تـعـتـانـیـش (کـه ۲۲۵ مـیـلـیـمـتر طـول دـارد)، بـزرـگـتر اـزـیـکـ کـورـیـل و يـاحـدـاـقـل باـنـداـزـهـیـکـ کـورـیـل بـودـه است. اوـلـین دـنـدانـآـسـیـاـب ژـیـگـاـنـتـوـپـیـک بـوـیـلـهـ دـیـرـینـ شـناـسـیـ بنـام روـنـیـز سـوالـد Roenigswald اـزـین ۱۵۰۰ دـنـدانـفـسـیـل اوـرـانـ اوـتـانـ (اوـرـانـگـوـتـانـ) کـه اـین دـیـرـینـ شـناـسـ اـزـیـکـ دـارـوـ خـانـه در

حنک کنک خریده بود، جدا کردید (استخوانها و دندانهای باقیمانده فسیل حیوانات در چین برای تهیه بعضی از داروها مورد استفاده قرار می‌گیرد). چند وجه تشابه بین این دندانها و دندانهای متعلق به انسان، داشتمندی بنام فرانسوی در پیج F. Weidenreich (۱۹۴۳) بنابراین نظریه زیگانتوپیتک جد انسان جاوه Java man یا پیتک آنتروپ بوده است.

ویدنریچ، مکاترورپ رایک حلقة بینایی و واسطه‌ای می‌داند، قطعه‌ای از آرواره این میمون با سه دندان به بعد سه قطعه ناکامل آرواره تحتانی متعلق به زیگانتوپیتک (۲ عدم متعلق به مردویک عدد از آن متعلق بهن) و در حدود هزاران دندان از زیر زمین بیرون آورده شده است. تمام بقایای این حیوانات از غارهای ایسالات یونان و کووانک سی استخراج شده است. از علائم و بقایای این Kwangsi حیوانات مشخص گردید که زیگانتوپیتک علاوه بر صیزیجات و مواد کیاهی، از گوشت تیز بعنوان غذا استفاده می‌کرده است.

نظریه ویدنریچ، که ژیگانتوپیتک را جداتسان اولیه می‌داند، مورد توجه سایر دانشمندان قرار نگرفت. با بررسی قطعه آرواره تھاتانی و سفندان مکانتروپ که در سال ۱۹۳۱ در جاوه کشف شده بود، وجود تشابه بین این میمون و انسان اولیه (پیتک آتروپ) بدت آمد که بدون شک ثابت می‌کند ژیگانتوپیتک از زنجیر اعقاب انسانی خارج است.

اکنون اجازه دهید شجره انسان را گرفته بزمان‌های خیلی دور بر کردیم و مطالعه نسبتاً مفصلی از جد مشترک انسان شپانزموکوریل - حیوانی که بنام دریوپیتک موسوم است - بنماییم.

نظری بعقب می‌افکنیم، در سال ۱۸۵۶ باقیمانده آرواره تھاتانی بلک میمون انسان نمای غول‌آسا، بنام دریوپیتک *Saint gaupeus* *Dryopithecus* در فرانسه کشف گردید (ش ۳۳)

داروین که از این کشف مطلع شده بود اظهار داشت که میمون‌های از این تیپ ممکن است اجداد مشترک انسان

و میمون‌های انسان نمای آفریقائی، گوریل و شمبانزه



ش ۳۳ - آرواره تحتانی در بوبینک

باشد. این عقیده با مطالعه در حدود ۱۲ قطعه آرواره تحتانی و تعداد کثیر دندانهای مجزا و منفرد در بوبینک توسعه یافته.

در مدت ده سال اخیر بقایای میمون‌های انسان نمای مشابه در بوبینک در آرuba، جنوب آسیا و شهان آفریقا کشف گردیده است که متعلق به دوره‌های میوسن Miocene و پلیوسن Pliocene از دوران سوم میباشد.

ارتباط فیلوزنیک در بوبینک و انسان هر بوط بدراحتی آرواره‌ها و دندانهای فیل میمون مذکور و انسان است.

با مطالعه بر جستگی‌های مطوح جوندۀ آسیاب‌های آرواره تحتانی در بوبینک شکافهای بین این بر جستگی‌ها، طرحی بدست می‌آید که مشابه حرف 'Y' است. این شکل حتی در هیان گردی از مردم امروز نیز مشاهده

میگردد . دو شاخه آرواره در دریوبیتک تقریباً به موازات یکدیگرند . دندانهای نیش از سایر دندانها بلندترند و وقتی که دندانها بر روی هم قرار میگیرند، دندانهای نیش فوقانی فضای بین دندانهای نیش تحتانی و آسیاب کوچک همجاور خود را پرمی کنند . این رشد دندانهای نیش در میمونهای انسان نما و در سایر میمونها (Monkey) بشکل تپیک مشاهده میشود . از این مرحله تکاملی، انان در پشههای بلند دندانهای نیش خود را بدارث برده است .

تقریباً تا کنون علم ، ۲۴ نوع از میمونهای انسان نما را که در نیمه دوم دوران سوم زندگی میگردنداند ، شناخته است . در اتحاد جماهیر شوروی بقایای فسیل میمونهای انسان نما ، در سال ۱۹۳۹ ، در اواد آنento (در زئورزیا) بوسیله گابا شویلی Y.G.Gabashvili و آبرام اوویچ N.O.Burchar Abramovich کشف گردید . این نوع جدید از فسیل میمون های عالی بنام اوادابنوبیتک *Udabnopithecus* موسوم گردید .

آخرین کشفیات جالب توجه در این زمینه مربوط به

فیل میمونهایی است بنام اورثوبیتک *Oreopithecus* و زینجانتروپ *Zinjanthropus*.

اولین آنها در سال ۱۸۷۲ از دندانهای منفرد مکشوف شدند تزدیک کوه بامبولی *Bamboli* در توسکانی *Tuscany* ایتالیا شناخته شد.

کشفی عجیب از یک اسکلت تقریباً کامل در دوم اکوست ۱۹۵۸ در بک معدن لینبت، تزدیک دهکده باسینلو *Baccinello* (در توسکانی ایتالیا)، در عمق ۲۰۰ متری، صورت گرفت. با بررسی لگن بهن اورثوبیتک، احتمالاً این حیوان بر روی دو پاراه می‌رفته است. جوهان هورزلر *Zohann Kurzeler* دیرین شناس موثیقی، اورثوبیتک را یک میمون انسان نما، از اجداد انسانی که در دوره پلیوسن زندگی می‌کرد، می‌شناسد.

بدون شک تعداد زیادتری از این نوع میمون‌ها در اواخر دوران سوم بر روی زمین زندگی می‌کرده‌اند ولی تنها یک نوع از میمون‌های عالی که بر روی دو پاراه می‌رفته است، تکامل یافته و قادر بوده که جدا انسان شود. این تئوری

« منشأ واحد » Monogenesis است که چارلز داروین واضح آن است و بوسیله عده بسیاری از محققین جدید حمایت می کردد .

قبل از کتابهای داروین ، اینجاد نوع شر را هربوط به یک عامل ماوراء طبیعت و همان‌گونه فیزیک می‌پنداشتند افزایش نوع بشر نتیجه نزدیکی یک زوج ابتدائی تصور می‌شد . ثئوری جدید مونوزن انسان را نتیجه تکامل یک نوع از میمون‌های انسان نهاد میداند .

طرفداران ثئوری پلی‌زنر (منشأ متعدد) در تأیید وجود خصوصیات توارثی مختلف می‌میمونها بوجود آمدند . این محققین آنقدر دور رفته اند که معتقدند نژاد سیاه (Negro Australoid) با کوریل - نژاد زرد Europeoid (Mongoloid) با اوران او تان - نژاد سفید با شعبانزه جد مشترکی داشته‌اند .

۵ - مشخصات جسمانی انسان و میمون‌های آدم‌نما

بی پایه بودن فرضیه برتری نژادی وقتی واضح‌تر می‌گردد که بعضی از خصوصیات ساختمانی بدن انسان را با

شمپانزه و گوریل که در طبقه‌بندی حیوانات به انسان نزدیک‌ترند
حقایق‌نماییم.

از میان انواع شمپانزه‌های شناخته‌شده، یک نوع میمون
کوچاه قدی است که بیشتر از انواع دیگر به انسان شباهت
دارد و برای اولین بار در سال ۱۹۲۹ شناخته شده و در
جنگلهای مرکزی کنگو زندگی می‌کند.



ش ۳۴ - صورت و جمجمه شمپانزه

بعضی از مکاتب معتقدند که صورت شمپانزه (ش ۳۴)
شباهت زیادی به دریوبیتک *Dryopithecus* دارد. این
فیل، میمون آدم‌نمایی است که در سوابات میوسن

کشف شد و داروین آنرا از اجداد انسان امروزی میدانست.

پیشانی شمپانزه بطور واضح شبیه دارد است در حالی که پیشانی انسان قائم میباشد. پوست پیشانی در افراد کلیه نژادهای انسانی قادر مواست واپروری مشخصی دارد. انسان امروزی پل بینی شبیه شمپانزه ندارد. بر جستگی شدید فوق کاملاً چشمی از مشخصات انسانهای داندرتال است.

بینی شمپانزه خوبی کوچک و باریک است و پل کوتاهی دارد. اسکلت بینی نرم و غضروف آن ناچیز است. بر عکس انسان دارای بینی است که اسکلت آن رشد زیادی کرده و در ساختمان آن بین از ۱۲ عدد غضروف بکار رفته است. مهمترین این غضروفها، تیغه هیانی بینی است. این غضروفها، باضافه استخوان بینی و گونه به بینی و پره های آن شکل مخصوصی میدهد.

لب شمپانزه باریکه قرمز رنگ را فقد است. این باریکه (حدواسط میان قسمت مخاطی و جلدی م.) فقط در انسان دیده می شود.

در اروپائی‌ها و مغولی‌ها این باری که رشد کم یا متوسط دارد در حالی که در سیاهان بشدت نمو کرده و پف آلو دنبنظر می‌آید. در بارهٔ رشد این باری که نسبت به انسان‌های ناندرتال اطلاعاتی در دست نداشت اما میتوانیم مطمئن باشیم که در ترد انسان‌های اولیه قطر آن فوق العاده کم بوده است.

قسمت جلدی لب در تمام نژادهای انسانی و شمپانزه نمو زیادی دارد. لب دارای یک عضله حلقوی نیرومند است که هنگام بیان مطالب تغییر شکل فراوان باین عضو می‌دهد و این پدیده در کلیه نژادهای انسان مشترک است. نکامل و رشد فوق العاده پوست لب در انسان و شمپانزه دلیل وجود تشابه در تغییر شکل آن هنگام حرکات لبها می‌باشد.

در اینجا باید متذکر شد که شیار قائمی که در لب فوقانی انسان دیده می‌شود در شمپانزه هرگز مشاهده نمی‌گردد.

چنانه انسان امروزی بعلو بر جستگی دارد و شبیه به عقب ندارد، در حالیکه این وضع در مورد شمپانزه انسان‌های اولیه و آدم ناندرتال دیده نمی‌شود. با وجود این اختلافات

زیادی در وضع و موقعیت این عضو می بینیم و بعضی از سیاهان آفریقائی و استرالیائی چانه‌ای بارشد کم دارند و بر عکس در بعضی از اروپائیان و مغولها چانه رشد فوق العاده کرده است.

هیچ یک از خصایع فوق را نمیتوان گواه را این گرفت که فلان نژاد به شمپانزه نزدیکتر است و دیگری از آن دورتر میباشد.

موی موجود روی چانه، گونه ولب فوقانی که در استرالیائی‌ها و اروپائی‌ها رشد فوق العاده دارد تا اندازه‌ای شبیه هیمون‌های آدم‌نما مانند اوران اوستان و کوریل است. مغولی‌ها و سیاهان موی کمی در صورت دارند. روی صورت انسان موی حساس وجود ندارد. در هیمون‌های آدم‌نما یک یا دو موی حساس موجود است که شیاهت به سهل حساس پسانداران دارد.

اکنون باید جمجمه شمپانزه را با انسان مقایسه کرد.

جمجمه شمپانزه با داشتن بر جستگی‌ها و خشونت‌هایش، هنوز به اندازه سایر هیمونهای آدم نما تکامل نیافته است

بر جستگی عرض پشت سری نامحسوسی دارد. بر جستگی طولی در محل درز استخوان های آهیانه که در کوریلر و اوران اوتان مشاهده می شود، در شمپانزه وجود ندارد. در بالای هر دو چشم وربشه بینی شمپانزه قوس ابروئی بر جسته و پیوسته ای وجود دارد. این قوس ابروئی در فیل آدم های اولیه (پیتک آنتروپ - ناندرتا) نیز وجود داشته است. اثر این بر جستگی بطور خفیف در انسان امروزی در قسمت خارج چشم بجا مانده است.

این قوس ابروئی و تشکیلات استخوانی مربوطه را بعضی از متخصصین زائدۀ فوق کاسه چشمی - Supra Orbital Process مینامند. این زائدۀ در بعضی از نژاد های امروزی رشد بیشتری دارد.

در نژاد سیاه، استرالیائی ها زائدۀ بر جسته، ملانزین ها زائدۀ ای با بر جستگی متوسط و سایر سیاهان زائدۀ فوق کاسه چشمی با بر جستگی ناچیز دارند.

رشد این زائفه قردنی مولی نزین ها، در اوپیدین ها و داهها Veddahs کم با متوسط و در Dravidins

مغولی‌ها معمولاً ناچیز است. بین اروپائیان در این مورد تفاوت زیادی موجود است. ایتالیائی‌ها قوس ابروئی کوچکی دارند درحالیکه بعضی از اهالی اروپای شمالی واراعنه قوس ابروئیان معمولاً برجسته است.

بطور خلاصه با درجه رشد زائده فوق کاسه چشمی هیچ نژادی را بعنوان نژاد برتریا بسته نمی‌توان طبقه‌بندی کرد. اکثریت افراد نژاد سیاه‌قوس ابروئی متوسط دارند. با وجود این طرفداران تبعیض نژادی هنوز قادر نیستند این منطق را که سیاهان از نژاد پست‌تری نمی‌باشند، قبول کنند. قوس ابروئی برجسته در انسان‌های امروزی حتی اگر با پیشانی شبدار همراه باشد قابل مقایسه با قوس ابروئی انسان‌های ناندرقال نبوده و دلیل برابری این بودن انسان نیست.

ساختمان جمجمه از وسائلی است که طرفداران تبعیض نژادی مکرراً به آن متول شده و بدین وسیله درجه نکامل نژاد انسانی را مشخص می‌کنند. روی این قسمت از بدن انسان هطالعات زیادی شده است. ردنشوری بی‌پایه‌این گروم مشکل نیست.

بسیاری از مشخصات جمجمه انسان بعلت ساختمان پیچیده مفرز در نواحی آهیانهای، پشتسری و پیشانی هی باشد. از نقطه نظر تکامل، استخوان پیشانی اهمیت زیادی دارد چه انسان های اولیه دارای پیشانی شب دار بوده اند ولی انسان های امروزی پیشانی قائم دارند.

ظاهرآ اینطور بنظر میرسد که زاویه شب استخوان پیشانی درجه تکامل یک فزاد را مشخص می کند. حد متوسط زاویه پیشانی در استرالیائی ها 60° درجه و 4° دقیقه در اسکیموها 59° درجه و 5° دقیقه می باشد. بدین ترتیب مشاهده می گردد که استرالیائی ها و مغولی ها از این نظر در یک طبقه قرار دارند. در میان بعضی از گروه های نژاد اروپائی هم زاویه پیشانی کوچک است. مثلا در آلمانی ها Alatians این زاویه حدود 60° درجه می باشد.

اندازه این زاویه کاملا متغیر است. افراد نژاد اروپائی در این خصوص هیچگونه بر تری نسبت به استرالیائی ها و مغولی ها ندارند. از سیاهان آفریقائی بخشی نمی کنیم چه در آن ها پیشانی مستقیم و حتی گاهی برجسته است. استخوان

پیشانی ، قطعه های (Lobes) بیشانی مغز رامی پوشاند. این قطعه ها در انسان امروزی نمود فوق العاده کرده و با تکلم و فعالیت های عالی عصبی در ارتباط آند.

سطوح قدامی فک اعلای شمپانزه مانند انسان های نئاندرتال صاف است و فرو رفتگی ایجادی **Cannin depression** که در اغلب انسان های امروزی وجود دارد ، در آن ها دیده نمی شود . این فرو رفتگی در مغولی ها چندان واضح نیست .

فک تحتانی شمپانزه قادر بر جستگی چانه است . این بر جستگی در انواع تکامل یافته تر انسان اوایه (نوع ناندرتال فلسطینی Palestine -Neanderthalers) که در کوه کرمل Carmel نزدیک حیفا کشف شده است . موجود است . چنان که قبل امتد کر شدیم این بر جستگی یکی از مشخصات اصلی انسان امروزی است . علت رشد کم چانه در استرالیائی ها بیشتر ناشی از جاو آمد کی فک است و کمتر با ساختمان چانه ارتباط دارد.

دندان شمپانزه نسبت به سایر میمون های آدم نما ،

بداتسان تزدیکنر است. شمازه مانند سایر میمونهای دنیا ۴۲ عدد دندان دارند. یعنی در هر طرف فک دو تذا با، بک انباب، دو کرسی کوچک و سه کرسی بزرگ دارد. دندان انباب شمازه از سایر دندانهاش بلندتر بوده و وقتی دهانش را می بندد این دندان در فاصله دو دندان مقابل از فک نحتانی قرار میگیرد. این حالت در تمام میمونها مشاهده میگردد. در میمونهای آدم‌نما مانند آسترالو پستانک و رام‌پیتنک دندانها هرتیز و طول انباب کمتر است.

افراد نژادهای مختلف انسان امروزی ۳۲ دندان بهم چسبیده دارند و تقریباً همه دندان‌ها در یک سطح قرار دارند. آخرین دندان کرسی (دندان عقل) انسان امروزی چندان رشدی نکرده و اغلب دو یا سه تای آن بیشتر ظاهر نمی‌شود و گاهی هر چهار تا در گیسه دندانی باقی میمانند. دندان عقل استرالیه‌ها و سیاهان آفریقائی رشد بیشتر می‌کند و این بعلت طویل بودن فک آنها است.

بطور کلی درجه رشد دندان و فک انسان امروزی خیلی کمتر از انسان‌های اولیه می‌باشد، و بر عکس در انسان

امروزی جمجمه رشد و نمو فوق العاده دارد ، که این خود بعلت رشد فوق العاده مغز است عضوی که انسان را از سایر میمونهای آدم‌نما مجزا می‌کند .

همچنانکه اکثر دانشمندان معتقدند ، تشابه میان مغز شمپانزه و انسان بسیار زیاد است . با وجود این مغزانسان چند برابر مغز شمپانزه حجم دارد . این حجم در موردناسان بین ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰ سانتی‌متر مکعب و در شمپانزه بین ۳۵۰ تا ۵۰۰ سانتی‌متر مکعب است . حجمی که بین مغز انسانی در عیان بوریات‌ها Buryats یافت می‌شود . اگر نژاد سفید از سیاه بوریات‌ها که مغولی می‌باشد دیده می‌شود ؟

چین و شکنجهای سطح مغز شمپانزه ، از لحاظ کلی طرحی شبیه به چین و شکنجهای مغز انسان دارد . قطعه (Lobe) مرکزی نیمکره‌های منع در عمق شیار سیلویوس (Sylvius) کاملاً مخفی نشده است . علت آنست که قطعه های پیشانی ، آهیانهای و گیجگاهی ، که باید آنرا بپوشانند ، چندان تکاملی در این حیوان ندارند (این قطعه مرکزی

را جزیره ریل Reil میگویند). شیار میان قطعه یا بالب
کیجگاهی و پشت سری، در شبپانزه، تکاملی کافی یافته
است. این همان شیاری است که در انسان بنام شیار لونبات
خوانده میشود (• مطالعات ام. ام. بلینکوف Lunate-Sulcus
S.M.Blinkov سال ۱۹۵۵).

در سطح داخلی قطعه پشت سری مغز شبپانزه و کلبه
نژادهای انسان امروزی، شیار کالکارین Calcarine
وجود است و منطقه بینائی در اطراف این شیار قرار دارد.
مطالعات متعددی که در انتیتویی مغزشناسی و انتیتویی
انسانشناسی دانشگاه مسکو بعمل آمده نشان میدهد که
اختلاف میان چین و شکنجها و ساختمان داخلی فشر منع در
نژادهای انسان امروزی بسیار ناجیزویی اهمیت است. با مطالعه
روی جمجمه شخص، شاید بتوان نژاد او را تعیین کرد ولی
مطالعات دقیق انسانشناسی و کالبدشناسی روی مغز، برای
این منظور، هرگز به نتیجه نمیرسد.

ولادیمیر بتز Vladimir Betz کالبد شناس
مشهور روسی (۱۸۳۴-۱۸۹۴)، که برای اولین بار طرح

موزائیک فشرمنخ (Cyto-Architect) را مطالعه کرد، در جلسه‌ای ازانجمن پزشکان پترزبورگ در سال ۱۸۷۰ دقیقاً خاطر نشان کرد که هیچ گونه اختلافی در وضع و ساختمان شکنج‌های مغز نژاد اروپائی و آفریقائی موجود نیست.

تقریباً همین موضوع در مورد چین‌ها و خطوط کف دست و پا، شکل گوش، انتشار و رشدموی سر، تن و اعضاء نیز صادق است.

اگر نژادهای امروزی را از نقطه نظر خصایص توارثی می‌نماییم مورد مطالعه قراردهیم، هیچ یک خصوصیات زیاد نرو برجسته‌تری نسبت به دیگری نشان نمیدهد. برای مثال، آفریقائی‌ها بینی پهن دارند، فرورفتگی انبیابی فک اعلیٰ بخوبی در آنها مشخص است. لب‌های کلفت، موهای فردار فراوان در سر و موهای ناقچیز در بدن دارند. طول ساق پا نسبت به تن در ایشان زیاد است. شکل بینی آفریقائی‌ها ممکن است قردادیک به بینی شمپانزه باشد. ولی در خصوصیات دیگر آن خیلی از این حیوان دور است. بر عکس اروپائی‌ها گرچه بینی باریک دارند، ولی با داشتن فرورفتگی انبیابی ناقچیز و لب باریک، موی

فراوان سوزن و بدن و ساق پای کوتاه‌تر نسبت به بدن، باشمپا از مرد و حوجه تثابهی دارند.

در این فصل، ضرورت دارد که نتیجه مطالعات آ-

ویساخ Weissbach A. انسان شناس آلمانی را که درده ششم قرن گذشته سفری به دور دنیا کرد، بیان کنیم. تشابه میان انسان و میمون در بیکملت بتنها ای متصر کر نیست، تمام مردم به نسبت کم یا زیادی دارای خوبی‌شاوندی ارثی از خصایص میمونها میباشند. اروپائیان هر گز از این قانون مستثنی نیستند. بعبارت دیگر اروپائیان از نظر ساختمان بدنی هیچگونه برتری از سایر افراد ندارند.

۶- مشخصات اصلی بدن انسان: دست، پا، مغز

در فصل گذشته این کتاب خصوصیاتی از بدن انسان را که شاخص نژادها بود مطالعه کردیم و دیدیم که تا چه حد این مشخصات در تشخیص کیفی انسان از میمون بی ارزش است. در این فصل از اعضا ای از بدن انسان گفتگو میکنیم که در تکامل او را اساسی داشته‌اند. مهم‌ترین این اعضا عبارتند از: مغز، که تحت تأثیر کردن کلم تکامل یافته. دست که

بصورت عضو کار در آمد و با که بر اثر حرکت مستقیم شکل گرفت.

بنابه عقیده انگلش *Engels* آنچه انسان را از حیوان همایز میکند کار است. «در ابتدا کار، سپس کار و تکلم، از عواملی بودند که تحت تأثیر آنها مغز به شکل مغز امروزی انسان درآمد، یعنی بزرگتر و کاملتر گردید.»

مغز کلیه افراد نژادهای انسانی بجوبی با کار سازش پیدا کرده و قطعه های پیشانی، کیچگاهی و آهیانه ای که در تکلم نقش اساسی دارند، بخوبی و بطور هماهنگ رشد یافته اند.

مطابق تئوری ایوان پاولف *Ivan Pavlov* کلماتی که در تکلم بکار می روند ناشی از سیستم تصویری ثانویه *Second System of Signal* میباشند. این سیستم فقط در انسان وجود دارد. سیستم تصویری اولیه، در انسان و حیوانات عالی هر دو موجود است، ولی در انسان تحت تأثیر تکلم و شعور تکامل بیشتری یافته است.

دست شمپانزه، که برای آویزان شدن تخصص یافته

دارای انگشتان طویل است و مانند یک قلاب بکار می‌رود. کف دست و قسمت تحتانی انگشتان رشته‌های حس فراوان دارد و در این منطقه وجود شیارهای عرضی مانع آنست که دست حیوان سربخورد. شست خیلی کوچک است و دل ناچیزی در عمل آویزان شدن دارد. بطور خلاصه دست شما نزهه و سیله تاب خوردن و انتقال حیوان از یک شاخه بشاخه دیگر می‌باشد و شبیه قلاب عمل می‌کند و با وجود این بادست انسان وجوه تشابهی فوق العاده دارد. دست انسان تکاملی فوق العاده یافته و براحتی در مقابل سایر انگشتان قرار می‌گیرد. این تغییر باضافه تکامل بیشتر سایر انگشتان (انگشتان دست انسان هر یک مستقل عمل می‌کنند). از مشخصات دست انسان است. دست انسانهای اولیه تا این حد تکامل یافته و فقط قادر به آویزان شدن و گرفتن اشیاء بوده است.

چنانکه انگلیس خاطر شان کرده، دست انسان نه تنها وسیله کار، بلکه محصول کار است. و تحت تأثیر کار در سالیان متعددی تکامل بیشتری یافته است. تغییرات کالبد شناسی و فیزیولوژیکی که در دست بوجود آمده و آنرا عضو مناسب

برای انجام کار کرده، از طریق این از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است. گرچه دست انسان قادر به انجام وظایفه جدید (کار) شد، ولی قدرت آویزان شدن (صنعتی که از انسانهای اولیه بارث برده است) را نیاز دست نداد. از نظر فلسفه متمایز هیکند - در هیچ یک از نژادها برتری یا پست تری نسبت به دیگری نشان نمی‌دهد.

با این ترتیب دست و مغز تحت تأثیر نیرومندترین عوامل اجتماعی - کار اجتماعی - تکامل یافتند. واضح است که اگر دست میمون‌های آدم ندا و انسانهای اولیه را حمایت کردن بدن را از دست نمی‌دادند هر گراین تکامل امکان پذیر نبود. دست شمپانزه مهمترین عضو آویزان کننده حیوان است و پس از آن پای اوست که این رلدا انجام می‌دهد. مشت پادر مقابل سایر انگشتان قرار گرفته و سایر انگشتان نیز بقدر کافی تکامل یافته‌اند. حیوان از پا برای حرکت گردن بر روی شاخه‌ها استفاده می‌کند. (باید توجه داشت که نه فقط شست پا بلکه سایر انگشتان پا نیز قدرت و تکامل یافته‌اند).

در نظر اول پای شمپانزه شباهت به دستش دارد چه شست د. هر دو عضو در مقابل سایر انگشتان قرار دارد و عمل آویزان شدن را انجام میدهد. وجود پاشنه، پارا از دست مشخص میکند. تشابه پای انسان با پای شمپانزه در داشتن ناخن های صاف است. اندازه نسبی انگشتان پای انسان و شمپانزه متفاوت است. نه تنها انگشت سوم دست شمپانزه از سایر انگشتان بزرگتر است بلکه انگشت پایش هم چنین وضعی را دارد. بعد از آن بدتر ترتیب انگشت چهارم، دوم، پنجم و اول قرار گرفته است، در انسان شست پا بلند ترین انگشتان است و بقیه به ترتیب زیر ($۵<۴<۳<۲<۱$) و پا کاهی ($۵<۴<۳<۲<۱$) قرار گرفتند. انگشتان دست انسان بدین ترتیب است:

$۱<۵<۴<۳<۲$ (۱ = شست دست) که شبیه به طرز قرار گرفتن انگشتان دست میمون هاست.

البته کاهی ترتیب طول انگشتان دست انسان بصورت

بزیر در میان بود:

$۱<۴<۳<۲<۵$

ساختمان داخلی پای انسان نیز تشابه زیادی به پای شمپانزه دارد، در پای انسان و میمونها، نیرومند ترین عضله برای حرکت شست پا عمل می کند. این عضله دارای دو سر عرضی و مایل است. در انسان صر عرضی این عضله قدرت ناچیری دارد ولی در پای میمونها اهمیت زیادی را دارد است. آنچه پای انسان را از میمون متمایز می کند، قوس طولی کف پاست که در کلیه نژادهای انسان وجود دارد و مهی در حرکت، استادن و حمایت بدن دارا می باشد:

پای افراد بعضی از ملت ها و قبایل، بخصوص آنها که در مناطق گرمسیری و تحت حاره مسکن دارند، قدرت آویزان شدن را داراست. این مردم از کود کی عادت به پای بر همه راه رفتن کرده و پاهایشان قادر به گرفتن و برداشتن اشیاء، تاب خوردن، پاروزدن وغیره است. بر اثر تمرین فراوان شست پای این افراد از سایر انسانستان دور شده و راحت تو خم میگردد. سایر انسانستان هم تا حدی استقلال عمل دارند.

N.N.Miklocho-Maklai
Papuans

نمونه جالبی از این پدیده را در قبایل پاپوان

ذکر می کند: «مردم این قبیله با پای خوداشیا را از زمین بلند کرده و ماهی های کوچک را شکار مینمایند و حتی موذ را پوست می کنند»

اروپائیان و مردم دیگری که عادتاً کفش و مخصوصاً نوع تنگ آنرا بپا میکنند، پایشان با پای مردم این قبایل اختلافاتی دارد. با وجود این، اختلافات عضوی و عملی پا در میان نژادهای مختلف بسیار ناچیز است.

پای انسان نئاندرتال با اندازه انسان امروزی باراست ایستادن و قائم حرکت کردن سازش نکرده بود و این باشکل ستون هرمه ها و انحنای آن در ناحیه گردانی و کمری مشخص میگردد. ستون هرمه های انسان های نئاندرتال شباهت بیشتری به شمع پازه و سایر میمون های آدم نما داشته است.

اکنون اجازه دهید تا گزارشها و مشخصاتی که برابر بیولوژیک نژادها را به اثبات میرسانند مطالعه نمائیم: مغز انسان امروزی رشد فوق العاده کرده و لمبهای پیشانی آن بسیار بزرگ است از این نقطه نظر مغز کلیه نژادها

نه تنها با هنر شمپانزه بلکه با هنر آدمهای ثاندرتال که
لب‌های پیشانیشان تا اندازه‌ای تکامل یافته است متفاوت
می‌باشد.

دست شمپانزه با شست کوچکش مشخص می‌گردد.

شست در نژاد آریائی، آفریقائی و مغولی تکامل فوق العاده یافته
وبه راحتی در مقابل انگشت دیگر قرار می‌گیرد.

پای نژادهای امروزی قوس مشخصی دارد که آن را
عضو حامی بدن کرده و قدرت آویزان شدن را، که در
حیمون‌ها موجود است، از اوسبل نموده است. در میمون‌های
آدم‌نمایش است تا حدی در مقابل سایر انگشتان است و انگشتان
تا حدودی مستقل ا عمل می‌کنند و حیوان می‌تواند با پای خود
هم اشیا را بلند کند.

کلیه نژادهای انسان امروزی از نقطه نظر تکامل این
سه عضو، دست، پا و هنر، سه عضوی که مشخص تکامل
بشری است، در سطح واحدی بوده و در این خصوص از
اجداد خود - انسان‌های ثاندرتال - بیک اندازه فاصله دارند.
برابری افراد نژادهای مختلف از نقطه نظر ساختمان

بیوشیمی واضح نراست . مطالعه در ساختمان خون با وجود اینکه وسائل تحقیق بسیار دقیق‌اند ، بهبیج وجه نژادها را هتمایز نمی‌کند .

مطالعه بیولوژیک افراد نژادهای مختلف به يك باره فرضیه برتری نژادی را رد می‌کند . این تئوری که نژاد سیاه یا نژاد مغول مرحله‌ای از تکامل نژاد اروپائی است ، واقعاً بی‌پایه می‌باشد .

در مبحث بعدی چگونکی منشأ نژادهای مختلف را مطالعه مینماییم .

فصل سوم

مبدل نژادها

۹ - نژادهای انسانی - علت تکامل تاریخی

جای هیچگونه شکی بست که شرایط محیط در تکامل نژادها مؤثر بوده است. در دوران زندگی انسانهای اولیه معمولاً این تأثیرگذاری خیلی بیشتر بوده است. در جریان و سیر تکامل نژادهای کنونی، اگرچه در بعضی خصوصیات از قبیل رنگ پوست، اثر محیط بخوبی آشکار است، ولی تأثیرگذاری محیط بشدت دورانهای قبل نیست. بطور واضح، مجموعه شرایط پیچیده زندگی است که مهمترین اثر را در ظهور، رشد و تکامل، ضعف و حتی محو خصوصیات و صفات نژادی دارد. این نقطه نظری است که باید در مقابل محققینی قرار گیرد که اینجاد نژادهارا نتیجه

ترمیم ژنهای تغییر ناپذیر میدانند .

انسانها بهمان ترتیب که در مطح رمین پراکنده میگردند، در مقابل شرایط طبیعی متفاوت نیز قرار میگیرند اگرچه واکنش‌های موجود در طبیعت اثرات شدید و مؤثری بر روی انواع *Species* گروههای موجود در یک نوع حیوانات دارد، این واکنشها نمی‌توانند بهمان شدت بر روی نژادهای انسانی مؤثر باشد. زیرا انسان‌ها از همان ابتدا دائمًا در مقابل محیط طبیعی که در آن زندگی می‌گردند، قرار گرفته و در جریان کارسته جمعی خود آنرا بنفع خود تغییر میداده‌اند و از این نظر اختلافی کیفی با سایر حیوانات داشته‌اند.

شکی نیست که در دوران نکامل انسان‌ها بسیاری از صفات نژادی که مربوط به خصوصیت سازش پذیری (*Adaptive Character*) انسان بوده‌است، با افزایش *Natural Selection* نقش عوامل اجتماعی و انتخاب طبیعی بمیزان قابل ملاحظه‌ای کاوش یافته و سپس معنو میگردد. ابتدا گشتن انسانها به مناطق جدید اهمیت بسزائی

داشت. سپس گروه‌های متعدد مردم، در شرایط متفاوت طبیعی، جدا از هم، برای زمانی طولانی زندگی میکردند و تغذیه متفاوتی داشتند. با گذشت زمان، بعلت افزایش جمعیت انسان، تماس بین گروه‌های مختلف انسانی (نژادهای مختلف)، افزایش یافته منتج به اختلاط نژادها کشید. گروهی از دانشمندان انسان شناس عقیده دارند که جدائی و آمیزش نژادها، در تاریخ نژادهای انسان اولیه، بر روی هم تأثیر متقابل قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. هنگامی که بر تعداد افراد یک گروه مجزا افزوده میگردید و این گروه بزمیهنای جدید راه می‌یافت، غالباً با سایر گروه‌ها برخورد میکرد و بالنتیجه با آنها می‌آمیخت. این عمل سبب کاهش وجوده تمایز آنها می‌شد. همچنانکه تیپهای مختلف انسانی با یکدیگر می‌آمیختند، یک گروه آمیخته با مخلوط جدید ایجاد میگردید. سیس با کستریش و پراکنده شدن این گروه در سرزمینهای اشغال شده و بدون سکنه، دو مرتبه از لحاظ جغرافیائی بین آنها جدائی می‌افتد و در نتیجه از نظر تیپ‌های انسانی وجوده تمایز جدیدی بوجود می‌آمد. بدین ترتیب،

را در طول تاریخ بررسی میکنیم.

برای مطالعه نژادها و تعزیه و تحلیل خصوصیات ساختمان بدنی که مشخص کننده تیپ آنها است، بررسی و جستجوی همه جانبه و خاص مجموعه این عوامل، امری است ضروری. تکامل هر نژاد تحت شرایط طبیعی و اجتماعی معینی که تأثیر متقابل وارگانیک بر روی هم دارند صورت میگیرد. بنابراین تاریخ ایجاد نژادها داستانی است از ظهر و تکامل نژادها در سرزمینهای معین، تحت تأثیر واکنش‌های متعدد و پیچیده طبیعی و اجتماعی. مجموعه این عوامل و واکنش‌ها در تشکیل نژادها مؤثر بوده و مسیر تکامل انسان را مشخص کرده‌اند. در این سیر تکاملی صفات متعددی از ساختمان بدن انسان که نژادهارا مشخص میکنند، ترکیب شده و خصوصیات پیچیده تازه‌تری را بوجود میآورند.

مهاجرت، عدم ارتباط با سایر اجتماعات، افزایش جمعیت، آمیزش گروه‌های مختلف با خصوصیات انسان‌شناسی متفاوت و تغییر در رژیم غذائی که بلا آن عادت شده بود، همراه با

انتخاب طبیعی، اصلی ترین عواملی هستند که در جریان ساختمان و ایجاد نژادها شرکت داشته‌اند، ترکیب‌های متعددی از عوامل فوق باشدت‌های متفاوت، سبب بروز وجوه اختلاف نژادها و ایجاد تیپ‌های مختلف انسانی شده است.

۳- عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی

در ابتدای دوره پارینه‌سنگی Paleolithic اجتماع بشری بطور مجزا پراکنده در هناظق مختلف، در سرزمینهای وسیعی که از لحاظ شرایط آب و هوای متفاوت بودند، بزندگی خود ادامه میداد و کثرت حوادث و سدهای طبیعی از تماس بین گروه‌های انسانی جاو کیری می‌کرد. در آن دوره فقدان ارتباط جغرافیائی اهمیت بسزائی داشت.

در مراحل اولیه تاریخ بشری، در دوران پارینه‌سنگی، عدم ارتباط جغرافیائی نقشی خاص و مهم در تغییر صفات ارثی بعضی تیپ‌های انسانی داشته است. بدین ترتیب وجود تمايز بین نژادهای کهون افزایش یافته است.

از نقطه نظر بیولوژی، مکانیسم تولید مثل، بالغ شدن سلولهای تناسلی، عمل لفاح، ساختمان ارگانیسم و تغییرات

صفات ارثی در انسان همانند حیوانات معمولی میباشد. ولی روابط بین انسانها، تکامل گروههای انسانی و بطور کلی نوع بشر، اصولاً با فاکتورهای اجتماعی معین میگردد. این شرایط اجتماعی بنای چار توارث را در انسان از توارث در حیوانات متفاوت میکنند و بدین ترتیب یکی از اختلافات کیفی بر جسته نژادهای بشر را با انواع حیوانات، نمایان میسازد. زمانی که نژادهای مختلف در جریان تکامل، در انسانهای اولیه شکل میگرفتند، در زمینه‌های نسبتاً وسیعی قابل مقایسه با تغییرات موضعی در حیوانات بودند. ولی با گذشت زمان، این تشابه بتدريج کمتر و کمتر شد.

نژادهای انسانهای گذشته بخصوص آنهایی که عنوان گروههای محلی محسوب میشدند و یا نژادهایی که تحت تأثیر شرایط جغرافی ثئی منطقه‌ای خاص شکل میگرفتند، نسبت به انسان کنونی صفات اختصاصی بیشتری داشتند. این صفات بیشتر در قالب اولیه خود فقط در بعضی گروههای انسانی که در وضعی بدون ارتباط با سایر گروهها (Isolation) قرار دارند. مثلاً در جزائر، جنگلها و یا کوهستانهای دور دست.

مشاهده میگردد.

عدم ارتباط جغرافیائی غالباً بعلت برخورد منافع گروههای مجاور و همسایه، فقدان زبان مشترک وزد و خورد-هائی که بطور مکرر حتی در گروههای هم نژاد رخ میداده، با عدم ارتباط اجتماعی همراه بوده است.

این مطلب را بساد گی میتوان پذیرفت که بعلت عدم ارتباط جغرافیائی و اقتصادی- اجتماعی تغییرات ارثی بخصوص هنگامی که گروههای انسانهای اولیه از لحاظ تعداد کم بودند، احتمالاً خیلی شدیدتر از این تغییرات در حیوانات وحشی متعلق بهمان دوران بوده است .

ارگانیسم حیوان بزندگی در یک موقعیت اکولوژیک هم شخص سازش کرده است. قسمت اعظم صفات این ارگانیسم ناشی از سازش جبری با محیط است و عهدهدار حفاظت ارگانیسم میباشد این کیفیت ناشی از سازش‌های کمی (تغییرات

***اکولوژی Ecology** شاخه‌ای از علم بیولوژی است که در آن ارتباط بین موجود زنده و محیط‌زیست او مورد بحث قرار میگیرد.

ندریجی و دائمی بدون اینکه هر کز بطور واضح مشخص شوند) و تغیرات کیفی ناگهانی در ساختمان بدنی و عادات حیوانات است. در انسان کنونی، بر عکس، فقط تعداد اندکی از خصوصیات تراوی در زمرة صفات ناشی از سازش با مقتضیات محیط (Adaptation) میباشد. با وجود این اثراتی از سازش با مقتضیات محیط مانند رنگ یوست، رشد چین پلک چشم، ضخامت لبها، ورقه چربی زیر جلد در ناحیه استخوان‌های کونه و صفات دیگر هنوز بطور واضح در انسان مشاهده میگردد.

این واقعیتی است که امروزه صفات عدد کور در مقایسه با وسائل و مصنوعات محافظت کننده‌ای که انسان در مقابله و مبارزه با شرایط نامساعد و مشکلات موجود طبیعت در اختیار دارد، اهمیتی ناچیز دارند. هیچ‌گاه نباید فراموش کرد که اصولاً تأثیر پذیری مستقیم انسان از شرایط طبیعی کاهش یافته و حتی در بعضی موارد بکلی ازین رفقه است. نفوذ پدیده‌های موجود در محیط زیست بر روی تراوی انسان کنونی با اثر این پدیده‌ها بر روی حیوانات بشدت تفاوت دارد. با وجود

این هنوز بعضی صفات ارثی از جمله بعضی صفات خاص نژادی در ساختمان بدن انسان مشاهده میگردد که حتی امروز تحت تأثیر محیط تغییر میکنند. این تغییرات بخصوص در مورد مهاجرت از بلکشور بکشور دیگر ممکن است سریع صورت گیرد.

و اکنون های متابولیک^{*} در اشخاصی که در شرایط متفاوت زندگی میکنند یکسان نیست. هنگامی که چندین فصل در شرایط طبیعی و اجتماعی یکسان زندگی کر دند دارای رژیم غذائی خاصی شدند، بنابراین خصوصیات نژادی جدیدی ظاهر گشته و خصوصیات قدیمی ترسیت شده و تضعیف میگردند. بنظر میرسد که عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی همیشه برشدت تمایز کروههای اهلانی میافزاید و آنها را بطرف تشکیل انواع جدیدهداشت میکنند. این تنها عامل نیست زیرا تأثیر کار، زندگی در اجتماع و آمیزش کروههای مختلف با هم بسیاری از وجوده تمایزی را که در جریان تکامل انسان

* به مجموعه فعل و افعال شیمیائی که در بدن موجود ذنده صورت میگیرد متابولیسم Metabolism گویند. م.

بعلل عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی ایجاد گردید، از میبرد و بدین ترتیب از بروز اختلافات عمیق بین نژادهای مختلف بشر جلو گیری می کند.

محو صفات اختصاصی قیپیک در سیر تکامل نژادها با ظهور اختلافات بین انواع مختلف حیوانات وحشی، که همیشه و در همه وقت در طبیعت رخ میدهد، بشدت متضاد است.

بشریک موجود بیولوژیک منحصر بفرد است، و هر نژاد نتیجه تغییرات کیفی خاصی است که در جریان تکامل در گروهی از انسانها، از این واحد بیولوژیک، رخ داده است. بنابراین نژاد انسان در اصل بانوع و تحت نوع *subspecies* حیوانات فرق دارد.

در انسان اختلافات صفات نژادی فقط با بررسی مقایسه‌ای گروههای بزرگ صورت گیرد زیرا تمايزات و اختلافات صفات فردی فوق العاده وسیعتر از تمايزات نژادی است. مرزهای نژادی با آسانی قابل عبور است و بهمین دلیل تیجه میگیریم که تشخیص نژاد یک شخص همیشه نمی تواند بطور کامل صورت گیرد و بعضی اوقات این

تشخیص امکان پذیر نیست.

۴ - انتخاب طبیعی Natural Selection

عدم ارتباط جغرافیائی (Geographical isolation) در زندگی اولین انسانها و آدم شاندر قال با عوامل دیگری بخصوص انتخاب طبیعی همراه بوده است.

بنابراین بررسی نقش این فاکتور در تشکیل نژادهای انسان امری است ضروری.

گروهی براین عقیده‌اند که انتخاب طبیعی در تکامل انسان کنونی نقش مهمی ایفا می‌کند. این عقیده بوسیله داروینیستهای اجتماعی (سوسیال داروینیست‌ها – Social-Darwinists) ، طرفداران اصلاح نژادی (Racist) و طرفداران برتری نژاد (Eugenist) تأثیر می‌شود، این افراد ادعایی کنند که جدال بین نژادها اساس و پایه تکامل نوع شراست.

در مقابل گروه دیگری از نویسندهای نقطه نظری کاملاً متضاد با عقیده فوق دارند و تأثیر انتخاب طبیعی را در تکامل انسان از زمان پیدایش اولین انسانها (پیتک

آنروب و سینا آنروب) کاملاً رد میکنند. ما عقیده داریم که این نظر نیز اشتباه است. طرفداران این عقیده پدیده انتخاب طبیعی را در جریان تکامل انسان مؤثر نمی‌دانند و غالباً آنرا با مفهوم انتخاب اجتماعی (Social-Selection) که مورد توجه سویال داروینیستها است، اشتباه میکنند.

انتخاب طبیعی بشكل تدریجی و بدروجّه کم بر روی انسان اولیه و گروههای نژادی او تأثیر داشته است. شرایط مساعد و نامساعد طبیعی بر روی انسان اولیه نه تنها غیر- مستقیم و از طریق اجتماعات اولیه مؤثر افتاده‌اند، بلکه تأثیر مستقیم این شرایط نیز بخوبی محسوس است.

کار انسان که بشكل دسته‌جمعی بوسیله اجتماع صورت می‌گیرد، به تکامل انسان از همان ابتدا خصوصیاتی میدهد و آنرا به مری می‌کشاند که با مسیر تکامل حیوانات متفاوت است. معدالت زندگی و کار اجتماعی بلا فاصله ارتباط انسان را با شرایط موجود در طبیعت قطع نمی‌کند. اجتماعی که کاملاً قادر باشد بر پدیده انتخاب طبیعی غالب آید، به ناگهان

خلق نمیشود . برای درک بیشتر این مسئله باید تکامل ناچیز وابتدائی زندگی اجتماعی را در ابتدائی‌ترین مراحل تاریخ بشری ، در زمان انسانهای اولیه و حتی انسانهای تکامل یافته تزدیک به تمدن اوآخر دوره پارینه‌سنگی بررسی کنیم .

تشکیل نژادهای انسان در ابتدائی‌ترین مراحل تکامل او و در دوره زندگی ثاندرتال اگر طریق مستقیم هم نبوده ، از طریق غیرمستقیم تحت تأثیر انتخاب طبیعی قرار میگرفته است . ولی شدت این تأثیر به تدریج کم میگردیده و در مقابل نقش عوامل اجتماعی - اقتصادی افزایش میافته است .

از این نقطه نظر ، ظهور نژادهای کنونی و تکامل آنها با ایجاد نژادهای انسان در اوآخر دوره پارینه‌سنگی متفاوت است . در آخرین مراحل تکامل انسان خصوصیات زیادی بر مجموعه صفات پیچیده‌ای بناسده است که فقط قسمتی از آن نتیجه سازش با شرایط محیط است و اثرات انتخاب طبیعی د تکامل انسان حذف شده است . همزمان با این

وضع تغیرات توارثی وسیع تر و پیچیده تر گشته است. در مناطق مختلف سطح کره زمین، در میان نیمهای مختلف کرومهای انسانی، تحت تأثیر مرکب عوامل متعدد طبیعی و اجتماعی - اقتصادی، صفات جدیدی شکل میگیرند. آمیزش نژادها با یکدیگر خصوصیات ارثی خاص نژادها را درهم من آمیزد.

در مراحل انتهائی واواخر دو پارینه سنگی و اکنش‌های موجود در طبیعت اثراتی بشدت و قدرت آنجه که قبل از بروی انسان میگذاشت، نداشته است. زیرا مردم کروماینون Cro-magnon و فسیلتهای گروههای دیگر انسان کنونی، اجتماع تکامل یافته و عالی تری داشته‌اند. اثرات واکنش‌های موجود در طبیعت بروی انسان، بوسیله اثرات قوی تر شرایط اجتماعی مهار میشده است. نژادهای مختلف در حالی که تأثیر محیط راست تدریج ضعیفتر و ضعیفتر میشده است، شکل حیگر قند. ولذا خصوصیات نژادی انسان کنونی بمقدار کمتری تحت تأثیر سازش Adaptation با محیط قرار گرفته است.

۴ - ازدواج بین گروهها

یک مثال خوب برای اثر رشد اجتماعی - اقتصادی بشر بر روی نژادها، سیر ازدواج یا آمیزش بین گروهها میباشد که از مدت‌ها قبل معمول بوده است و اکنون بمیزان فوق العاده زیادی افزایش یافته است (تابلوی رنگی - III و IV).

در مورد تشکیل افراد و قبایل مخلوط (دور که) مثال‌های زیادی در آمریکا ، آفریقا ، آسیا و استرالیا وجود دارد . در حدود ۶۰ درصد از جمعیت ۳۳ میلیونی مکزیک نتیجه آمیزش اروپائیان با بومیان است . بهمن ترتیب در کولومبیا ۴۰ درصد از جمعیت ۱۱ میلیونی آنرا دور که‌ها تشکیل میدهند .

آمیزش نژادها با آسانی امکان پذیر است و موانع فیزیولوژیک و آناتومیک محدود مقابل آن تشکیل نمیدهند . فرزندان حاصل از این آمیزش نه تنها کاملاً سالم هستند ، بلکه همچنین خود قادرند فرزندان سالمی بدنیا آورند (ش ۳۵) . بخوبی میتوان پی برد که عده بسیار زیادی از مردم

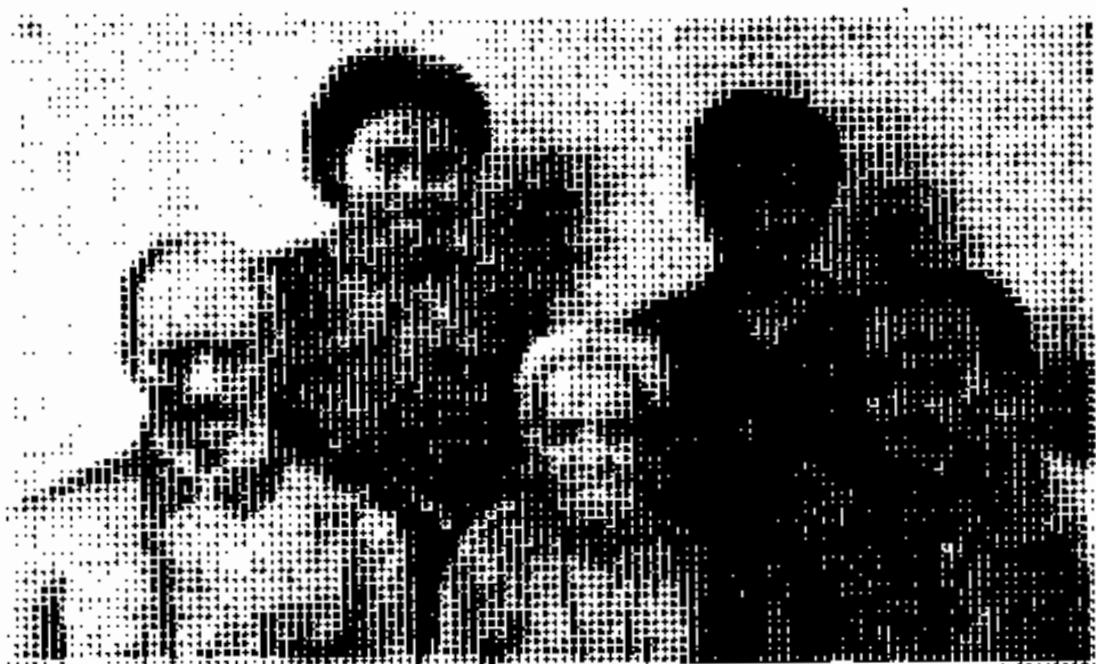
دورگو با مبدأ مختلف - اروپائی و سیاه، سیاه و چینی، اروپائی و ژاپونی، بومیان آمریکا و اروپائیان، اروپائی و استرالیائی - میباشند. در جنوب آمریکا ترکیب سه قائی و حتی ترکیب پیچیده تر نژادها شامل سیاه، اروپائی و بومی آمریکائی بررسی و مشاهده شده است.

بعضی از نژادها بعلت آمیزش با یکدیگر در یک دوره طولانی، گروههای بینایینی را بوجود آورده اند. یکی از مثالها در این مورد گروههای اورال Urals (قسمتی از مردم مانزی Manzi و کانشی Khanti) میباشد.

این گروهها نتیجه آمیزش نژاد سفید و زرد هستند.

این موضوع در مورد گروه لاب (یا مردم Saam) و مردم هاری Mari نیز صدق میکند. خلاصه نیمی از مردم امروز مردهانی هستند که بمقدار زیاد خصوصیات نژادی مخلوط دارند.

سهولت ازدواج نژادها با یکدیگر و افزایش مدام تعداد افراد حاصل از این آمیزش، گواه این است که نژادها مبدأ واحدی دارند. این حقیقت به تنها نی نشان



ش ۴۵ - خانواده‌ای نتیجه آمیزش یک قفقازی (عکس مربوط به سال ۱۹۴۹ ابتداء از چپ برآست: دختر بزرگتر، دختر کوچکتر نشته از چپ برآست؛ پسر بزرگتر، هادر (۱۱۲ ساله)، پسر کوچکتر

می‌دهد که تئوریهای نژادی که خوشایندی خونی مردم نژادهای مختلف را تکذیب می‌کنند، تا جه حد می‌اساس می‌باشند.

وقتی که نژادهای مختلف در هم می‌آمیزند، خصوصیات نژادی فرزندانشان صفات بینا بینی دارد، این مسئله آنکارا بوسیله انسان شناسان با ثبات رسیده است. با گذشت زمان

گروههای پایدار شکل می‌کیرند و بدین ترتیب گروههای
بنام گروههای ارتباطی Contact - Groups را بوجود
می‌آورند.

آمیزش بین گروهها غالباً نتیجه افزایش سریع
جمعیت یک گروه بعلت رشد اجتماعی - اقتصادی آن است.
هر گروه با کسرش جمعیت خود گروههای همسایه و
مجاور خود را دربر می‌گیرد و آنها رادر خود حل می‌کنند.
آنچه که در بالا در مورد تأثیر آمیزش نژادها ذکر
گردید نشان میدهد که یک نژاد جدید مرحله‌ای از تکامل
و تشکیل یک نوع نیست . بهمان سرعت که یک نژاد جدید
شکل می‌گیرد، شروع به آمیزش با سایر نژادها نیز می‌نماید.
با احتمال در زمان‌های بسیار دور برخی از نژادها رشد و تکامل
بیشتر و عمیق‌تری داشته‌اند . ولی حتی در آن موقع عامل
اجتماعی - اقتصادی ، اگرچه خیلی ضعیفتر از مراحل بعدی
بود ، درجه‌یان ساختمان نژادها از طریق ضعیف و کاهش
بعضی از تمایزات نژادی و تقویت دسته دیگری از تمایزات ،
مؤثر افتاد . بعلاوه درجه استقلال (عدم ارتباط) نژادها

مربوط به میزان شرکت آنها در جریان آمیزش با یکدیگر است.

سیر آمیزش بین گروهها که از اوآخر دوره پارینه سنگی شروع شده و در سالهای بعداز آن شدیدتر گردیده است، موجب شده (و هنوز هم می‌ماید) که تعداد گروههای بینا بینی دائمًا افزایش یابند و دو مرتبه تمام نژادها بطرف یک تیپ جسمانی هنفرد سیر نمایند. بنا براین ازدواج بین نژادها، وجوده تمايز نژادها را کاهش داده از بین هی برداشت.

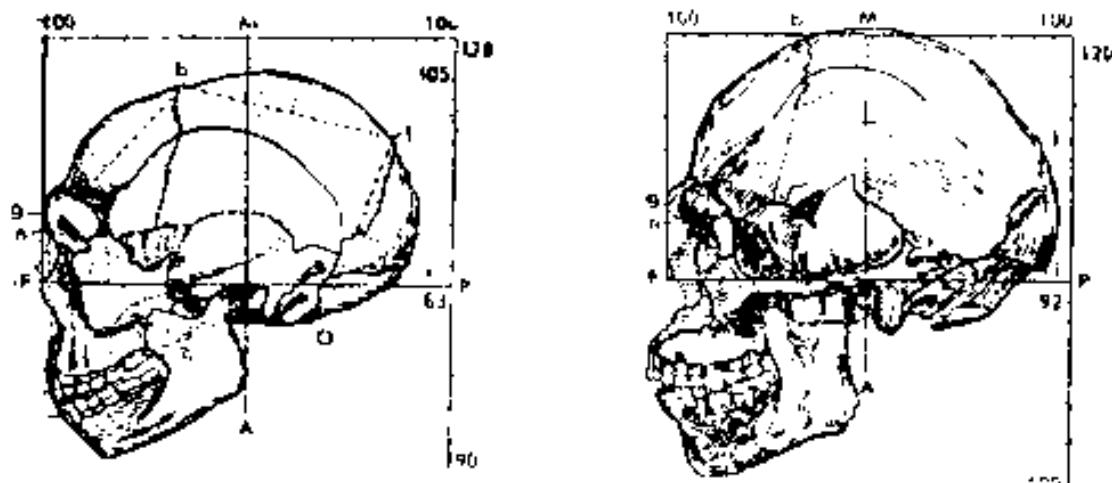
بعضی از گروههای انسانی، از قبیل آرکتیک (اسکیمو)، پیکمی Bygmy، و گروههای مختلف بومیان استرالیا، برای مدتی طولانی کاملاً جدا و بدون ارتباط با سایر گروهها بوده‌اند و همین امر سبب تثبیت خصوصیات نژادی مخصوصی در آنها شده است. معاذلک در مدت ۵۰۰ سال گذشته حتی این گروههای نسبتاً معجزا نیز «اصالت نژادی» خود را از دست داده‌اند بطوری که امروزه هیچ کجا نژاد «غالقی» واقعی وجود ندارد.

افسانه « نژاد خالص » اختراع طرفداران برتری نژاد است و با حقایق علمی مبایست دارد . بهر حال درجه دامالت ، و با عدم اصالت نژادی هرگز نقشی در رشد اجتماعی - اقتصادی و فرهنگ انسانها ندارد .

با احتمال آمیزش بین نژاد های اولیه نیز ، اگر چه بوسut امروزی نبوده ، صورت میگرفته است . درستی این مسئله با بررسی فسیل انسانهای ثاندرتالی که در حفاری غارهای اس - اشکول Es - Skhul وات - تابون Et - Tabum (ش ۶۳) مقایسه این دو فسیل نشان میدهد که بین کروههای انسانی مردم باستان از نحاظ تیپ جسمانی تفاوت جالب توجهی وجود داشته است . آمیزش انسانهای ثاندرتال با فرزندان آنها ، با کروههای از انسانهای تیپ کونی که در حال شکل گرفتن بودند ، کاملاً امکان پذیر بوده است .

حصار بین اکثر کروههای نژادی با پدیده آمیزش بین نژادها تقریباً از بین رفته است . اگر چه هنوز تعداد زیادی زا مردم یک نژاد بزرگ بعلت زندگی محدود خود

مانند چینی‌ها و بنا بر علت عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی
مانند اسکیموها و یا پیگمی‌ها Pygmy ، نسبتاً دست‌نخورده
باقی مانده‌اند.



ش-۴۶- جمجمه شاندرتال از غارهای et-Tabum و es-Skhul (سمت راست) .

- تقاطع ریشه بینی با جمجمه (Nasion) 'g' - بر جسته‌ترین نقطه پیشانی (Glabella) 'b' - تقاطع درز سهمی با درز پیشانی آهیانه‌ای یا ملاج قدامی (Bregma) ' : l - تقاطع درز سهمی با درز آهیانه‌ای پس‌سری یا ملاج خلفی 'i' - بر جسته‌ترین نقطه کناره خلفی تحتانی پس‌سر (Lambda) 'o' - نقطه روی کناره خلفی میانی سوراخ پس‌سری (Inion) 'Opisthion' اندازه‌ها بر حسب میلی‌متر .

با در نظر گرفتن آنچه گفته شد ، چنین تصور می‌شود ،

در این عصر که تحولات اجتماعی و اقتصادی در شرف وقوع است - عصری که در آن موانع نژادی در تعدادی از کشورها بر طرف شده است - پدیده آمیزش بین نژادها اثرات اجتماعی محسوسی دارد. ما از این بحث به نتیجه دیگری نیز می‌رسیم: شدت اثر هر پدیده، روی نژادها در مسیر نکامل نژادهای بشری متفاوت است.

زمانی انتخاب طبیعی و عدم ارتباط جغرافیائی بین گروهها نقش مهمی در ساختمان نژادها داشت و لی بعده آمیزش و ترکیب نژادها و تیپ‌های انسان شناسی Anthropological Types عامل نخستین گردید. حتی می‌توان گفت که آمیزش و ترکیب نژادها سبب وقفه اثر عوامل تشکیل دهنده نژادها گردیده و درجهٔ بر طرف کردن تمایزات و اختلافات نژادی عمل می‌کنده.

خلاصه کنیه: نکامل انسان و نژادها بش تحقیق تأثیر عوامل کوناکون صورت گرفته است، و دزانتها، عوامل اجتماعی - اقتصادی شروع بساط شدن بر فاکتورهای بیولوژیک نموده و حتی عمل بعضی از این فاکتورهای بیولوژیک را

متوقف کرده است.

از این مسئله تأثیر محیط طبیعی و شرایط اجتماعی در تشکیل نژادها باید مورد بررسی قرار گیرد، میان اولین انسان‌های نئاندرتال، تأثیر محیط خیلی شدیدتر بوده و خصوصیات نژادی یک پدیده سازشی Adaptive بود زیرا هنوز انتخاب طبیعی بر روی اجتماع انسانی عمل نمی‌کرد. اثر محیط، اگرچه هنوز هم محسوس است، در تشکیل و ساختمان نژادهای بزرگ کنونی کمتر گردیده است. امروزه نژادها و گروههای دست نخورده نادری وجود دارند که تحت تأثیر شرایط محیط آنهم بعیزان کم قرار نمی‌گیرند، صفات خاص آن‌ها بیشتر و بیشتر تحت تأثیر شرایط زندگی اجتماعی آنها ساخته می‌شود.

تفییرات پدیده‌های طبیعی و اجتماعی وارتباط آن‌ها با یکدیگر، هر دو اثرات مرکب در تشکیل انسان Anthropogenesis و تشکیل نژادها Ethnogenesis می‌گذارد و این اثرات هنگامیکه نژادها از بین نروندادامه خواهد بیافت.

۵- تشکیل نژادهای بزرگ

بعداً و تکامل نژادهای نوع بشر پدیدهای بی‌نهایت پیچیده‌است که ما هنوز راهی بس دور برای حل کامل این مسئله درپیش داریم . عذالث ، مشخصات این میرتکاملی بوضوح در کارهای انسان شناسان اتحاد جماهیر شوری طرح ریزی شده‌است . ما در اینجا کوشش میکنیم خلاصه‌ای از مقاهم جدید «بعداً نژادها ، محل سکونت ابتدائی آن‌ها ، خط سیر گترش آنها و خویشاوندی آن‌هارا در اختیار شما بگذاریم .

طابق نظریهٔ بیان شده، بوسیلهٔ روزنیسکی Y.Y. Roginsky دریکی از آخرین مراحل انتقال آدمنشان در تال با انسان تیپ کنونی ، در حدود صدهزار سال قبل ، در محل سکونت ابتدائی انسان کنونی - نواحی از آسیا و نواحی مجاوری از اروپا و آفریقا - احتفالاً دو گروه نژادی اصلی ظاهر گردیده‌اند: گروه جنوب غربی South-western و گروه شمال شرقی North-Easten این دو گروه بوسیلهٔ سلسله

جبال هندوکش، هیمالیا و کوههای هندوچین از هم دیگر مجزا بوده‌اند.

گروه «جنوب غربی» نژادهای بزرگ اروپائی (سفید) و سیاه را بوجود آورد. نژادهای کوچکتر ناشی از این دو نژاد بزرگ در تمام سرزمین‌ها بجز «شمال شرقی» پراکنده شدند.

گروه «شمال شرقی» نژاد بزرگ مغولی (نژاد زرد) را بوجود آورد. صفات اختصاصی این نژاد بخوبی شکل نگرفته بود. این نژاد بعداً به‌جند نژاد کوچکتر تقسیم گردید نژاد قاره‌ای *Continental* (مغولیهای شمالی ش ۳۷)، نژاد اقیانوس آرام *Pacific* (مغولیهای جنوبی) و مغولیهای آمریکائی.

نژاد مغولی آمریکائی از راه خشکی که در محل کنونی تنگه برینگ *Bering strait* بوده است به قاره جدید (آمریکا - م. م.) راه یافته است. این سه نژاد مغولی، گروههای انسان شناسی که بعداً در قاره آسیا و آمریکا ظهر پافتند، پی‌ریزی گردند.

مردم اورال Ural laponoid و گروه اروپائیان شمال شرقی امروزه ، نتیجه آمیزش نژاد بزرگ مغولی و نژاد بزرگ اروپائی هستند .



ش ۳۷ - مردی از قبیله (Tungus) (گروه سiberیه‌ای یا بایکال از نژاد مغولی شمالی)

دارد . اولین اجداد آن‌ها را میتوان مغولی‌های اولیه Proto-Mongoloid و اروپائیان اولیه -

دلایل زیادی وجود دارد که تشكیل گروه‌های اورال Ural را از آمیزش مغولها و اروپائی‌ها ، تائید می‌کند . احتمالاً بین این دو نژاد بعلت منشأ مشترک و سر - زمین مسکونی ابتدائی مشترک و ارتباط خوبی شاوندی نزدیک تر و طولانی‌تری وجود

Europoid نامیده؛ نژاد مفوئی اولیه (شمال شرقی) به احتمال در تمام جهات بجز جنوب غربی کشش یافته‌اند. این طرح تصویری است از اینجاد نژادهای اصلی، منطبق بر نظر آکثر انسان‌شناسان شوروی که در مقابل تئوری «چندمرکزی»، **Polycentric** – بیان شده بوسیله فرانس ویدنریج Franz-weidenreich قرار می‌گیرد.

دانشمند مذکور بر مبنای این تئوری اظهار میدارد که نژادهای کنونی از نژادهای محلی (منطقه‌ای) انسان‌های ثاندرتال در مکانهای دور از هم در اروپا، آفریقا، آسیا، شرقی و استرالیا بوجود آمده‌اند. بعبارت دیگر او معتقد است که نژادها در مراکز متعددی شکل گرفته‌اند.

روژنیسکی دلائل جدیدی در تأثید نظریه «بک مرکزی» **Monocentrism** ارائه داده است. او تعدادی از جمجمه‌های انسان‌کنونی و انسان‌های منقرض شده را بخصوص بکمک اسناد موجود در موزه انسان‌شناسی هسکو و آثار پربهای مربوطه مطالعه کرد و نشان داد که در جمجمه‌های انسان ثاندرتال و فسیل انسان تیپ کنونی که در بک

ناحیه محدود یافت شده‌اند، آن علاوه از نظر منفی‌گی که تئوری چند مرکزی را قابل پذیرش کند، وجود ندارد.

دلیل مهم دیگری که ارائه شده است، وجود تعداد

زیادی خصوصیات غیر سازشی Non-Adaptive در میان خصوصیات عمومی نژادهای کنونی است که در انسانهای نئاندرتال پافت نمی‌شود. صفات مذکور، اکثر چه بعضی از آنها خیلی طریق و جزئی هستند، صحت تئوری ویدنریچ Weidenreich را که میگوید تکامل نژادهای کنونی ناشی از انسانهای نئاندرتال ناجهای است، بطور وضوح غیرممکن می‌سازد. بدین ترتیب تئوری «چند مرکزی» در داشش انسان‌شناسی نکیه کاهی نمی‌باشد. بعلاوه با اضافه کرد که مطابق نظریات یه-ان شده بوسیله روژنیسکی سرزمینی که در آن تیپ کنونی انسان پا بعرضه حیات گذاشته است بسیار وسیع است و برخلاف نظریه طرفداران «مبداً واحد» Monogenesis سرزمین محدودی نبوده است. بعلاوه در این سرزمین وسیع آمیزش انواع مختلف نژادها صورت گرفته و اشکال بیناگینی نژادها نیز تشکیل کردیده‌اند.

با مطالعه آخرین اکتشافات، مسکن اولیه انسان کنونی سرزمین فوق العاده وسیعی بوده است، ولی مراکز واضح مشخص که در آن نژادهای بزرگ تشکیل شده باشند، یافت نشده است. این سرزمین فقط با کشفیات جدید فسیل های انسانی میتواند مشخص شود.

اکنون اجازه دهید تا مسئله اینجاد نژادهای بزرگ را از نقطه نظر داشش انسان شناسی اتحاد جماهیر شوروی مورد بررسی قرار دهیم.

۶- نژاد بزرگ اروپائی

برطبق یکی از مناسبترین نظریات قسمت اصلی نژاد بزرگ اروپائی، اولین مرتبه در سرزمین وسیعی شامل جنوب غربی آسیا، جنوب اروپا و شمال آمریکا زندگی حیکرده است. معمولاً نژاد اروپائی در قسمتهایی از سرزمین های تپه‌ای آسیای مرکزی و قسمتهایی از نواحی خشک مدیترانه نیز سکوت داشته است.

از این قسمتها مردم اروپائی نژاد در جهات مختلف

پراکنده شدند و بتدريج تمام اروپا و شمال آفریقا را اشغال کردند. اين مهاجرتها در اواخر دوره پارينه سنگي Palaeolithic و حتى در دورانهای بعدی اتفاق افتاده است.

به رجهت، احتمالاً، انسان تپ کنونی در مراحل آخرینمۀ اول دوره پارینه سنگی Early-palaeolithic شکل گرفته و سیر قهرائي بقایای انسانهای شاندرتال در سرزمینهای اطراف از خیلی جلوتر شروع شده است. این توضیح در حال حاضر میتواند موارد بخصوصی را توجیح کند - بقایائی از انسان تپ کنونی تقریباً در همان رسوباتیکه متعلق با او خرزند کی انسانهای شاندرتال است، یافت شده است.

صرفنظر از تئوری ذکر شده در بالا، در مورد راههای که نژاد اروپائی گسترش یافته است، تئوریهای دیگری نیز وجود دارد. بعضی از نویسندها کان براین عقیده اند که در زمانهای بسیار کهن، گروهی از اروپائیان اولیه بسرزمینهای آسیای شرقی نفوذ کرده Proto-Eupeuid

و در آنها در سواحل قاره آسیا، راپن و جزیره کوریل Kuril یک گروه از تیپهای انسان شناسی را تشکیل داده‌اند.

انسان شناسان اتحاد جماهیر شوروی بر اساس این فرضیه که گروه کوریل Kuril با استرالیتیها ارتباط قدریکتری دارند، در مقابل مسئله فوق فرامیگیرند.

مردم پولی‌نزی نیز جزو خویشاوندان نژاد اروپائی محسوب می‌شوند، ادعا می‌شود که اجداد آنها پس از یک مسافت طولانی بجنوب شرقی (از هندوستان و اندونزی بجزایر هاوائی، سوموا Samoa، تاهیتی و تواموتا Tuam ota)، تمام سرزمین پولی‌نزی را که شامل دو جزیره از نیوزلند New-Zealand است، اشغال کرده‌اند. در صورتیکه انسان شناسان اتحاد جماهیر شوروی بوضوح نشان داده‌اند که مردم پلی‌نزی مبدائی دور گه از آمیزش مغولی - استرالیائی دارند و در حال حاضر خصوصیات یک گروه آنقدر را دارا هستند (ش ۳۸-۴۰).

تمایل محسوب کردن مردم پلی‌نزی بعنوان «نژاد سفید» در بسیاری از موارد از اثرات ثوری نژاد «آریائی» است -

که ادعاهی کنده‌منهأ اروپائیان شعالی، مردم روزگاران
کهن هندوستان و ایران از یک منهأ بوده‌اند و نقش رهبری
اجتماعی را در تکامل نوع بشر بعهده داشته‌اند.

حتی گروهی از طرفداران این تئوری در جریان
جستجو و جمع‌آوری دلائل انسان‌شناسی برای تأثیر نظرشان،
توجه خود را فقط به نژاد اروپائی با پوست روشن محدود
نکرده‌اند، بلکه گروههای اروپائی تیره پوست و حتی غیر
اروپائیان هانند پولی نزبهارا نیز بعنوان نژادهای که منهأ
آریائی دارند، می‌پندارد.

برای رد نظریات گوناگونی که حاوی مهاجرت
باستانی نژاد اروپائی از جنوب شرقی به جنوب است، باید
نظری دقیق به مناطق نزدیک تریانکشیم تا بتوانیم تصوری
عوّمی از رشد و تکامل اروپائیان بدست آوریم و ارتباط و
خوبی‌شاوندی این نژاد را با سایر نژادها توضیح دهیم.

قبل از همه، پرشهای مربوط به خوبی‌شاوندی نراد-
های اروپائی وسیاه و راههایی که بوسیله آن این نژادها از
هم‌جدا و متمایز شده‌اند، مطرح می‌شود. بدون شک زمانی



ش. ۳۹ - یک جوان پولینزیائی
رئیس قبیلهٔ ماوری
از درز لاند Maori
جديد



ش. ۴۰ - دختران پولینزیائی از کرد سوموا Somoa.

در کذشته‌های دور این نژاد بزرگ که تماماً یک گروه واحد را تشکیل میدادند. هر دو عملی بعنوان نمونه اکتشاف دو اسکلت با خصوصیات نژاد سیاه، متعاق با اخر دوران پارینه سنگی (تیپ گریمالدی Grimaldi که در سال ۱۹۰۶ کشف شد) در منتون Menton در مرز ایتالیا و فرانسه میباشد. مدت‌ها بعد این گروه بدو نژاد بزرگ اروپائی و سیاه Negroid تقسیم شدند.

سپس این دو نژاد بزرگ در طی هزاران سال در سرزمینها و قاره‌های کوناکون که شرایط کاملاً متفاوتی از نظر درجه حرارت، میزان رطوبت و سایر خصوصیات طبیعی داشتند، پراکنده شدند، و بدین ترتیب خصوصیات نژادی کاملاً متفاوتی کسب کردند. هزاران سال زندگی در شرایط کاملاً متفاوت اختلافات مشابه اختلافات بین سودانی‌های تیره رنگ و سیاه و اروپائیان شمالی یا شرقی سفید پوست ایجاد کرد.

بین گروههای فوق العاده بزرگ این دو تیپ نژاد بزرگ، تیپ‌های بینا بینی متعددی نیز وجود دارند که تشخیص

آنها بعنوان سیاه یا اروپائی بختی و اشکال زیاد امکان پذیر است. امروزه تقریباً تمام مردم لواحی جنوب اروپا از تیپ‌های بینایی هستند.

در منطقه مدیترانه، شمال شرقی آفریقا و جنوب هندوستان تعداد زیادی گروههای بینایی روباتی - سیاه (یا سیاه - اروپائی) وجود دارد. این گروهها، شخص را مجبور می‌کنند که تمایزات شدید بین اروپائیان و ساهاون را فراموش کند. بلکه هنال عالی در این مورد تیپ حبس تابلو رنگی VI یا گروه آفریقای شرقی Ethiopian می‌باشد که در آن اگرچه صفات نژاد سیاه تمایل بر غلبه دارد (ش ۴۱ و ۴۲). از اینجاست که خویشاوندی باستانی دو نژاد بزرگ از شاخه گروه غربی South - Western باوضوح بیشتر آشکار می‌گردد.

ناحیه دیگری که در آن تیپ‌های انسان‌شناسی سیاه - اروپائی یافت می‌شوند، جنوب آسیا هندوستان و سیلان می‌باشد (ش ۴۳). در اینجا مابین گروه‌های اوایل Dravidians و تیپ‌های انسان‌شناسی مشابه، صفاتی می‌باشند که عبارتند



ش ۴۱ - مردی از قبیله
کالا در حبشه



ش ۴۲ - زنی از قبیله
در حبشه Amhara

از : پوست تیره و بر نگ ک قهوه‌ای متوسط ، موهای سرتا بدار و نسبتاً ظریف ، پیشانی نسبتاً پهن و شیبدار با قوس‌های ابروئی برجسته ، چشمان فرو رفته و نسبتاً کشیده قهوه‌ای رنگ ، پلاٹ فوقانی بدون چین ، بینی مستقیم یا کمی محدب با منخرین نسبتاً پهن ، لبهای نسبتاً ضخیم ، چانه متوسط : صورت نسبتاً پهن با نمو متوسط استخوانهای گونه و پرو گناهیسم Prognathism (فك فوقانی ناجیز (فک فوقانی برجستگی جزئی ایجاد کرده است) : سر باریک و بلند

(دولیکوسمال). طول بدن پیشتر از حد متوسط و سامانمان بدن هنوز معورف یا دو لیکو معورف است.

خصوصیات نژادی مذکور، این دسته از هندیان را به تیپ های سیاهان استرالیائی و حتی اولین ساکنین استرالیا تزدیگ میکند.



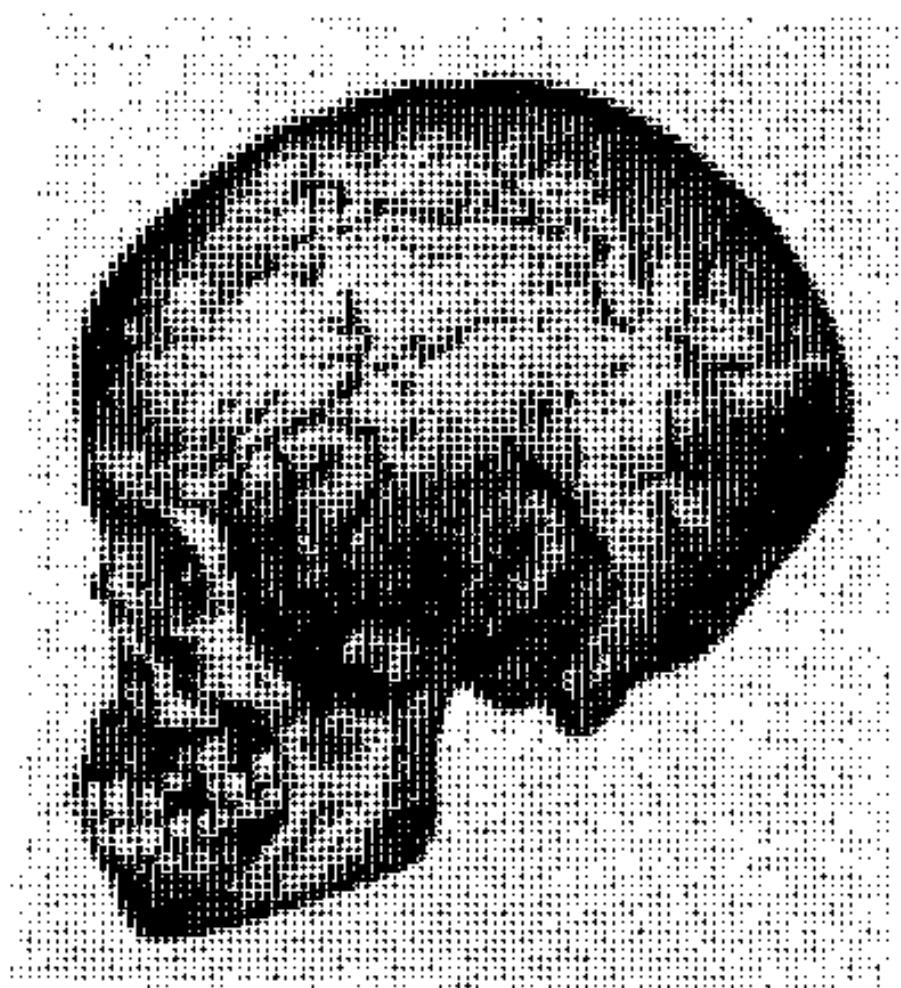
ش ۳۴- زن تاهیل [Tahyl] از سیلان
(کفر و آهیخته جقوب هند)

چنین تر کیمی از خصوصیات نژادی نتیجه ارتباط تزدیگ بعضی از گروههای نژاد بزرگ اروپائی و نژاد بزرگ آفریقائی- استرالیائی است؟ این خصوصیات بوضوح نشان میدهد که گرچه نژادهای مذکور در سیر تکامل

تاریخی حودبی شکل گرفته و مشخص شده‌اند، با وجود این در تمام نواحی کاملاً از هم مجزا نگردیده‌اند. بعادوه افزایش روز افرون جریان آمیزش نژاد‌ها این خصوصیات مختلط و هر کب را در نوع بشر افزایش میدهد.

در هسیر هزاران سال زندگی بشر، در درون نژاد اروپائی، تحت تأثیر شرایط طبیعی منطقه‌ای از قبیل آب و هوا و تحت تأثیر عوامل اجتماعی منطقه‌ای (افزایش جمعیت، مهاجرت، آمیزش قبایل با یکدیگر و غیره)، گروههای هتمایزی بوجود آمده‌اند. در این راه نژادهای کوچکتری شکل گرفته‌اند و تیپ‌های انسان‌شناسی مجزائی تشکیل گردیده‌اند. تمايز و تشکیل نژادهای کوچک با آمیزش آنها با یکدیگر توأم بود. بدین ترتیب جریان تشکیل نژادها با هستگی و تدریجی صورت میگرفت - جریانی که هرگز کاملاً و تا انتها طی نمی‌شود. آمیزش تیپ‌های انسان‌شناسی شدت اختلافات را ازین بوده، سرعت بروز اختلافات را کم کرده و بین نژادهای کوچک اروپائی و گروههای حاصل از آمیزش آنها ارتباطی نزدیک برقرار میکند.

از اولین نژادهای کوچک اروپائی میتوان مردم مدیترانه را نام برد که با انسانهای ابتدائی تیپ کنونی ارتباط نزدیک دارند. طبیعتاً در اینجا انسان پوست، چشم و موی تیره تری از انسان تیپ اروپائی جنوبی (مانند اعراب - (به تابلوی رنگی ۷ رجوع شود) دارد؛ این مردم در منطقه وسیعی از نواحی جنوبی اروپا و حتی در بعضی نواحی اروپای مرکزی، شمال



ش ۴۴ - جمجمه یک گریمالدی جوان (با صفات سیاه)

سال ۱۹۰۶

آفریقا ، آسیای غربی ، آسیای مرکزی و قسمتهای شمالی هندوستان گترده شده است .

در دوران قبل از تاریخ ، این ناحیه محل سکونت مردم اواخر دوره پارینه سنگی از تیپ کریمالدی (ش ۴۴) ، کروماینون و کومب کابل Combe-Capelle بوده است باحتمال از میان این انسانها ، انسان کروماینون بعد از انسان کریمالدی (سیاه) و کومب کابل (انسان اریگناگ Aurignac) تکامل یافته است . اسکلت‌های انسانهای تیپ اروپائی متعلق به انتهای دوره پارینه سنگی که در نقاط کوناگون شمار آفریقا یافت شده‌اند به تیپ کروماینون بیشتر تزدیکند . چنانکه قبل اشاره کردہ‌ایم ، دو اسکلت مشابه کروماینون در روسیه در Muzaik-kobegrutto کشف کرده و در دهکده کوزتیونکی Kostyonki در دهکده کوزتیونکی کشف شده است .

این مسائل فقط ایده‌ای عمومی از اجداد اروپائیان کنونی متعلق به دوره پارینه سنگی ، بخصوص اروپائیان منطقه مدیترانه به عالمیده و هنوز کشف آثاری از نژادهای

کوچک اروپائی در این بقایای بدست آمده مشکل است. متخصصین، آثار بر جستهای از نژادهای کوچک اروپائی در اسکلت‌های متعلق به دوره نو سنگی یافته‌اند و این، چند گروه از تیپ‌های انسان‌شناسی نیز تشخیص داره‌اند، زیرا جمجمه‌ها رشد قابل ملاحظه‌ای در عرض داشته و گرد بوده‌اند (براکی‌سفال).

اطلاعات انسان‌شناسی و دیرین‌شناسی نشان میدهد که نژاد اروپای شمالی بعلت دیرتر رسیدن اجدادشان به شمال اروپا - هنطقه‌ای که در دوره یخ‌بندان از پیش‌پوشیده شده بود - دیرتر شکل گرفته‌اند. قسمتهای جنوبی اروپا در آن زمان یخ‌بندان نبود بطوریکه مردم توانستند سال‌ها قبیل از اینکه بشمال اروپا روند، در آنجا زندگی کرده و تکامل یابند.

در فاصله ۱۶ تا ۱۳ هزار سالی که اروپائیان بطرف شمال روانه شدند تغییرات قابل ملاحظه‌ای در ساختمان بدنیشان ایجاد گشت. جالب توجه‌ترین این تغییرات کاهش رنگ (Pigmentation) مو و چشمان

است که امروزه از خصوصیات تیپیک مردم شمال اروپا است. علل این تغییرات کاملاً روشن نیست، ولی احتمالاً آن‌ها مجبور شده‌اند در مقابل شرایط جدید درجه حرارت و آب و هوای سرد از خود عکس العمل نشان دهند.

باید خاطر نشان نعائم که در نژاد بالتیک Aaltic خصوصیات نژادی آنطور که در نژادهای اروپائی جنوبی مستقر شده است نیست. مردم این نژاد بعنوان کروهی از تیپهای انسان‌شناسی با منشأ کوناکون محسوب می‌شوند که تحت شرایط خاص سرما و رطوبت هوا، رنگ دانه‌های بدن‌شان رو بکاهش گذاشته است (Depigmentation). در کنار نژادهای کوچک اروپای شمالی و جنوبی، تعداد کروهی انتقالی از تیپهای انسان‌شناسی وجود دارد. آنها معموله وسیعی بین‌بین مناطقی که نژادهای کوچک اروپای شمالی و جنوبی سکونت دارند، اشغال کرده‌اند.

۷- نژاد بزرگ سه

قسمت اعظم کروههای انسانهایی که در مناطق حرم‌زندگی می‌کنند متعلق به نژاد بزرگ حاره‌ای Equatorial با

آفریقائی - استرالیائی هستند. این نژادها چنانکه قبلاً نیز اشاره کردہ‌ایم بدو گروه مشخص آفریقائی یا نگروئید Negria و استرالیائی یا اقیانوسیه‌ای Oceanic تقسیم می‌گردند (ش. ۴۵).



ش - ۴۵ مردی از ملانزی -
جزیره سلیمان

با مقایسه مردم آفریقا و استرالیا، بی‌میریم که صرف نظر از خصوصیات مشابه زیادی که این دو گروه با یکدیگر دارند، در بسیاری از خصوصیات نیز با هم متفاوتند. در درجه

اول، موی بدن آفریقائیان نمو کمی دارد و حتی در بسیاری از موارد اصلاً موئی در بدن شان وجود ندارد، در صورتی که ساکنین اصلی استرالیا - مردم ملانزی و پاپوان‌ها Papuans - موی بدن فراوانی دارند. موی سر سیاهان بمراتب تا بدارتر از موی سر مردم

علانزی و پاپوان‌ها است؛ کودکان آفریقائی هنگامی که متولد می‌شوند موی سرمهاجی دارند و به تدریج که بزرگ می‌شوند مویشان فرفی‌تر می‌گردد. مردمان بالغ استرالیائی مانند کودکان استرالیائی دارای موی مؤاج هستند.

پیشانی سیاهان آفریقائی بعلت رشد و نمو قطعه پیشانی قائم (راست) است، در صورتی که پیشانی مردم اندونزی شبی کم و پیشانی ساکنین استرالیا شب قابل ملاحظه‌ای دارد. قوس‌های ابروئی مردم استرالیا کاملاً برجسته و قوس‌های ابروئی سیاهان آفریقائی نیم برجسته است. سیاهان آفریقائی معمولاً بینی بهن دارند، در صورتی که بینی سیاهان استرالیائی مستقیم یا معدب است (بعضی از مردم ملانزی بینی مقعر دارند).

بدین ترتیب اختلاف بین سیاهان آفریقائی و استرالیائی اساساً مربوط بهمو، قوس ابرو و شکل بینی است. در مقایسه با صفات مشترک وسیع بین دو گروه فوق این اختلافات زیاد مهم نیست. سیر تکاملی این دو گروه بعلت شرایط طبیعی کاملاً متفاوت و فاصله بسیار دوری که از هم داشته‌اند،

طبعاً نسبت بهم متفاوت بوده است.

با احتمال قوی، بنظر میرسد که در شروع مرحله آخر چارینه سنگی، گروه ابتدائی گه تیپ‌های استرالیائی - آفریقائی از آن منشأ گرفته‌اند، در بعضی از نواحی جنوب آسیا، در هند و چین، هندوستان و حتی سرزمینهای غربی زندگی می‌کرده و بعداً مردم این گروه بدو شاخه شرقی و غربی تقسیم گردیده‌اند و ارتباط بین این دو شاخه قطع شده است.

اگرما وجود یک چنین نژاد استوائی اولیه را در زمانی خبلی دور - ۵۰۰۰۰ سال قبل یا بیشتر - به بذریم، تصور گسترش گروه‌های هتمایز نژادی آسان می‌شود. این نژاد ابتدا بدو گروه تقسیم گردیده - گروه جنوب شرقی یا آقیانوسیه و گروه غربی - مردم گروه اخیر با یک مهاجرت طولانی، حدتها بعد به جنوب غربی - آفریقا - رسیده‌اند.

این مهاجرت با تغییراتی در خصوصیات تیپیک نژادی آنها همراه بود: در سیاهان آفریقائی موهای موچ به موهای فرفری تبدیل گردید، موهای بدن بتدريج از بین رفت، استخوان پیشانی مستقیم (فائم) شد، بر جستگی قوش‌های

ابروئی کاہش یافت و در بعضی افراد بینی شکل مستقیم بیدا کرد. واضح است که این جریانی فوق العاده پیچیده است که ما هنوز قادر به مشخص کردن جزئیات آن نیستیم زیرا اشارهات انسان‌شناسی و دیرین‌شناسی ضروری و کافی در اختیار نداریم.

باز تکرار می‌کنیم که شباهت خصوصیات نژادی گروه‌های غربی (آفریقائی) و شرقی (استرالیائی) نژاد آفریقائی- استرالیائی مبدأ مشترک و خویشاوندی آنها را واضح مینماید. در تأیید تکامل مستقل وجود جدای مردم سیاه آفریقی از سیاهان استرالیا، دو استدلال وجود دارد. اولین استدلال مبنی بر فاصله زیاد بین سرزمینهای مسکونی سیاهان آفریقائی و استرالیائی است. با بخاراطر آوردن این مسئله که نژاد حبشی *Ethiopian* ساکن مشرق آفریقا و نژاد در اوییدی *Dravidians* و وداهه *Veddahs* ساکنین هندوستان (ش ۴۶ و تابلوی رنگی ۴) کروهایانی هستند که از نظر انسان‌شناسی فوق العاده بهبودیگر نزدیکند، از ارزش استدلال فوق کاستمیشود.



ش ۴۶ - مرد (بالا) و زن (پائین) از قبیله وداه
گروه سیلانی - سوندا از نژاد استرالیائی (Veddah)
فاصله زیاد بین نژادهای آفریقائی و استرالیائی نمی‌تواند
دلیل بر اختلاف منشأ پیدایش Genetic باشد. این دو گروه
تیرمنگ تزدیک و مرتبط باشد.

استدلال دوم درمورد ظهور مستقل سیاهان آفریقا
مبتنی بر اسناد و منابع انسان‌شناسی - دیرین شناسی است :

این استدلال به آثار باستانی متعدد بقاوی‌ای فسیل‌های انسان ابتدائی در قاره آفریقا استناد می‌کند و در این فسیل‌ها خصوصیاتی از نژاد سیاه تشخیص می‌دهد.

قطعاتی از فسیل‌های انسان سیاه باستانی در همین اوآخر کشف شده است. در منطقه نظامی Asselar در صحرای آفریقا، در رسوبات پلیستوسن Pleistocene در یک حفاری عمیق، اسکلت کاملاً سنگی شده یک انسان از تیپ سیاه آفریقائی کشف گردید (ش ۴۷). این اسکلت متعلق به اوآخر مرحله دوم دوره پارینه‌سنگی بود. با مطالعه اسکلت مذکور معالم گردید که انسان Asselar قامتی با طول بیش از ۱۷۰ سانتی‌متر داشته است. حجم جمجمه‌اش در حدود ۱۵۰۰ سانتی‌متر داشته است. حجم جمجمه‌اش برابر $70/9$ بوده است (دولیکو سفال).

کشف جالب توجه دیگری از جمجمه یک سیاه آفریقائی (نگروئید) نیز در سال ۱۹۳۹ در نزدیکی نائی واشا Naiwa در آفریقای شرقی صورت گرفت. این اسکلت هنوز آنقدر قدیمی نیست تا بتوان آنرا بعنوان مرحله خاصی از تکامل

نژاد سیاه آفریقائی محظوظ کرد. با وجود این در آن، خصوصیاتی از سیاهان آفریقائی کنونی مشاهده میگردد.

Polycentrism مدافعین نظریه «چند مرکزی» به دو اسکلت ابتدائی تروقدیمی تری که در تپه بروکن در روستای نیارازا Niaraza در آفریقای شرقی کشف شده‌اند، توجه زیادی مبذول میدارند. اولین اسکلت در سال ۱۹۲۱ کشف شده است که هیچ شباهتی به اسکلت سیاهان ندارد و باید از جرگه خارج شود. بعلاوه از نظر زمین‌شناسی تاریخ مطمئنی ندارد. این اسکلت مشابه اسکلت انسانهای نئاندرتال است؛ دارای فومنهای ابروئی برجسته و قوی، پیشانی باشیب تند و برجستگی‌های قوی در سطح خارجی جمجمه میباشد. جمجمه ظرفیتی در حدود ۱۲۰۰ سانتی‌متر مکعب دارد.

طول قاهت انسان بروکن‌هیل (تپه بروکن) از روی اندازه طول استخوان درشت نیاش در حدود ۱۸۰ سانتی‌متر بوده است. کشف انسان بروکن‌هیل نشان میدهد که احتمالاً کروهی از انسانهای بسیار قدیمی که از آسیا بطرف آفریقا طی طریق میگردیدند، نتوانسته‌اند به تکامل خود ادامه

دهند و بدون بجا گذاشتن بازماندگانی از خود از بین رفته‌اند،

همچنین قطعات اسکلت کشف شده در سال ۱۹۳۵ در ساحل دریاچه نیارازا در آفریقای شرقی نیز فاقد خصوصیات نژاد سیاه است.

بدین ترتیب تا کنون جمجمه انسان ثاندرتالی با خصوصیات نژاد سیاه در قاره آفریقا کشف نشده است.

کشف جمجمه هائی از سیاهان متعلق به دوره دوم پارینه سنگی Uper-Paleolithic در شرق آسیا (در Olduvai) همچون مدر کی میتواند مؤید رخدنه سیاهان اولیه Proto-Negroid از آسیا با آفریقا باشد. این سیاهان باستانی با صورت نسبتاً درازی مشخص می‌شوند و بگروه جشی Ethiopian بیشتر از گروههای دیگر ترددیکنند. موقعیت جغرافیائی این کشفیات نشان میدهد که مهاجرت سیاهان باستانی جنوب آسیا، آنها را از راه عربستان به سرزمین سومالی در آفریقا کشانیده است. دیگر از آثار احتمالی مهاجرت سیاهان آسیای جنوبی بطرف غرب، کشف چندین اسکلت

در غارهای شوکباه Sbukbah در کوه کرمل (در فلسطین) است. این اسکلت‌ها متعلق به مردمی است که در دوره مزوپولیتک (از هراحل پارینه سنگی) هیز استهاند.

اسکلت‌انسان Asselar با درنظر گرفتن خصوصیات

ساختمانیش گواه خوشاوندی نژاد سیاه شرقی و غربی است - اجتماعی که با خصوصیات مشترک سیاه آسیائی و آفریقائی در منطقه‌ای وسیع شامل شمال شرقی آفریقا، آسیای غربی، هندوستان و آندوفرزی تا استرالیا پراکنده‌اند. بهر حال اینها آثار شخصی هستند که قبول خوشاوندی نژادهای آفریقائی و استرالیائی یا بعبارت دیگر خوشاوندی نژاد آفریقائی - استرالیائی را استحکام می‌بخشند.

یکی از خصوصیات منحصر بفرد نژاد استوائی وجود کروهای پیکمی در آن است. این تیپ‌های انسان شناسی کوتاه قد در نژادهای اروپائی و یا مغولی وجود ندارند. پیکمی‌های آفریقائی به نگریلو Negrillos و پیکمی‌های استرالیائی به نگریتو Negritos موسومند (هر دو لفظ مشتق‌اند از کلمه نگر و به معنی سیاه).

مطالعه منشأ

پیگمی‌ها هم از نظر
تفہیم منشأ نژادها و
هم از نظر مطالعه
پیدايش انسان‌اهمیت
بسزائی دارد.



ش ۴۷ جمجمه یك سیاه در صحرای
آفریقا (۱۹۲۷)



ش ۴۸ جمجمه یك مرد بروکن‌هیل
از شمال روڈزیا

در این مورد
بر سر مسئله منشأ
پیگمی‌ها جدال دامنه
داری بین دانشمندان
انسان‌شناس پیشرو و
انسان‌شناسان مرتبع
وجود دارد. انسان
شناسان مرتبع پیگمیها
را در زمرة قدیمی ترین
نژادها « پست ترین
نژاد‌های پست » و

نفریباً از نژادی مبسوط که محکوم به فنا است، بحساب می‌آورند.

این نقطه نظر مورد بررسی و تحلیل انسان شناسان شوروی قرار گرفته است، و محتوی غیر علمی و ماهیت ارجاعی آن عیان گردیده است. گروههای پیکمی Pygmy شرقی و غربی، هردو دارای تحرک حیاتی زیاد میباشند، هیچگونه علائمی از پستی نژادی در آنها نیست، و از نقطه نظر بیولوژیک مشابه تمام گروههای دیگر از تیپ‌های انسان‌شناسی هستند، آنها ظرفیت رشد فرنگی سریع و عمیقی را دارا می‌باشند. انسان شناسان شوروی همچنین تئوری مکاتبی را که پیکمی‌ها را از اجداد اصلی انواع انسانی می‌پنداشند، رد می‌کنند. انسانهای اولیه بلند قدتر از پیکمی‌ها بوده‌اند (سیناترود قامتی بطول ۱۵۲ تا ۱۶۳ سانتی متر داشت و پیتک آنترود قدمی قدی بارتفاع ۱۷۰ سانتی متر بود). انسانهای نئاندرتال نیز بلند قدتر از پیکمی‌ها بوده‌اند. آنها قامتی بطول ۱۶۰ سانتی متر داشته‌اند. بدین ترتیب پیکمیها از بقایای مراحل اول یا دوم تکامل بشری نیستند. از این

مسئله نتیجه می‌گیریم که کوتاهی و کوچکی اندام این مردم بلکن صفت ثانوی محدود و محلی است زیرا فقط در بسیار از نژادهای بزرگ انسانی یافت شده است. بعبارت دیگر بیشتر ممکن است همانند مردمان بلند قد از اختلاف تیپ‌های انسان‌شناسی هستند که قامتی با طول متوسط داشته‌اند.

اکنون به بحث در باره خصوصیات نژاد نگریلو * یا مردم آفریقای مرکزی یا پیکمی‌ها خواهیم پرداخت. ارتفاع متوسط قامت یک نگریلو از ۱۵۰ سانتی‌متر تجاوز نمی‌کند. در بعضی قبایل طول قامت

* نگریلو ها در منطقه مرکزی ناحیه استوائی آفریقا در جنگل‌های متراتکم استوائی زندگی می‌کنند. نگریلو های شرقی (بامبوتو Bambuti) ناحیه Ituri را اشغال کرده‌اند، گروه مرکزی (باتوا Batwa) در کنگو زندگی می‌کنند و گروه غربی (بایینگا Babinga) در کامرون و در مناطق‌ای که قبل از قسمتی از آفریقای استوایی فرانسه French Equatorial Africa بوده، سکنی دارند.

یک مرد ۱۴۰ سانتی متر و بلندی یک زن ۱۳۰ و حتی ۱۲۵ سانتی متر است. هیچ‌کدام از مرد‌ها ریش ندارند. در بعضی از قبایل موهای جنسی بدن نمود کم و در بعضی دیگر نمود بیشتری دارد. سر نسبتاً بزرگ است، صورت کوتاه و گرد و گودی چشم عمیق می‌باشد. چشمانی قهوه‌ای و لب‌های باضخامت متوسط دارند، بینی آنها پهن و پل بینی کوتاه یا متوسط است طول تنه با عقایسه با پاها بلند است، استخوان‌های دست ظریف‌اند خود تشابه نزدیکی دارند از نوک پوست آنها معمولاً تیره است، موهای فرفری، بینی پهن و پیشانی محدب دارند.

اکنون اجازه دهید به صفات خاص مردم نگریتو که در گینه جدید و جزائر دیگر این نواحی زندگی می‌کنند، نظری بیافکنیم.

یکدسته از مردم نگریتوی گینه جدید شباهت زیادی به مردم ملاتزی (از جمله مردم شوکالدونیا New Caledonia) دارند. طول فام آنها ۱۵۰-۱۵۲ سانتی متر است. گروه دیگری از مردم نگریتو به پاپوان‌ها Papuans شبیه‌اند

ولی بینی پهن تری دارند؛ و بعلاوه مزو سفال هستند، در صورتی که پاپوانها دلیکو سفال میباشند. این نگری توها قدی کوتاهتر، بکوتاهی ۱۴۴ سانتی متر، دارند و ممکن است آنها را یک نوع محلی از کروه پاپوان هادانست.

کروههای دیگری از تیپ‌های انسان شناسی نژاد استرالیائی نیز وجود دارند که خصوصیات مشابهی با نگری توها دارند از جمله کروهی از ساکنین لوزون Luson فیلیپین (Acta, Andaman Islanders) و کروهی از ساکنین پنین سولا Peninsula را میتوان نام برد. کروهی از مکاتب، تمام نگری توها در یکدسته از تیپ‌های انسان شناسی فرار میدهد. عدا ذلك این کروههارا بعلت دارا بودن منشاً مختلف و محل مسکونی دور و جدا از یکدیگر، سختی میتوان جزو یک کروه محسوب کرد.

این مثله که کروه Semoas در هندوچین با قامتی بطول متوسط ۱۴۵ سانتی متر، خصوصیات نژادی فوق العاده نزدیکی به کروه وداه Veddah دارند، مورد تأیید است. مردم Veddah بینی پهن، بوست قهوه‌ای

تیره، یا زرد قهوه‌ای و موهای بلند مواجب دارند. این عقده که نگرینوهای گینه جدید از تکامل مردم ملانزی ناشی گردیده‌اند، بخوبی باثبات رسیده است. بالاخره حقیقت نشان می‌دهد که پیغمبرهای تاپریوی گینه جدید جزیره زندگی می‌کنند و طول متوسط قدشان ۱۶۰ سانتی‌متر است، ارتباط نزدیک دارند. انتقال از یک گروه به گروه دیگر جالب توجه است. بنظر میرسد که سایر قبایل قد کوتاه‌فیز از اخلاف قبایل همسایه هستند و با حاصل جهش-(Muta) (tion) بقایای گروههای هستند که در زمانهای ابتدائی از هندوچین یا چین از طریق جزائر مجاور-Aarchipelago به طرف جنوب شرقی مهاجرت کرده و بتدربیج در سرراه خود متوقف شده و سکونت اختیار کرده‌اند، و بوسیله کوه‌ها و جنگل‌ها از هم مجزا شده‌اند.

محل سکونت نگریتوونگریلو در حدود ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ کیلومتر از یکدیگر فاصله دارد. اگر ما این تئوری را که معتقد است نگریلوها و نگریتوها از یک نژاد کوتاه قدم‌اکن قسمت

میانی جنوب آسیا هنگام کرفته‌اند بپذیریم چگونه میتوانیم انتشار آنها را در بیک چین سرزمین، سیعی توپ‌جوده‌یم؟ چگونه پیکمی‌های اولیه Proto-p. توانسته‌اند بجنوب شرقی و جنوب غربی مهاجرت نمایند؟ با درنظر گرفتن این حقیقت که تا کنون هیچ اثری از فسیل‌های مردم کوتاه‌قد در جنوب آسیا کشف نشده است، یک چنین تصوری غیر واقعی است.

در آفریقا بوشمن‌ها Bushmen با قامت کوتاه‌خود

به پیکمی‌ها شباهتی نزدیک دارند؛ (ش ۴۹) آنها مردم جنوب آفریقا یا تیپ بوشمن را می‌سازند. فقط چند هزار نفر از این خوار کوتاه‌قد (بطول متوسط ۱۵۲-۱۵۵ سانتی‌متر) که تقریباً منقرض شده است، در دورترین نقاط جلگه‌های خشک کالا هاری Kalahari و غرب آن دریاچه Numib بین رودخانه اورانژ Orange و Kunene باقی مانده‌اند.

مردم بوشمن صرفاً نظر از قامت کوتاه‌شان خصوصیات مشابه دیگری با پیکمی‌ها دارند. این خصوصیات عبارتند از: باهای نسبتاً کوچک (در مقایسه با تنه)، سر نسبتاً بزرگ، صورت بهن و خبلی کوتاه، پیشانی صاف و کوتاه،

رشد کم قوس‌های ابروئی، برجستگی استخوانهای گونه،
بینی با پل کوتاه و پردهای پهن و رشد ناچیز چانه.

صفات خاص دیگر بوشمن‌ها عبارتست از: پوست
عتماً یل بهزاد (در زنها روشن تراز مرد) و پوست صورت
چین خودده. موهای سرمشکی است و فرفی تراز موی سر
سیاهان آفریقائی میباشد.

در صورت و بدن تقریباً موجود ندارد؛ چشمها قهوه‌ای رنگ



ش ۴۹ - پسر و مردی از قبیله بوشمن
(گروه آفریقای شمالی از نژاد سیاه)

هستند و چین‌های پلک فوقانی و تحتانی هردو بخوبی نمو کرده‌اند
ولی ابی کانتوس *Epicanthus* عمولاً وجود ندارد. لبها

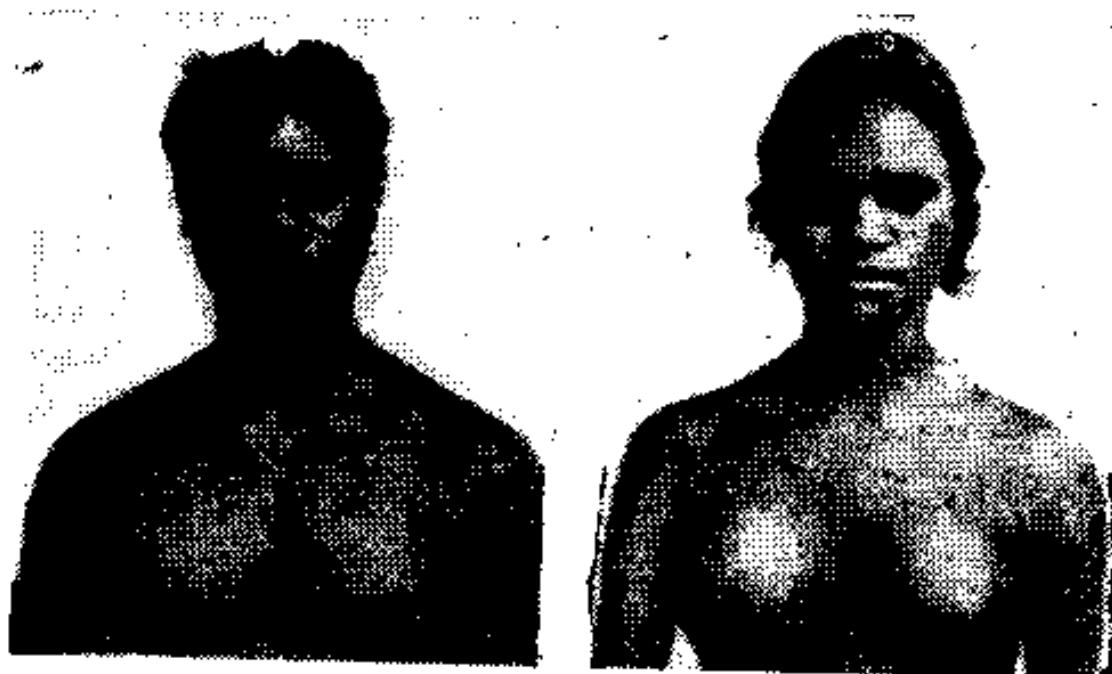
ضخیم‌اند و لب فوقانی برجسته است، لوبولهای کوش به پوسته سرچسبیده‌اند و آزاد نیستند.

کر چه بوشمن‌ها خویشاوندی نزدیک با مفویها ندارند، ولی رنگ پوست و چین‌های پلک و صورت نسبتاً پهنشان شبه مفویها است. چین پلکهای یک بوشمن از لحاظ ساختمانی با چین پلک یک مفوی فرق دارد. این شباهت کاملاً ظاهری است و بدون شک مربوط به شرایط یکسان محیط زندگی آنهاست.

قسمت اعظم خصوصیات نژادی بوشمن‌ها آنها را به مردم سودان (سیاهان نمونه آفریقا) مربوط می‌کند؛ بوشمن‌ها پوستی روشن‌تر و قدی کوتاه‌تر از سودانی‌های دارند ذخیره نسج چربی در ناحیه سرین (کفل) بوشمن‌ها هستند و دنی کند زیرا این خصوصیت در بعضی از تیپ‌های انسان شناسی نژاد سیاه از جمله در میان قبایل سومالی Somali peninsula نیز یافت می‌شود. استانوبی‌زی Hottentots در قبایل هوتنتو و Steatopygi گان

بوشمن‌ها بمعیزان زیادی رشد یافته است.

اطلاعات دیرین شناسی - انسان‌شناسی نیز خویشاوندی بین بوشمن‌ها و نژاد‌های افریقائی - استرالیائی را تأیید می‌کند. جمجمه‌ای که در غار فلات Cape Flats (نژادیک) کردید، جمجمه‌ای است - دلیکوسفال (دراز) با یک پیشانی شبی دارد و قوهای ابروئی بر حسته و سینی بهن که طول قامت



ش ۵۰ پسر و دختر استرالیائی از Queen Sland
(گروه استرالیائی از نژاد استرالیائی)

صاحب آن در حدود ۱۶۸ سانتی‌متر تخمین زده شده است.

بنابراین نسب مردم بوشمن بدون شک تیپی از نژاد سیاه آفریقائی است. بوشمن‌ها ممکن است تا حدودی در ارتباط با سایر کروها باشند، ولی این تنها دلیل محکمی است که نشان می‌دهد ارتباط فیلورئیک کروها (شجره انسان) همیشه با تظاهرات و صفات خارجی خالص نشان داده نمی‌شود.

باید بخطاطر سپرد که از میان تیپهای کوناکون انسان شناسی که نژاد استرالیائی را می‌سازند، مردم استرالیا مشخص‌ترین آنها هستند. ساکنین اصلی استرالیا در زمانی بسیار طولانی تحت شرایط خاص جغرافیائی، بدون ارتباط با سایر نقاط در یک قاره کوچک، دور از سر زمینهای اصلی آسیا بتکامل خود ادامه داده‌اند. خصوصیات نژادی ساکنین اصلی استرالیا بطور کلی نشان میدهد که آنها با سیاهان آفریقا خوبشاوندی تزدیک دارند، اگرچه موهای مواج، صورت بزرگ، رشد زیاد موهای بدن و بعضی از خصوصیات دیگران این فکر را بوجود می‌آورد که ممکن است خوبشاوندی دور با تیپهای اروپائی داشته باشند، ولی

مبدء نژادها
صحیح نراست بپذیرید که این خصوصیات بالا واسطه و بدون خوبی شاوندی تزدیک با اروپائیان رشد نموده‌اند . در این مورد نمودی بدن گروه آینو Kuril islander Ainu را میتوان مثل زد .

ساکنین استرالیا با سایر گروه‌های نژاد استرالیا در ارتباط میباشند (ش. ۵۰) آنها با بعضی از مردم ملانزی از جمله **نئو-کالدونیائی‌ها New-Caledoniens** که رشد موهای بدن‌شان زیاد است و موهای سرشان تا حدودی موافج میباشد، از همه بیشتر شباهت دارند (رجوع شود به تابلوی رنگی III) عدمی از گروه‌های منسوب به ساکنین استرالیا ممکن است ساکنین شمال غربی باشند . در سرزمینهای دوره‌اند هندوستان و سیلان مردم **Veddahs** و دراویدین‌ها **Dravidians** که از نظر تیهای انسان‌شناسی شبیه به استرالیائی‌ها هستند همسکن دارند ، این نکته جالب توجه است که در اوایلین‌ها صفات مشترک زیادی با گروه‌های نژاد اروپائی دارند . بنابراین نه تنها بین نژاد اروپائی و سیاهان افریقائی بلکه بین اروپائیان و نژاد استرالیائی حلقة

خویشاوندی بسیار قدیمی وجود دارد.

احتمالاً کروهای نزدیک به تپ و داه، در سیلان در جنوب شرقی آسیا، در اواخر دوران پنجه بندان شکل گرفته‌اند. این نظر با کشف بقایای استخوانی در هندوچن و اندونزی، بشدت تأیید می‌گردد.

در سال

۱۹۳۶ در شمال

هندوچین

جمجمه‌ای

متعلق بر سوابات

مزولیتیک

Mesolithie

ش ۵۱ - جمجمه‌ای از Talga

در استرالیا (۱۹۲۴)

بدست آمد.

همچنین در شمال

لائوس جمجمه‌یک زن همراه با یک اسکلت متعلق به ۵۰۰۰ سال پیش کشف گردید. این جمجمه‌تر کیپ عجیبی است از خصوصیات هرسه نژاد بزرگ، ولی خصوصیات نژاد

استرالیائی و مغولیهای شمالی در آن برجسته‌تر است.

گروشہ حبوب شرقی قاره آسیا مناسب ترین مسکن برای گرووهای هردو نژاد استرالیائی و مغولی بوده است. با احتمال قوی اجداد استرالیائی‌ها در مرحله دوم باریانه‌سنگی از هندوچین از راه جزائی Ceran و Woluea و کینه



ش ۵۳ - دوزن تاسما نی

(گروه ملائزیائی از نژاد استرالیائی)

جدید به شهر پنین سولا Peninsula در استرالیارسیده‌اولد و یا ممکن است از هسپر جنوبی تری از جاوه، سلیز Celebes و نیمور Timor به سواحل جنوب غربی این

فارمه رسیده باشند.

هنجهت کله آنها مناطق حاصلخیز شرق استرالیا بفومنی
می کردند، باحتمال با مردم تاسمانی Tasmanian
برخوردند. تاسمانیائی ها جلوتر با استرالیا آمده بودند و عدهای
از آنها قبلاً با عبور از تنگه Bass به تاسمانی رسیده
بودند.

این نظر با کشف چند فسیل باشدت بیشتری تأیید
می کردد کشف جمجمدای از یک جوان ۱۴ تا ۱۶ ساله از
تالگای Talgai (ش ۵۱) و جمجمه یک مرد بالغ در
کوهونا Kohuna از این نمونه است. این جمجمه ها
از نظر زمین شناسی متعلق با اخر دوران یخ بندان میباشند
آنها نه تنها از نظر شکل بلکه همچنین از نظر ظرفیت
(بطور متوسط ۱۳۰۰ سانتی متر مکعب) شبیه جمجمه
استرالیائی ها هستند.

جمجمه کاملتری از یک انسان بالغ در Keilor
کشف شد. از نظر زمین شناسی این جمجمه نیز متعلق
بدوران یخ بندان و همزمان با آخرين یخ بندان است.

شکل و ظرفیت زیاد این جمجمه (۱۵۰۰ سانتی متر مکعب) با دو اسکلت قبلی تفاوت زیادی دارد، این جمجمه شباهت زیادتری به جمجمه های واجاک Wadjak که در سال ۱۸۹۰ توسط دانشمند هلندی دوبوا Eugene Dubois (که بعداً پیٹک آتروپ را کشف کرد) کشف شد دارد و جمجمه مذکور حجمی بظرفیت ۱۶۵۰ سانتی متر مکعب داشتند.

جمجمه واجاک Wadjak متعلق با جداد مردم تاسمانی میباشد و این تئوری را که نژاد استرالیائی (اقیانوسیه‌ای) در زمانهای خیلی دور به استرالیا آمده‌اند، بوضوح ثابت میکند (موضوع مذکور همچنین با این حقیقت که استرالیائی‌ها به کناره‌های جنوب شرقی این قاره خیلی زودتر از سایر سواحل رسیده‌اند، توام است).

گروه تاسمانی از گروه استرالیائی کم اهمیت تر نیست. متأسفانه امروزه حتی یک تاسمانیائی زنده باقی نمانده است.

هنگام کشف سرزهین تاسمانی، این گروه جمعیتی برابر ۱۵ هزار نفر داشت (ش: ۵۲). آخرین افراد تاسمانی بوسیله انگلیسی‌ها به جزیره فلیندر Flinders منتقل شدند و در

همانجا نیز از بین رفته؛ آخرین نفر آنها در سال ۱۸۷۶ میلادی کشته شدند. امروزه معلوم گردیده است که کشته دیگری از مردم تاسمانی به جزیره دیگری رسیده‌اند و آخرین نفر آنها کمی



ش ۵۳ - حاصل از دو اجیک مرد اروپائی با یک زن از تاسمانی

در تاریخ ۱۸۹۳، از بین رفته است. تعداد زیادی از مردمان تاسمانی نیز به استرالیا منتقل گردیدند و در آنجا با ساکنین

اصلی استرالیا و اروپائیان مقیم استرالیا در آمیختند (ش ۳۵) امروزه ، تیپ انسان شناسی تاسمانی ، از روی شرح حالها ، عکسها و مجسمه‌ها ، جمجمه و سایر آثار دیگر شناخته می‌شود موهی سرفرازی ، صورت خیلی کوتاه و چشمها فرو رفته بوده است . قطعه عرضی چشمها زیاد نبوده و چین بین بینی و لب فوقانی بعلت سطح زیاد و پر جستگی پوست لب فوقانی کاملاً محسوس بوده است . این صفات از خصوصیات مردم تاسمانی است . با وجود اینکه سقف جمجمه آن‌ها زیاد نرتفع نیست ، ولی تقریبت آن بطور متوسط ۱۴۰۰ سانتی‌متر مکعب است . صفات نکر شده در بالا کافیست تا بدهانشان دهد مردم تاسمانی با ساکنین استرالیا تفاوت زیادی دارند .

مردم تاسمانی زمانی بسیار دور ، خیلی زودتر از استرالیائیها در طول سواحل شرقی که زمینهای حاصلخیزی دارد ، با استرالیا قدم گذاشتند و عاقبت با عبور از تنگه به تاسمانی Tasmania رسیدند و برای هزاران سال جدا از سایر گروهها زندگی کردند . در حالی که آن دسته که در سرزمین اصلی باقی ماندند کم و بیش با استرالیائیها

در آمیختند. بهرجهت مردم تاسمانی از قدیمی‌ترین ساکنین اقیانوسیه میباشند.

عده‌ای عقیده دارند که مردم تیپ Ainu یا کوریل Kuril نیز به نژاد استرالیائی تعلق دارند (به تابلوی رنگی VII رجوع شود). مردم این گروه کوچک که با جمعیت چندهزار نفری خوداکنون در زاپون زندگی میکنند موجب بروز گفتگوهای زیادی بین متخصصین شده‌اند. عده‌ای از انسان شناسان برای خصوصیات نژاد مغولی موجود در مردم Ainu از قبیل پوست زرد روشن، وجود ای - کاتوس در اکثر آنها، صورت بستاً پهن و برجسته Canine، و نمو ناچیز حفره‌های کانین Mesocnathous اهمیت زیادی قائل هستند.

دیگران بر روی شباهت این گروه با ساکنین اصلی استرالیا - نوزیاد هوی سرواندامها، پیشانی شبدار، بینی پهن و لبان گلفت - پافشاری میکنند.

بهر حال، با درنظر گرفتن تمام اظهار نظرها، مسلم شده است که گروه Ainu به نژاد اروپائی تعلق ندارد.

کرچه کروهی مایلند خصوصیات نژاد اروپائی را حتی در مردم پلی‌تیوی و سایر کروهها ، بدون در دست داشتن دلائل کافی، نشان دهند . انسان شناسان شوروی با درنظر گرفتن خصوصیات کونا کون بدنی کروه Ainu و بررسی زبان و فرهنگ و محل قبلی سکوت و مهاجرت آنها به جنوب ، این کروه را زهنشاً نژاد استرالیائی میدانند که در تیجه آمیزش با مغولیهای جنوب شرقی و جنوب آسیا صفات جدیدی کسب کرده‌اند .

هـ- نژاد بزرگ مغولی

بطوریکه قبله اشاره شد ، مسكن اصلی نژاد مغولی نیمه شرقی آسیا بوده است . این منطقه از مناطق دیگر جدا نبود : مغولیها با سایر نژادها : یعنی اروپائیان و سیاهان از طریق گذرگاه کوهها ، در معابر و صحاری در ارتباط بودند . اگرچه این ارتباط پیشان وسیع عملی نمی‌شد . این موضوع هم در مردم مغولیهای صادق بود که در مرکز آسیا بودند و همین مورد آنها که در قسمت جنوبی میزستند .

با انتکاء به این مسئله میتوان گفت مغولیها تدریجاً از جنوب و جنوب شرقی آسیا بمناطق شمال شرقی نفوذ کردند. این نظریه با مشاهده تشابهات بسیار فردیک بین مغولیها و استرالیائی‌ها با اروپائیان تائید می‌گردد. بدین ترتیب تشکیل نژاد مغولی در شمال آسیا و جنوب سیری باید متعاقب دوران یخچندان و پاک شدن این مناطق از بین خود باشد.

مشخصات نژادی مغولیهای اولیه Protomongoloid

چه بوده است؟ آیا رنگ زرد مایل به قهوه‌ای پوست افراد این نژاد نتیجه از بین رفتن رنگ دانه‌های فراوان اجداد تیره رنگتر شان بوده که در مناطق جنوبی نر همیزیسته‌اند؟ جواب سؤال دوم محتملاً مثبت است. شاید مغولی‌های اولیه خصوصیات مغولیهای امروزی را نداشته‌اند و بعضی از مشخصات صورت، یعنی وچشم مغولیهای جدید بعداً شکل گرفته است. بعضی از خصائص مانند رشد فوق العاده گونه‌ها همراه با ضخیم بودن نسج چربی زیرجلدی بطور موضعی، افقی بودن چشمها بطور کامل، بالانر بودن زاویه خارجی چشم از زاویه داخلی آن وجود این کانتوس

در کلیه کرومهای این نژاد مشخص نیست. مثلاً ابی کاتوس، فقط در چند درصد افراد نژاد مغولی مشاهده میشود و در کوهات Kets که در مناطق بینی سی نیز مسکن دارند و بومیان آمریکا خیلی نادر است.

شاید بسیاری از خصایص پیچیده مغولها که تحت شرایط زندگی در صحراء بوجود آمده یک سازش تدافعی با طبیعت باشد. این نظریه از طرف س. ا. سمیونوف S.A. Semyonov بیان شده است. باریک و طویل بودن شکاف چشم (که نتیجه رشد فوق العاده چین پلک فوقانی و ابعاد ابی کاتوسی است) بطوریکه سمیونوف شرح میدهد یک شکل سازش مغولها با آب و هوای این نواحی است.

فعالیت دوره‌ای، مناطق بیابانی، گرد و غبار و عوامل طبیعی دیگریش از چندین هزار سال روی بدن انسان‌ها اثر کرده‌اند. بینها، عامل دیگری نیز باید اضافه کرد و آن اینکه در طول زمستان طولانی این مناطق از برف پوشیده

میشوند و انعکاس نور خورشید از طریق برف (Albedo) در ساختمان چشم آنان رلی موثر دارد.



ش ۵۴ - کت Ket

مسکن دارند نیز مشاهده گردید سیبری از نژاد مغولی شمالی عیگردد.

در مرکز قاره آسیا، گروه شمالی یا قاره‌ای نژاد هنوبی تکامل یافت که امروز در مرکز آسیا و سیبری پراکنده‌اند (ش ۵۴ و ۵۵). مردم این گروه از نقطه نظر انسان‌شناسی کاملاً مقابله نمی‌کنند و حتی گروههای در میان آنها

واکنش دفاعی

انسان تحت این شرایط ایجاد محافظت پیشتر از چشمهاست. این تنها در مورد مغولها نیست بلکه در مورد سیاهان (بوشمن‌ها) که در بیابان‌ها و صحاری آفریقای جنوبی



موجودند که حدود
واسطه نژاد مغولی و
اروپائی میباشند. همانند
اوائلک‌ها Evenks
(رجوع شود بتاپلوبی
رنگی VIII) که
حاصل آمیزش گروه
مدکور با اروپائیان
هستند.

گروه آسیای شش – ذنی اذناجیه توا آتونومور
Tuva auton0mous
شرقی (چینیها
(گروه آسیای مرکزی از نژاد
منچوری‌ها، کره‌ایها
مغولی‌شمالی وغیره) و گروه آرکتیک (چوکچی‌ها و اسکیموها)
گروههای بین مغولی‌های شمالی و مغولی‌های جنوبی هستند
شاید مغولی‌های جنوبی یا نژاد Pacific (شش و تاپلوبی
رنگی VIII – Malay) که بیشتر در اندونزی ، هندو
چین ، کره ، ژاپن و قسمی از جنوب چین پراکنده‌اند

نتیجه آمیزش مغولها با استرالیائی‌ها باشند. بعضی از انسان‌شناسان



ش ۵۶ - یک چینی جوان
(گروه آسیای جنوبی از نژاد
مغولی جنوبی)

مغولیهای جنوبی دارند، در واقع اجداد مغولیها و استرالیائیها شرکت داشته‌اند. تشابه میان مرد م پولینزی مغولیهای جنوبی چنین است: موہای مستقیم و سیاه در سر، رشد ناچیز موہای بدن، پوست زرد زیتونی، صورت پهنه و مرتفع که تا حدی صاف شده است.

تشابه مرد م پولینزی استرالیائی‌ها بدین قرار است:

قرابت میان این گروه
و گروه سیلان-ساندا
Ceylon-sunda
(ش ۵۷) را که پوست
تیره‌تر، پیشی پهنه‌ولب
کلفت دارد متذکر
شده‌اند.

در اینجا دیگری تزیائی-
ها که ظاهرآ شباهت
زیادی به گروه

بینی پهنه لب‌های کلفت و پروگناتیسم خفیف. این فرضیه که پولی فریاتی‌ها با اروپائی‌ها خویشی دارند، کاملاً بی‌بایه و اساس نداشت. عقیده براین است که اجداد بومیان آمریکا ^۵ در حدود ۲۵ هزار سال پیش ابتدا به آمریکای شمالی و بعد به آمریکای جنوبی مهاجرت کردند. شاید این گروه از طریق تنگه برتنگ (Bering) به این مهاجرت اقدام نموده‌اند. این تنگه هنگامی قابل عبور نشد که بخجالت‌های طبیعی تدریجاً از میان میرفت و قبل از آن قاره آمریکا کاملاً خالی از جمعیت بود و فقط تعداد بسیار کمی در دوران پیشندان از طریق شمال شرقی آسیا (و بعده بعضی از مکاتب از طریق شمال غربی اروپا) به آمریکا هجرت کرده بودند. بعد از دوران پیشندان تدریجاً این معتبر غیرقابل عبور شد و مغولهایی که مهاجرت کرده بودند از سایر مردم دنیا جدا شدند.

سرخ پوستان آمریکائی تدریجاً در تمام قاره آمریکا پراکنده شده و از تأثیر دنیای قدیم بعلت جدائی، مصون

* در این کتاب منظور از بومیان آمریکا ساکنین اوله آمریکا است که اصطلاحاً به «سرخپوستان» نیز موسومند.



ش ۵۷ - مردی از قبیله Kubu در آندونزی

هادند. آنها با چرخ. گاوآهن و نگهداری حیوانات و سوارکاری آشنایی نداشتند و وجود این، در قاره آمریکا تدریجیاً تمدنهاشی هاندپرو، مکریکو و یوکاتان Ynkatan را بوجود آوردند.

مفوایهای آمریکائی با کدام یک از نژادهای معقولی دیگر (شمالی یا جنوبی) قرابت دارند؟ برای فهم بهتر، ابتدا لازم است خصوصیات انسان شناسی آنها را در نظر کیریم.



ش ۵۸ - یک بومی مکزیکی (Aztec)
(گروه آمریکائی مرکزی اذنشاد مغولی آمریکایی)

اکثر بومیان (ش ۵۸ و تابلوی رنگی III) مو
های معکم، مستقیم و سیاه دارند. موهای نقاط دیگر
بدن رشد کافی نکرده است. چشمها قهوه‌ای رنگ پوست زرد
هایل به قهوه‌ای، صورت پهن و پیشانی مستقیم با شیب کم
وشکاف میان بلکهای وسیع میباشد. اپی کانتوس ندرتاً و
آنهم فقط در نزد مرد ها مشاهده میگردد. بینی دارای
پلی برجسته و ندر تا مساقیم میباشد. قاعده بینی بطور متوسط
پهن است. اندازه لبها متوسط و کاهی کلفت است. برجستگی
و پیش آمدگی فک ناچیز میباشد. پاهای نسبت به بدن طول

آوتاه یا متوسطی دارند (*Brachymorphus* یا *Mesomorphus*) . همچنین شکل سراز وضع دولیکو سفال تا برا کی سفال تغییر میکند. تغییرات قابل ملاحظه ای در سایر خصوصیات این نژاد نیز مشاهده میشود . مثل در میان قبیله سیرینو *Sirino* که در آمریکای جنوبی مسکن دارند ، افرادی با موهای مجعد ، بدن پرمو ، پوست تیره و بینی پهن مشاهده گردیده اند. این تغییرات قابل ملاحظه را میتوان با ترکیب و آمیزش میان نژادها و قبایل و همچنین با تکامل آنها تحت شرایط طبیعی توجیه کرد (هندوها از آلاسکا در شمال تا تیرا دلفوا کو *Tierra del Fuego* در جنوب پراکنده اند.

محتملا هندوها قبل از دوره هزولیتیک *Mesolithic* به آمریکا رسیده اند . در آن زمان نژاد مغولی اولیه (*Proto-Mongoloid*) که نژاد مغولی آمریکائی از آن منشأ گرفته است ، شاید خصوصیات تکامل یافته فعلی را که مغولهای مرکز آسیا دارا میباشند ، نداشته است. در یک مدت نسبتاً کوتاه، بعداز دوره هزولیتیک، که شرایط

طبیعی محیط کم و بیش ثابت و پایدار بود، هنوز بومیان



ش ۵۹ - یک مرد بومی اهل Rio Pirai (گروه پاتو گونیاشی از نژاد مغولی امریکائی)

رازد. بعضی از انسان شناسان روسی (ن. ن. چند کساروف) معتقدند که نژاد مغولی آمریکائی حاصل آمیزش چند نژاد میباشد و در این آمیزش نژاد مغولی شمالي

خصوصیات انسان شناسی دیرین خود را از دست نداده و مشخصات فعلی نژاد مغولی را کسب نکرده بودند.

موهای مجمعده بعضی از بومیان آنها را به نژاد مغولی جنوبی نزدیکتر میکنند (ش ۵۹)، گزارشات دیگری نیز در جهت تحکیم این مسئله وجود

و جنوبی سهم بسرا دارند. تا ید سهم نژاد مفولی جنوبی در تشکیل نژاد مفولی آمریکائی خیلی زیادتر است چه در آنها خصوصیات مفواید جنوبی دا بیشتر هی بینیم. اگر از خصوصیات تیپ استرالیائی موجود در پولی قریائی‌ها صرف نظر کنیم میتوانیم گروه مذکور را با بومیان آمریکا مقایسه نمائیم. بهمین دلیل است که بعضی از مکاتب در سیما این دو گروه خصایص نژاد اروپائی را جستجو میکنند. آیا ممکن نیست این تشابه خصوصیات مدیون آن باشد که این دو گروه از یک گروه واحدی منشأ گرفته‌اند؟

با علم باینکه شرایط طبیعی متفاوت و متغیر دنیاً جدید در تکامل خصایص نژادی مؤثر بوده است، اکنون میتوان میان بومیان منطقه حاره Tropical و Sub-Tropical و بومیان منطقه معتدل شمالي و جنوبی فرق گذاشت.

بعضی از خصائص بومیان منطقه حاره در بومیان منطقه معتدل شناخته شده است. هنلا در بسیاری از بومیان (هندوها) بزریل و بولیوی چوست تیره رنگت و رشد

موهای سطح بدن بیشتر است . و مطور کلی شکل ظاهری آنها با هندوهاي شمال آمریکا یا پاتاکونی‌ها Patagonia متفاوت می‌باشد و استخوان‌بندی‌شان ظریفتر از آنها است .

اختلاف بین گروههای مذکور این فکر را که ، آنها طی زمانی طولانی و تحت شرایط مختلف منطقه حاره و معتدله - شکل گرفته‌اند ، تقویت می‌کند .

تفصیل نژاد مغولی به گروههای کوچکتر ، آنهم تحت شرایط طبیعی ، مشابه تقسیم بندی نژاد اروپائی است . گروهی بعلت مهاجرت به مناطق شمالی و سرد سیر رنگ دانه‌هایش کاهش یافته Depigmentation و صاحب پوستی روشن‌تر شده‌اند .

فصل چهارم

نژاد و نژاد پرستی

۱- اساس تاوری نژاد پرستی

نژادهای امروزی انسان منشأ وریشه واحدی دارند و از نقطه نظر علمی تحت نوعهای (Sub - species) نوع بشرهیباشند. جریان تکامل هیچ نژادی از لحاظ جسمانی برتر یا پستتر از دیگری قرار نگرفته است. یکان بودن جبدأ و وریشه نژادهای امروزی نه تنها برای تشابه خصوصیات بدنی ظاهری، بلکه برای یکان بودن مشخصات ظریفتر آنها دلیلی کافی میباشد. وقتی افراد نژادهای مختلف را از این نقطه نظر نگاه میکنیم فقط تعدادی اختلاف کوچک نژادی آنها را از هم دیگر مجزا و مشخص میکند و این اختلافات بیولوژیک یا آناتومیک - فیزیولوژیک تقریباً مانند

آنست که افراد و اعضاء یک قبیله را از هم متمایز ساخته است.

در هر صورت، هنوز بعضی از مکاتب موجودند که مشخصات نژادی را بعنوان یک نوع *Species* و حتی جنس *Genus* در نظر گرفته، در اهمیت آنها غلو کرده و میکوشند که اختلاف عمیقی میان نژادهای امروز قائل شوند. در نظر این مکاتب نژادهای امروزی از اجداد متفاوتی منشأ گرفته‌اند و این همان تئوری «چند منشأ»ی *Polygenetic* می‌باشد. آنها با عدم آگاهی‌شان به حقایق میکوشند نشان دهنده که هر یک از نژادهای امروزی گروهی از مردم‌ند که دارای خصوصیات جسمانی، روانی و فیزیولوژیک کاملاً متفاوت بوده‌واز یکدیگر مجزا می‌باشند. حامیان این عقاید، چون با افزایش دانش بشری دیگر حقایق موجود راجع به منشأ و مبدأ انسان را نمیتوانند انکار کنند، دست به تئوری‌سازی جدیدی می‌زنند: «گرچه منشاء انسان واحد بوده ولی گروهی در جریان تکامل خیلی سریع ترپیش رفته و نژاد برتر را ساخته‌اند و این نژاد برتر است که باید بر سایر

نژادها حاکم باشد . » دلایل نژاد پرستان دفاع پوچی از نابرابری بیولوژیک نژادهای انسان میباشد .

نژاد پرستان ، نژاد سفید را برتر و نژادهای رنگی (سیاه و زرد) را پست تر میدانند . بسیاری از دانشمندان آمریکائی ، آلمانی و انگلیسی هنوز از تئوری آریانی Arya ، که معتقد است بعضی از گروههای اروپائی شمالی نژاد برترند ، حمایت میکنند . *

اکثر نژاد پرستان معتقدند که فرهنگ و تعدد امروزی با کوشش نژاد برتر وجود آمده . نژادی که در مهمنی در تاریخ داشته است - و بالعکس نژاد پست تر در طول تاریخ غیرفعال بوده و در فاچیزی داشته است . آنها براین عقیده اند که رشد و تکامل جامعه تأثیری در خصوصیات نژادی گروههای مختلف انسانی ندارد ، بلکه بر عکس مشخصات بیولوژیک نژادها است که باعث پیشرفت ویساعقب ماندگی جوامع همگردد . تئوری پوج نژاد پرستان بدین ترتیب تکامل تاریخی

* تئوری هائی هبنتی بر برتری نژاد مغلول یا سیاه نیز وجود دانته است و هنوزهم گامگاهی ظاهر میکند .

انسان را توجیه مینماید!

عادووه براین، نژاد پرستان نژاد و ملت را در یک صفحه
قرار میدهند و این بزرگ که ترین خطاهاست، چه نژاد طبقه
و گروه بیولوژیک خالص تری است، در حالیکه ملت گروهی
از افرادند که از طریق جامعه شناسی طبقه بندی شده‌اند.



شصت و دو مرد نروزی با سر گرد (سمت راست) و دراز
انسان شناسان حقایقی بدمست ها میدهند که این
فرضیه نژاد پرستان را که تمدن و فرهنگ امروزی زائیده
کوشش نژاد برتر است، بکلی رد میکند. نژاد پرستان
درجه تکامل فرهنگ و تمدن را با اندازه حجم مغز مرتبط

میدانند . طاله در تمدن مصریان به بیان این فرضیه پی همیریم . مطابق گزارش‌های انسان‌شناس آلمانی ، اشمنیت E. Schmidt ، حجم جمجمه یک مرد مصری ۱۳۹۴ سالی مترمکعب و در ورد زن مصری ۱۲۵۷ سالی مترمکعب بوده است . می‌بینیم که حد وسط حجم جمجمه مصریان با مقایسه با مللی که در اطراف آنها زند کی می‌کرده و در درجه پائین‌تری از تمدن قرار داشته‌اند کوچکتر است . ضمناً مطالعات انسان‌شناسی نشان داده است که ارتباطی میان شکل سر و درجه تمدن موجود نیست (ش . ۶) .

آلمانی‌ها نمونه بارز دیگری می‌باشند . اجداد آنها وحشی‌هایی بودند که در زمان حیات امپراطوری رم ، پس از فرار گرفتن در شرایطی مساعد ، در حالیکه خصوصیات نژادی خود را حفظ کردند ، تدریجیاً بدرجات بالای تمدن رسیدند . تمدن زائیده عوامل اجتماعی و اقتصادی است و در جریان این تکامل فرهنگی ، خصوصیات نژادی رل بسیار ناچیزی دارند .

چرا نژاد پرستان بر تئوری پوج خود پا فشاری

میکنند؟ جواب ساده است. فرضیه نژاد برتر و پست تر حق حاکمیت به کروهی از مردم میدهد و جنگ میان ملت‌ها را عادلانه میشناسد. این همان هاست ایدئو اوژیکی است که امپریالیست‌ها بر چهره سیاست خود میزنند.

نژاد پرستان همان تنافع میان حیوانات را برای انسان هم تجویز میکنند و اینها هم‌تند که فرضیه ارتجاعی داروینیسم اجتماعی Social - Darwinism را در نیمة دوم قرن نوزدهم اختراع کردند. بنابراین فرضیه، جامعه انسان امروزی با قوانین بیولوژیکی همانند حیوانات هدایت میگردد، تزاع وحشیانه بمنظور بقاء حیات آنها که شایسته‌اند و مرگ برای آنها که ناشایسته‌اند. نژاد پرستان مطابق فرضیه داروینیسم اجتماعی، جوامع امروزی را طبق انتخاب طبیعی Selection - Natural طبقه بندی میکنند. و به این ترتیب از قوانین طبیعت برای توجیه‌نا برای جوامع استفاده میکنند.

نژاد پرستان این تئوری را تعمیم داده و مردم را مطابق آن طبقه بندی مینمایند. بنظر آنها مردم غنی اکثرًا از

نوع دولیکو سفال (دارای سردراز) و فقر ا معمولاً مزوسفال یا برآکی سفال (دارای سر هتوسط یا کوچک) میباشد .
هر کس به راحتی میتواند بی اساس بودن این فرضیه را حس کند . در یک سری تحقیقاتی که راجع به این مسئله در ارتش سوئی عمل آمد مشخص گردید که افراد مربوط بد طبقات بالا (بورژواها) و افراد مربوط به طبقات پائین (کارگران - دهقانان) ضریب سر یکسانی (۷۷) دارند .

ضمناً طول قد گروه اول بطور متوسط ۱۷۳/۱ سانتی متر و درمورد گروه دوم ۱۷۱/۹ سانتی متر بود . واضح است که این اختلافات قد بعلت وضع تغذیه دو گروه است و ارتباطی با نژاد ندارد .

این برای نژاد پرستان یک امر طبیعی است که نژاد و ملت و طبقات را باهم مخلوط کنند چه آنها میحواهمند جنگ میان ملت‌ها و برهه کشی از ملل دیگر را موجه نشان دهند .

۴- نژاد و زمان

تشابه زبان میان ملل اروپائی (زبان اسلاو) مکرراً

نظریه ارتباط موجود بین آنها را از نقطه نظر نژادی پیش کشیده است . بسیاری از زبان شناسان حریصانه درباره منشأ و تشابه زبان اروپائیان مطالعه کرده‌اند . مدت‌ها فکر می‌کردند که زبان اول سانسکریت ، زبان و دستخط‌های باستانی هندیها است ، و از آنجا که شباهت زیادی میان زبان هندی ، و فارسی موجود است این زبان را تحت عنوان هندو اروپائی می‌خوانندند.

عقیده براین است که در زمان‌های قبل هندو ایران بوسیله قبائلی که زبان هندواروپائی داشته فتح شد . فاتحین خود را نژاد برتر خوانده ، هردم این نواحی را به برداشتن گرفته و بر خود نام آریائی (آریا در زبان سانسکریت معنی برترمیدهد) نهادند .

زبان هندواروپائی که با زبان اهالی ایران و هندوستان ریشه مشابهی دارد ، بعداً زبان آریائی خوانده شد و سپس نام آریائی به یک گروه نژادی داده شد و رنگ غیر واقعی و نژاد پرستانهای بخود گرفت . بسیاری از نژاد پرستان ، اهالی قد بلند ، چشم‌آبی و بور اروپای شمالی را آریائی

حقیقی میدانند. این کروه بنام نژاد ناردیک **Nordic** نیز هشیور زد.

اگر زبان زائیده خصایص نژادی است پس همه مردمی که به زبان هندو اروپائی تکلم می‌کنند باید متعلق به نژاد آریائی باشند. اما چنین نیست؛ کردها که بزبان هندو اروپائی تکلم می‌کنند، رنگ پوست و مویشان تیره‌تر است و افرادی بسیار رنگ چشم روشن در آنها ندرتاً دیده می‌شوند. زبان آریائی زبان مردم اروپای جنوبی، که اکثر شان پوست، مو و چشم تیره رنگدارند و شباهتی به آریائی‌های باستانی ندارند، نیز می‌باشد.

که قد **Finns** و **Estonians** فین‌ها و استونین‌ها

=North =Nord =Nordic * نهال است؛ از این کلمه اوردیسم **Nordism** و فوردیست **Nordist** وغیره مشتق می‌شود— کلماتی که راسیتهای آمریکائی علاقه فراوانی با آنها دارند و با بکار بردن آنها می‌خواهند ثابت کنند یانکی‌ها **Yankee** صدد صداد از نژاد برتر هستند و خونی پاک دارند.

بلند، چشم روشن و موهای کمرنگ دارند خصوصیات نژادیشان شبیه آریائی‌ها و اهالی شمال اروپاست، در حالی که زبان آنها هیچ شباهتی به زبان هند و اروپائی ندارد. باین ترتیب غرضیه زبان هند و اروپائی و نژاد آریائی و اینکه آنها خود را نژاد برتر بخوانند امروز مردود است.

مردمی که یک زبان تکلم می‌کنند از نظر مشخصات نژادی یکسان و مشابه نیستند، بلکه از گروههای انسان شناسی متفاوتی تشکیل شده‌اند. مثل در آلمان شش گروه مشخص وجود دارد. در آفریقا سیاهان بزرگ بومی حودشان صحبت می‌کنند. در شمال آمریکا زبان انگلیسی و در آمریکای جنوبی زبان اسپانیائی رواج دارد وغیره. ضمناً گروههای مختلف یک نژاد وقتی با هلت‌ها یا گروههای دیگر مخلوط می‌شوند بزرگانهای مختلف تکلم می‌کنند.

بطور کلی مسئله زمان از نژاد مجزاست و فرضیه‌ای که معتقد است زبان زائیده نژاد است و با ارتباط بیولوژیک با آن دارد، بی‌باشه و اساس می‌باشد. زبان با درجهٔ تکامل جامعه در ارتباط بوده و همانند مردم یک جامعه توسعه یافته

پا بر جا مانده و یا از بین میرود.

۴- نژاد و روان

مدت‌ها اختلافات روانی و روحی مشخصی برای نژاد -

های انسانی در نظر می‌گرفتند. کارل ون لینه - Karl Von Linee (۱۷۷۸-۱۰۷۷)، طبیعی‌دان مشهور سوئدی، اولین کسی بود که یک طبقه‌بندی کم و بیش علمی از نژادها در خصوص مشخصات جسمانی‌شان بعمل آورد. ولی او در مطالعات خود راهی اشتباه رفت. بی‌رحمی، هالیخولی‌ائی، تعصب و میل به اندوه‌تن ترورت را برای آسیائی‌ها، خشم، تنبلی و بی‌تفاوتو روحی Indifference را برای آفریقائی‌ها و تحرک، هوش، ذکاآور و قدرت سازندگی را برای اروپائیان در نظر گرفت و بدین ترتیب نژاد سفیدرا در طبقه‌ای بالاتر قرارداد.

بالعکس داروین تشابه اساسی در ظاهرات سیستم عصبی افراد نژادهای گوناگون را نشان میدهد. او مینویسد: «من نسبت به این سه بومی فوژین Fuegian که در کشتی بیکل H.M.S Beagle مدتی در آنگلستان زندگی کرده بودند و کمی انگلیسی صحبت

میکردند و از لحاظ وضع عمومی وقدرت روانی شبانه وق -
العاده‌ای به ما داشتند.»

داروین هدتها با فوزین‌ها در تماس بود ولی هرگز
پائین بودن سطح فرهنگ آنها را مديون مشخصات روانی
نژادیشان نمیدانست، و بر عکس، علل اجتماعی را در آن
جستجو میکرد. او معتقد بود که: «شاید این قبایل هورده‌ها جم
قبایل وحشی‌تر قرار گرفته و به مناطق نامساعد رانده شده‌اند
و در نتیجه این شرایط نامساعد در سطح پائین‌تری از فرهنگ
هاند...».

از نقطه نظر عواطف (Emotions) و تغییر عضلات
صورت هنگام تغییر عاطفی، داروین مطالعات وسیعی کرد و
اختلافی میان افراد نژادهای مختلف نیافت.

در زمینه دیگر، توجه او به تشابه و همسکلی میان
اپزارهای سنگی (هانند نیزه و تیر) که میان قبایل مختلف در
نقاط مختلف دنیا تهیه شده بود، جلب گردید. او علت این
تشابه را بکسان بودن ظرفیت روانی وقدرت سازندگی این
قبایل، که به نژادهای گوناگون تعلق داشتند، میدانست.

کوشش زیادی می‌شود تا بعلت نامساوی بودن وزن مغز افراد نژاده‌ی مختلف، خصوصیات روانی متفاوتی برای آنها قابل شوند و لی قدرت روانی یک شخص را نباید با وزن مغز شخص قضاوت کرد. چه وزن مغز نویسنده بزرگ فرانسوی، آناتول فرانس، ۱۰۱۷ کرم و وزن مغز ایوان تور گفیف نویسنده روسی ۲۰۱۲ کرم بوده که هردو از پیشگراولان ادبیات جهان محسوب می‌شوند.

افراد بر جسته جهان متعلق به نژاده‌ای مختلفند. بسیاری از سیاستمداران آسیائی و آفریقائی هیباشند. جواهر فعل نهرو، احمد سوکارنو، قوام نکرده و مودیبو کیتا نمونه‌های خوبی هستند. به پاتریس لو مومبا، مردی که مزند کی خود را در جنگ بخاراط آزادی مردم کنگو فدا کرد، باید توجهی خاص مبذول داشت. بسیارند کسانی از افراد نژاد سیاه که بعالی ترین درجه فرهنگی رسیده‌اند؛ دکتر ویلیام دوبوا عالم، پول راینسون خواننده ورزمندۀ صلح و آلبرت ناما تجیرا *Namatjira* هنرمند استرالیائی از این حمله‌اند.

با بکار بردن آزمایشات هوشی مخصوص *، گروهی از دانشمندان می‌کوشند يك نژاد را برتر از دیگری نشان دهند. این آزمایشها مکرراً صورت گرفته و در هیچ يك از موارد به مسئله وضع اجتماعی افراد توجهی نشده است گرچه دانشمندان جوان دیگر به این آزمایشها بعنوان وسیله

تست‌های هوشی مجموعه‌ای سُرال است که بشخص ارائه مقدمه‌نده و با جوابهای که بسؤالات فوق داده می‌شود به وضع سازمان روانی او پی می‌برند. از این روش فقط می‌توان بدروجۀ دش دومنی زائیده فرهنگ‌آکتسابی فرد پی برد. اگر سوالات مشکلی را به اشخاص تحصیل کرده و افرادی که خواندن و نوشتن را نمیدانند ارائه دهیم نتایج کاملاً متفاوتی بددست می‌آوریم.

روش تستی راهی است که دانشمندان مرتعج بقول خود از آن به سوابق نژاد سفید و نژاد‌های زرد و سیاه پی می‌برند و آنها را باهم مقایسه می‌کنند. (رجوع شود به نوشته‌های ی. ی. روژینسکی *Roginsky* درباره نژاد و نژادپرستی، از انتشارات آکادمی علوم شوروی در سال ۱۹۳۸ بزرگان روسی) .

تعیین قدرت روانی افراد روی خوش نشان نمیدهد.

بعضی از انسان شناسان مرتجم آلمانی در کنگره بین‌المللی انسان شناسی و نژاد‌شناسی که در ماه اوت ۱۹۳۸ در کپنهاگ تشکیل شده بود، مسئله ارثی بودن خصائص روانی نژادها را مطرح نمودند. دلائل نژاد پرستی آنها بسیار بیرحمانه بود. آنها در کنگره مزبور اعلام کردند که علت ازین رفتن استرالیائی‌های *Aborigines* «روح پست نژادی آنها» است. و پیشرفت قبایل موریس *Maoris* در زلاند جدید علت وابستگی آنها به نژاد اروپائی می‌باشد.

در این کنگره، از طرف دانشمندان پیشرو نسبت به این جریان مخالفت‌های جدی بعمل آمد. این دانشمندان وجود خصائص نژادی ارثی را انکار کرده و تأکید کرده‌اند که اختلاف خصوصیات روانی نژادها علت متغیر بودن سطح فرهنگ آنهاست. گزارشات علمی این گروه، وجود غریزه نژادی ولزوم دشمنی میان گروه‌های انسانی را رد نمود. با ایجاد شرایط مساعد اجتماعی، هرملنی با ترکیب

نژادی مختلف، میتواند، فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای داشته باشد. خصوصیات روانی فردی و خصایص ملی هر چلت تحت نأئیر محیط اجتماعی شکل می‌گیرد و خصایص نژادی در خعالیت روانی مردم بی‌اثراست.

Nikolai-Miklukho Maklai نیکلا میکلوخوما کلانی (ش۱۶)، انسان‌شناس و نژاد‌شناس مشهور



ش۱۶- ن. ن. میکلوخوما کلانی
(۱۸۴۶-۱۸۸۸)

روسی، تصمیم گرفت در روی مردم اقیانوسیه که در سطح پائین تری از فرهنگ و تمدن بودند، مطالعه کند. مالها مناسبات دوستانه‌ای با پاپوان های (Papuans) کینه جدید (ش۱۶) برقرار کرد و بالاخره دریافت که این قبایل

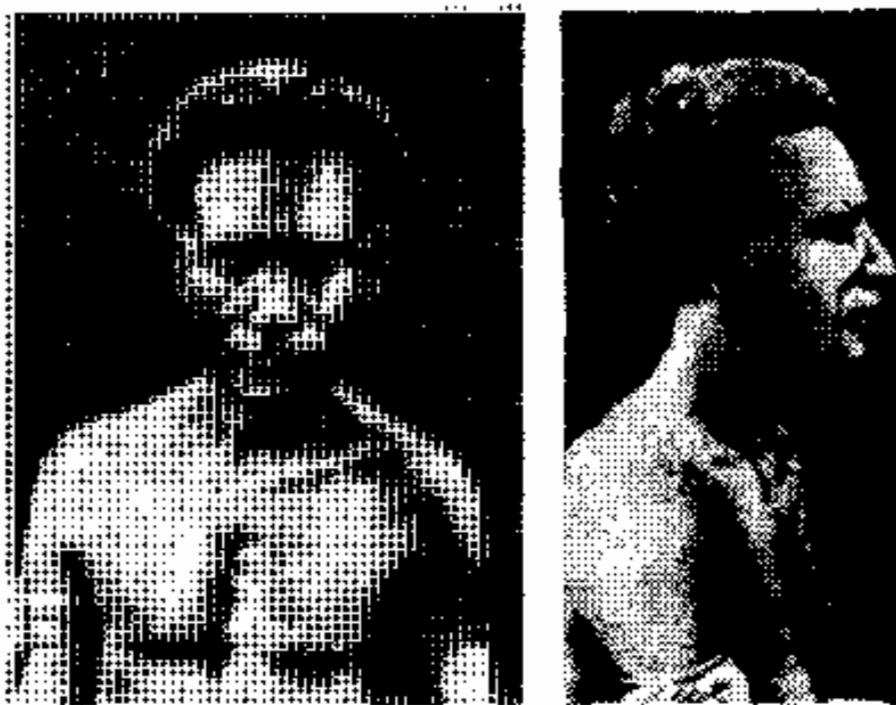
ظرفیت روانی مشابه اروپائیان دارند. یکروز میکلوخو. ماکلائی از محله‌ای که در آن میزیست نقاشی میکرد. یکی از پاپوانها، که قبل از آن نقاشی را ندیده بود، با دیدن خطای در طرح این نقاشی فوراً آنرا اصلاح کرد. ماکلائی شرح میدهد که پاپوانها مردم با هوش و باذوق هنری هستند که مجسمه‌هایی از اجداد خود ساخته و زیورهای هنری جالب تهیه نموده‌اند.

مطالعات نژاد شناسی و انسان شناسی که در عرض سالهای متعدد بوسیله این دانشمندان بعمل آمد، مسجح کرد که پاپوانها شایستگی داشتن یک فرهنگ و تمدن پیشرفته را دارا میباشند و در این زمینه کاملاً شبیه اروپائیان هستند.

تحقیقات این دانشمندان بخوبی آشکار کرد که تا چه حد تئوری برتری نژاد، مبنی بر اینکه سیاه پوستان شایستگی کسب اندوخته‌های فرهنگی بشری را ندارند، بی‌پایه است.

ماکلائی در مدت عمر کوتاهش کوشید تا برابری

بیولوژیک افراد نژادهای مختلف را با اثبات بررساند. او براین عقیده بود که افراد کلیه نژادها، بطور مساوی، شایسته کسب عالیترین مدارج تمدن میباشند.

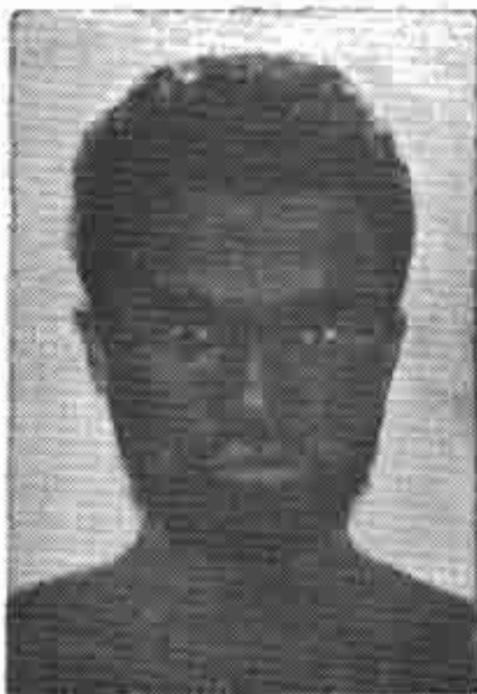


ش ۶۳ - یک پاپوان در گینه جدید
(گروه مسلمانی از ازاد استرالیا)

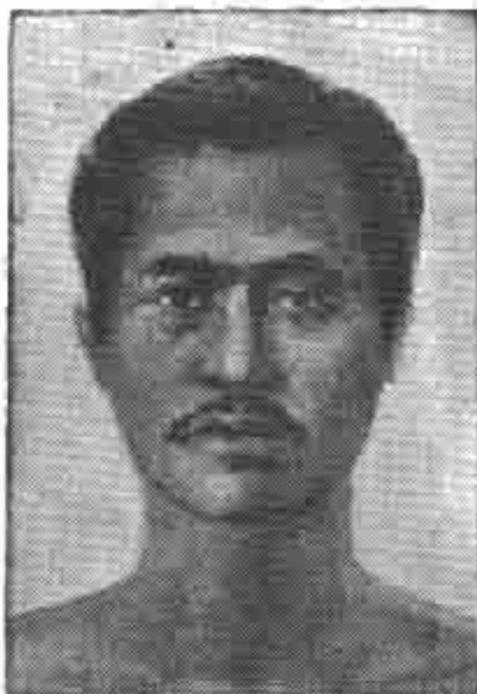
•طالعات ماکلاژی هنگامیکه نظریات انقلابی و دمکراتیک چرنیشفسکی Nikolai-Chernyshevsky یکی از بزرگترین متفکرین روسی - عرضه میگردد، مورد توجه بیشتری واقع میشود.

چرنيشفسکی توجه خاص به وجه تشابه و اختلافات میان نژادها مبذول داشت و فرضیه نژاد پرستان را که در آن از نابرابری مشخصات روانی و فیزیولوژیک نژادها گفتگو میشد رد کرد و ضمناً تأثیر نژاد را در تکامل تاریخی بشریک فرضیه ارتجاعی شناخت.

چرنيشفسکی به مطالعات علمی دانشمندان درخصوص نژاد و نژاد پرستی توجه زیادی کرد و از تحقیقاتی که در مورد فیزیولوژی سیستم عصبی مرکزی بوسیله آیوان سچنوف بعمل آمده بود نیز استفاده نمود. این دانشمند بزرگ در رد عفاید نژاد پرستان چنین میگوید: « خصائص اصلی و روانی و ظرفیت عاطفی انسان در دوره‌های تاریخ وجودش ثابت‌مانده است و ارتباطی با نژاد، وضع جغرافیائی یا سطح فرهنگی ندارد. فقط تحت این شرایط میتوان تشابه افراد نژادهای مختلف را در خصوص وضع اخلاقی و روحی درک کرد. و فقط تحت همین شرایط میتوانیم به احساسات، افکار و اعمال و رفتار اجدادشان بپریم. »



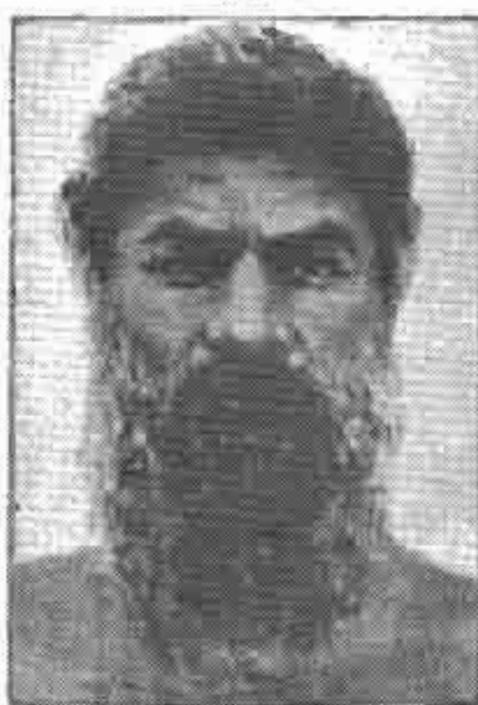
مله زنگانی
گرده امیریان زر زاد
استرالیائی



پلی زنگانی
گرده دسته ای نه زر زاد
معزیه چهاربی



استرالیائی
(گروه استرالیائی از تزاد
استرالیائی)



Kurilian
با اینو Aino
(گروه کوریل با اینو
از تزاد استرالیائی)



مرد لاب یاسام. گروه
اورال از نژاد مغول شمالی



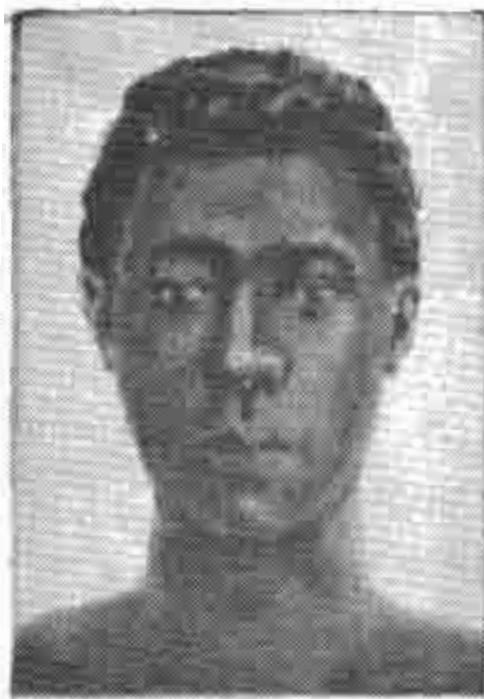
مردباری: گروه اورال
از نژاد مغول شمالی



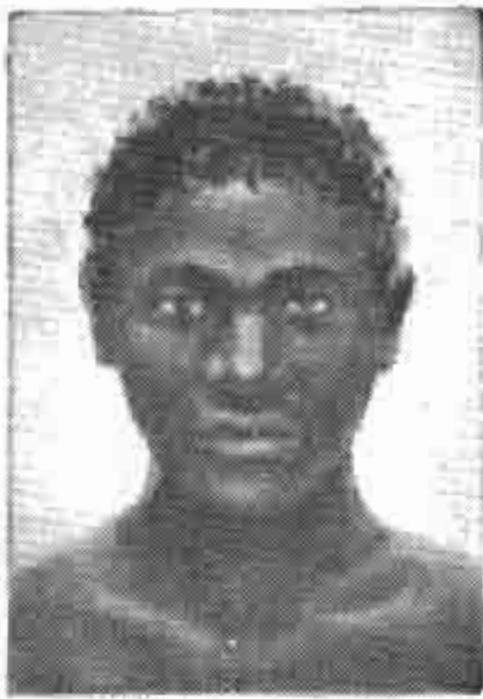
عرب
(گروه بالکان مدیترانه‌ای
از نژاد اروپای جنوبی)



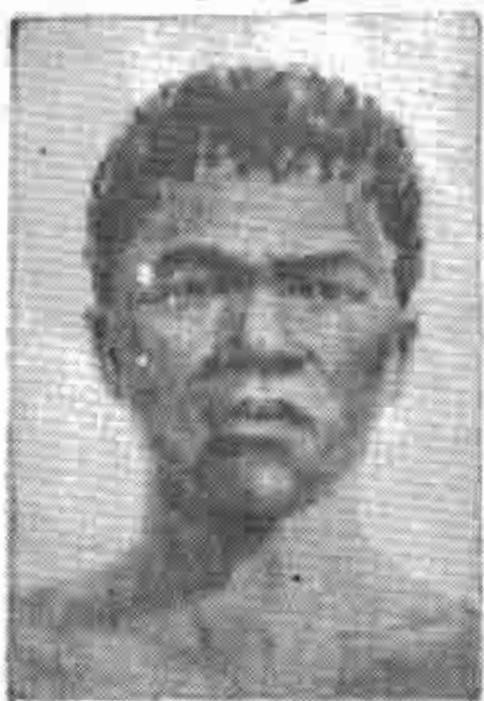
وداه VEDDAH از جاوه
(گروه سیلان - سوندا
از نژاد استرالیائی)



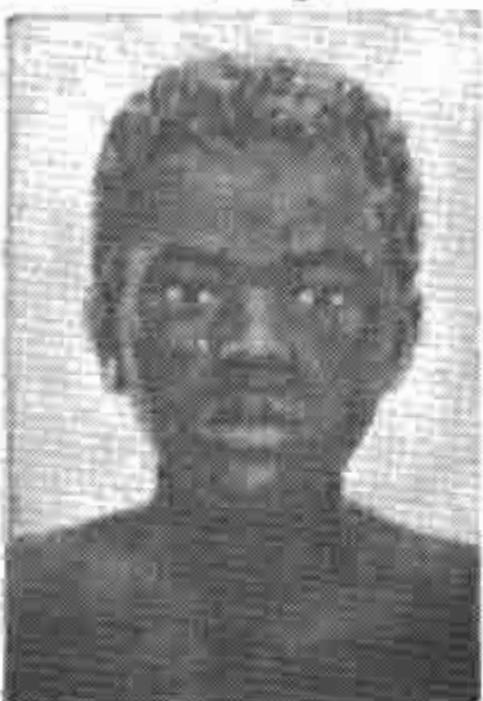
مرد حبشه‌ای
گروه آفریقای شرقی
از نژاد سیاه



نگریلوی یانیکا
گروه آفریقای مرکزی
از نژاد سیاه

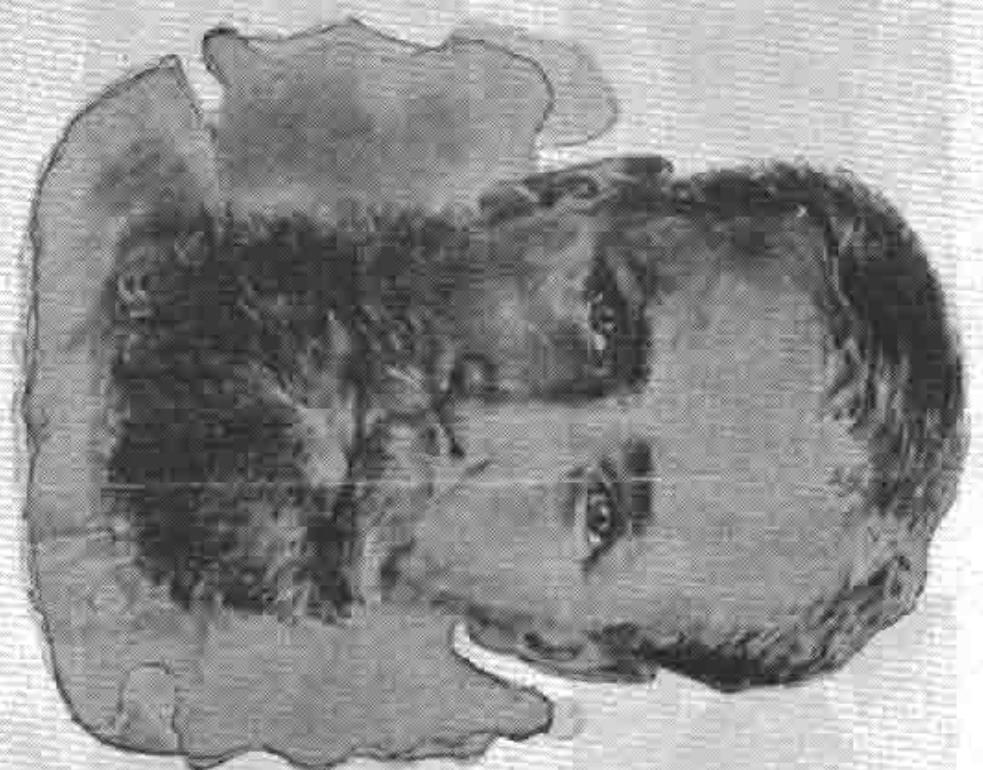
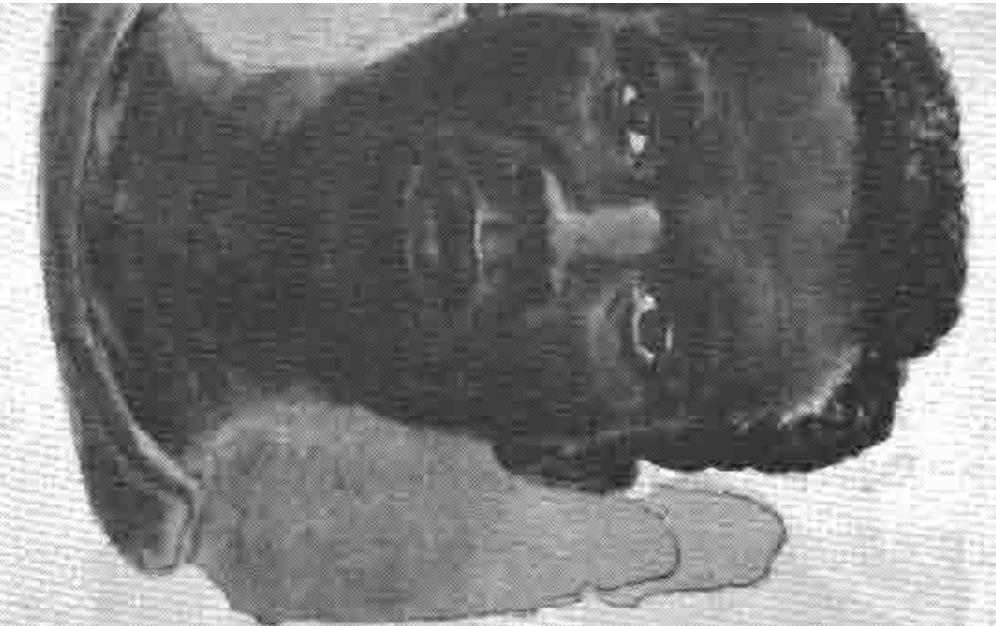


بوشمن
(گروه آفریقای جنوبی)
از نژاد سیاه)



نگریتوی SEMANG
(گروه نگریتو یا آنداس
از نژاد استرالیائی)

سال ۱۰ - (جلد) - و نمایی (دست)

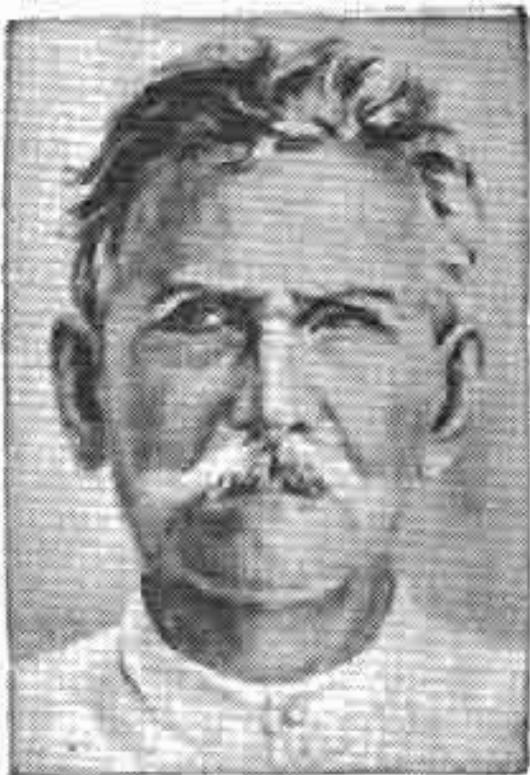
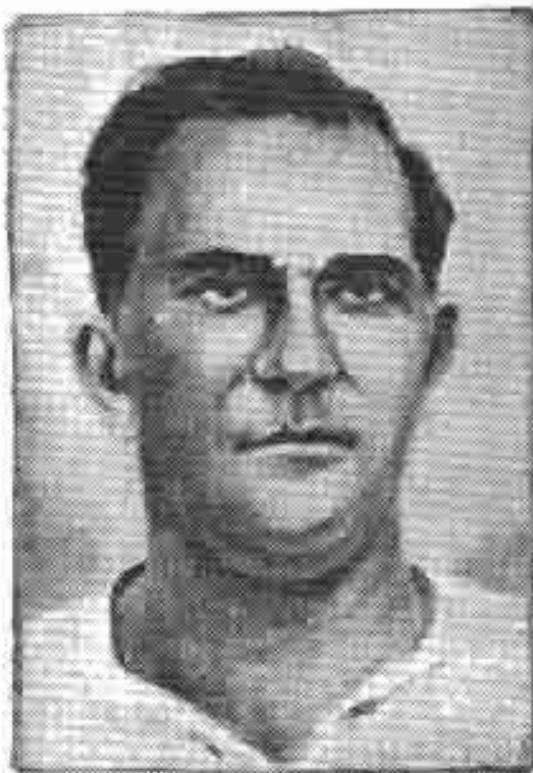




لردمانی - سیاه



سینه - جوکپی



آلمانی - هالایانی
فرزندان حاصل از آمیزش نژادهای اروپائی ، ساوه و
منقولی با یکدیگر



گروه جوایی - اندونزی
نژاد قوقل ترک



ادنگ
گروه نیزه ای از ترک
منغولی جنوبی



مالی MALAY از جاوه بومیان (سرخبوستان)
(گروه آسیای جنوبی از نژاد امریکائی شمالی
(گروه امریکائی شمالی از
نژاد منقولی جنوبی) امریکائی



ردس - بربات



ردس - بربات

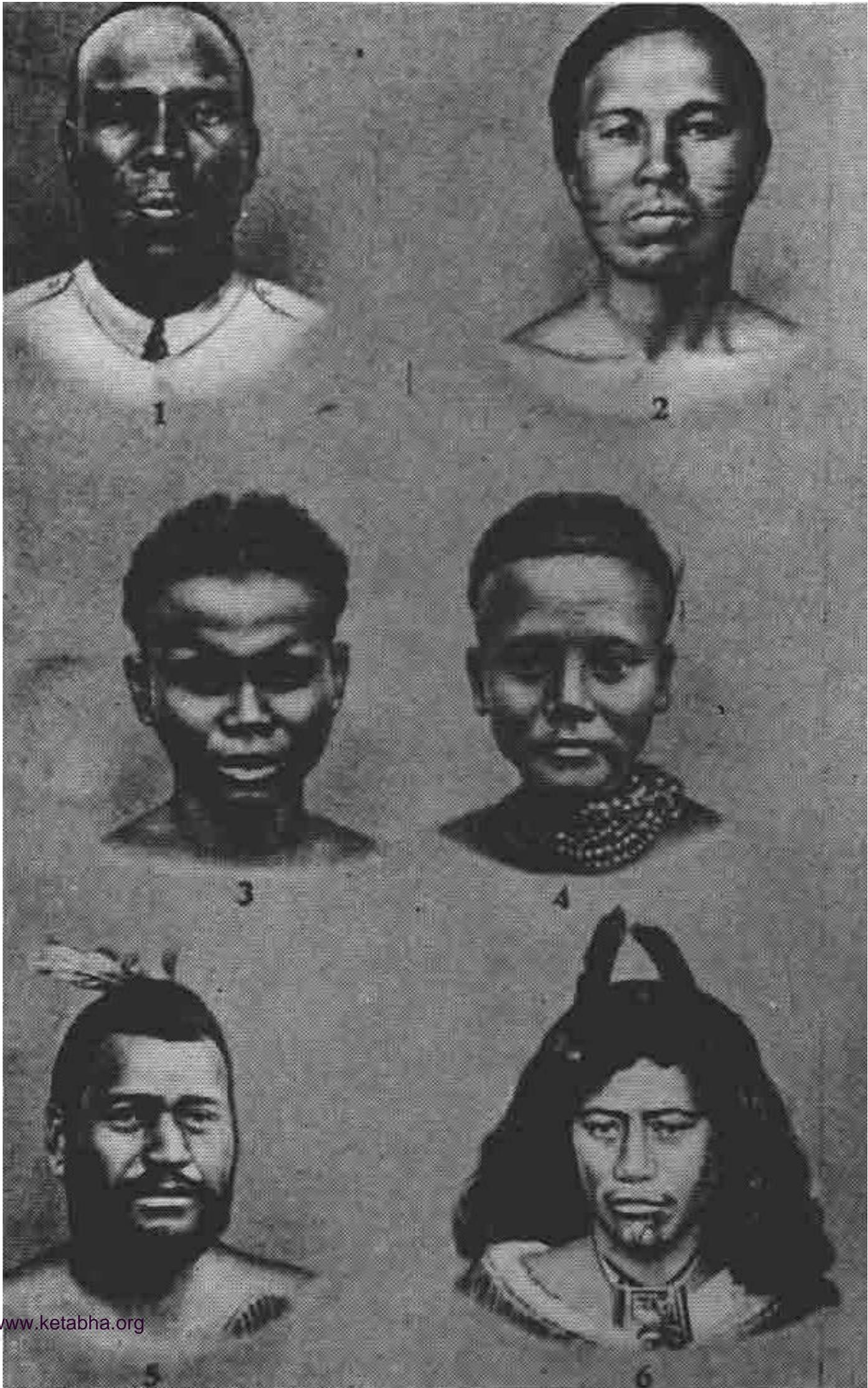


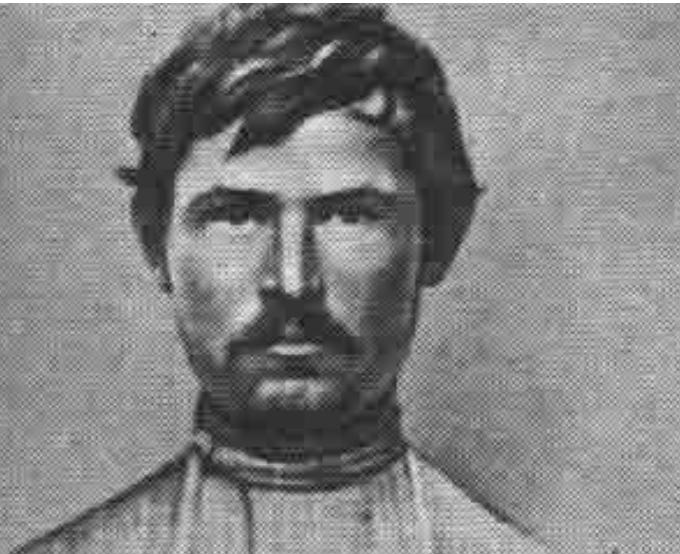
اسپانیائی - بومی امریکائی
فرزندان حاصل از آمیزش قژادهای اروپائی، سیاه و
مفولی با یکدیگر



اولین تابلوی سیاه و سفید

- ۱ و ۲- مردوزن سیاه پوست از قبیل‌ها Shilok در سودان (گروه سودانی از نژاد سیاه آفریقائی)
- ۳ و ۴- مرد و زن از جزائر Andaman (گروه نگربتو از نژاد استرالیائی)
- ۵ و ۶- مرد و زن مالوری Maori در زلاند جدید (گروه آمیخته‌ای پلی‌نژی از نژاد مغولی جنوبی)
- ۷ و ۸- مرد و زن Udmurt در شوروی (گروه اروپائی شرقی از نژاد اروپائی شمالی)
- ۹ و ۱۰- مردوزن باشکیر Bashkir (شوروی) (گروه اروپائی شرقی از نژاد اروپائی شمالی)
- ۱۱ و ۱۲- مرد و زن نروژی (گروه اتلانتوبالتیک با نژاد اروپائی شمالی)





7



8



9



10



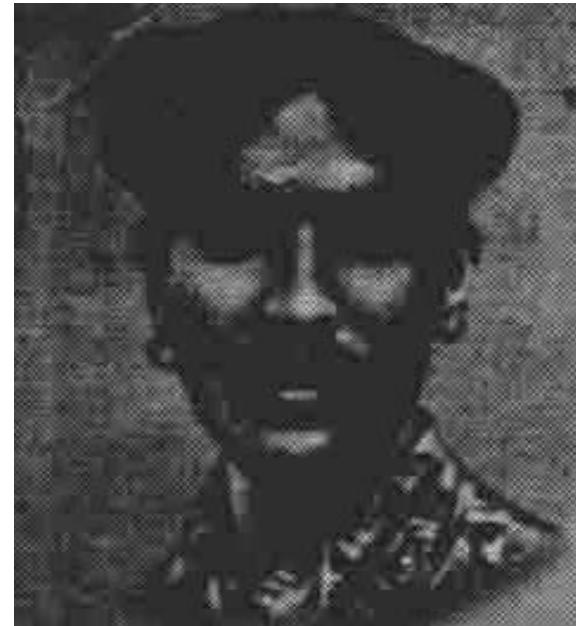
11



12

آخرین تابلوی سیاه و سفید

- ۱۳ و ۱۴ - مرد و زن هندی از هندوستان
(نژادهندی - مدیترانه‌ای یا نژاد اروپای جنوبی)
- ۱۵ - مرد تامیل Tamil از سیلان (گروه هندی جنوبی یا گروه آمیخته دراویدی از نژاد مغولی جنوبی)
- ۱۶ - زن برمه‌ای از هندوچین (گروه آسیای جنوبی از نژاد مغول جنوبی)
- ۱۷ و ۱۸ مرد و زن ژاپنی (گروه آسیای جنوبی از نژاد مغولی شمالی
- ۱۹ و ۲۰ - مرد و زن اسکیه و از آلاسکادریای برینگ (گروه اقیانوس منجمد شمالی از نژاد مغولی شمالی)
- ۲۱ و ۲۲ - مرد و زن بومی از آمریکای مرکزی
(گروه آمریکای مرکزی از نژاد مغول آمریکا)
- ۲۳ و ۲۴ مرد و زن پاتوگونیائی از -
Tierra Oel Fuego (گروه پاتوگونی از نژاد مغولی آمریکا)



13



14



15



16



17



18



19



20



21



22



23



24

